تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

...ره اهل سنت

چرا نماز می‌خوانیم

یا

(حکمت و فلسفه نماز)

تالیف

حضرت مولانا محمد طیب (رح)

رئیس اسبق دار العلوم دیوبند

ترجمه

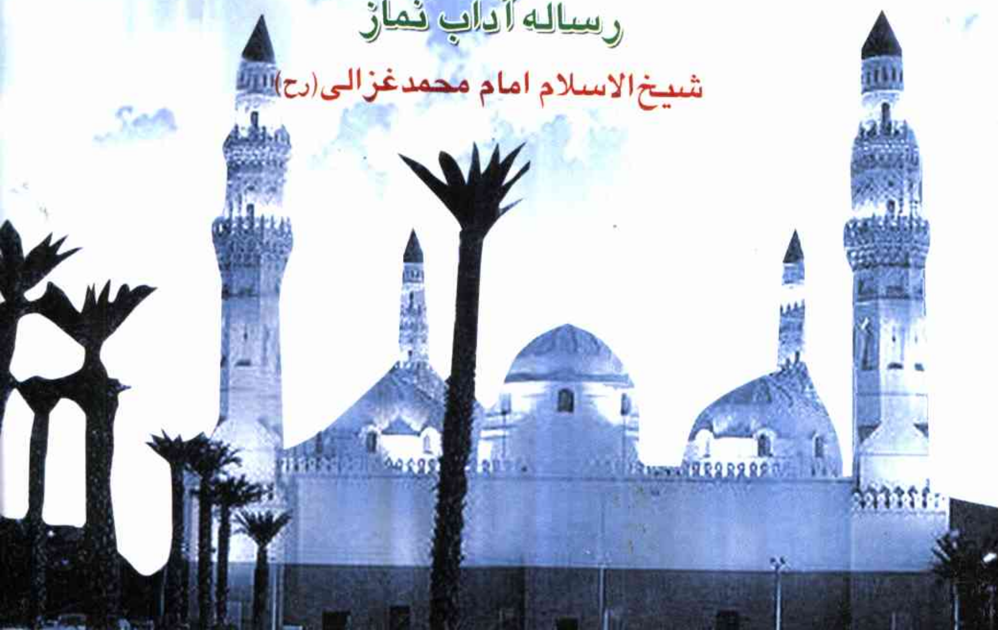
عبدالغنی شیخ جامی

مدرس حوزه علمیه انوار العلوم خیرآباد - تایباد

همراه با

رساله آداب نماز

شیخ الاسلام امام محمد غزالی (رح)



چرا نماز می خوانیم

یا

(حکمت و فلسفهٔ نماز)

از:

حضرت مولانا محمد طیب (رحمه الله)

رئیس اسبق دارالعلوم دیوبند

ترجمه :

عبدالغنی شیخ جامی

مدرس حوزه علمیة انوارالعلوم خیرآباد - تایباد

همراه با:

رسالهٔ آداب نماز

شیخ الاسلام امام محمد غزالی (رحمه الله)

BP طیب، محمد
۱۸۶/۲ چرا نماز می خوانیم، یا، (حکمت و فلسفه نماز)/از محمد طیب: ترجمه
۴چ۹ط عبدالغنی شیخ جامی .-تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۵.
۱۸۲ص.
ISBN: 964-8688-43-5
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. نماز. ۲. نماز -فلسفه الف. شیخ جامی، عبدالغنی، مترجم. ب. عنوان: حکمت و فلسفه نماز. ج. عنوان.
۲۹۷/۳۵۳



چرا نماز می خوانیم یا (حکمت یا فلسفه نماز)

نویسنده	:	مولانا محمد طیب(رح)
ترجمه	:	عبدالغنی شیخ جامی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
تیراژ	:	۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	:	دوم ۱۳۸۸
چاپخانه	:	دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲
قیمت	:	۱۳۰۰ تومان
شابک	:	۵-۴۳-۸۶۸۸-۹۶۴

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

فهرست

عنوان .... صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

چرا نماز می خوانیم؟

عنوان فوق سؤالی است که در ذهن بسیاری از افراد به وجود می آید.

چرا نماز می خوانیم؟ فلسفهٔ این همه نماز خواندن چیست؟ تاچه زمانی باید نماز خواند؟

بدون شک این چنین سؤالاتی از ناحیهٔ شیطان به ذهن انسان بروز می کند و چون انسان در صدد جواب آن بر می آید، شیطان با وسوسه های گوناگون فکرش را منحرف نموده و فرصت فکر کردن را از او می گیرد.

گر چه کتاب حاضر پاسخ مفصلی بر اینگونه شکوک و شبهات است ولی آنچه به ذهن حقیر می رسد این است که سؤال مذکور دارای دو جواب است: نخست تحقیقی و دیگری الزامی است.

جواب تحقیقی آن است که مسلمان مامور عمل است و مسئول دانستن تمام حکمتهای مشروعه نیست. چون عقل قاصرتر از آن است که فلسفهٔ تمام احکام را دقیقا درک کند. زیرا فلاسفه معتقدند تا فلسفهٔ هر حکمی از احکام شرع را

ندانیم، بدان عمل نمی کنیم. با وجودی که عقل ما فلسفهٔ بسیاری از احکام شرع را نمی داند. بنا براین اگر ما جهت انجام هر حکم الهی به دنبال فلسفه و حکمت آن باشیم، فلسفی خواهیم بود و اسلام (همچنانکه از ماده اش هویدا است) به معنای انقیاد و فرمانبرداری است و یا به عبارت دیگر ، هر حکم خدا را بدون دلیل قبول داشتن است. همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام حکم ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام را در خواب می بیند بدون سؤال از حکمت و فلسفهٔ آن، برای اجرای آن اقدام می نماید و وقتی که این حکم را به طفل نه ساله اش (حضرت اسماعیل) می گوید او نیز بدون اینکه جویای فلسفه و حکمت آن باشد بی محابا خطاب به پدر می گوید یا ابت افعل ما تؤمر « ای پدر بدانچه مامور گردیدی عمل کن.»

گر چه شریعت مطهر اسلام با دانستن فلسفهٔ احکام شرع، مخالفتی ندارد ولی مبنای عمل به احکام شرع را منوط به دانستن فلسفهٔ آنها صحیح نمی داند و روی همین اصل است که عقل انسان از دانستن فلسفهٔ احکام قاصر است. خداوند جل جلاله پیامبران ـ علیهم السلام ـ را فرستاد تا مردم را از این سر در گمی نجات داده و بدانچه مورد نظر اسلام است رهنمون فرماید.

و جواب الزامی آن است که قرآن با متانت زیادی می فرماید:

و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها[1] «اگر نعمتهای خدا را بشمارید نخواهید توانست.»

و در حدیثی آمده است:

۱- نحل ۱۸

من عرف نفسه فقد عرف ربه[1]

«کسی که خود را شناخت پروردگارش را نیز شناخته است.»

از مجموعهٔ این گونه آیات و احادیث چنین بر می آید:

ای‌انسان ! تا زمانی که از نعمت چشم، عقل، زبان، گوش، دست، پا، بویایی، تفکر، خوردن و آشامیدن، نفس کشیدن ، جوانی ، قدرت، ثروت، استفاده از انواع نعمتها و سلامتی از هزاران نوع بیماری و پیشرفتهای مختلفی که به آنها دسترسی داری باید به شکرانهٔ این همه نعمت‌ها نماز بخوانی. بلکه بالاتر از همهٔ آنها آن است که خداوند در جاهای متعددی انسان را به عنوان خلیفهٔ خود معرفی نموده است.«انی جاعل فی الارض خلیفه »[2] و...

و روی همین دلیل فرشتگان (که نخستین شاگردان دبستان آدمند) متحیرند این چه موجودی است که اینهمه مورد تایید خداوند قرار گرفته تا جایی که از نعمت خلافت نیز بهره مند گردیده است.

به هر حال، نماز گر چه یک لفظ کوچکی است اما بهترین وسیله برای اصلاح شخصیت انسان و وسیلهٔ سرگوشی و نجوی با خداست و موضوع تکراری نیست بلکه نردبان ترقی می‌باشد و خداوند ﷻ آنرا برای پیشرفت همگان و رسیدن به خود قرار داده است و این یک اتوبان همگانی است که تمام جهانیان از هر قشر و هر زبان، می‌توانند از آن بهره گرفته و خود را به خدایشان برسانند. لذا عبادات خود را خالصانه به درگاه باریتعالی تقدیم نماییم

۱- کشف الظنون ج۲

۲- من در روی زمین خلیفه ای بر می گزینم. بقره ۳۰

و مبنای عمل کردن به احکام را منوط به فلسفۀ آنها نکنیم زیرا در روز قیامت این گونه موارد هرگز از ما سوال نخواهد شد.

اما متاسفانه وقتی ما انسانها نماز را شروع می کنیم، ذهن ما موارد زیادی از سپرده های خود را مورد بررسی قرار می دهد.

مثل پرگاریم یک پا در شریعت مستقیم

پای دیگر سیر هفتاد و دو ملت می کند

و حیثیت نمازهای ما همانند این مثال مشهور خواهد بود که پای ملخ نزد سلیمان بردن است.

و قتی که روی ذهنیت ما در نماز عوض شود. یقینا نماز نیز اثرات مطلوب را از خود به جای نمی گذارد و روی همین مبنا است که ما (امت مسلمه) فرهنگ اسلامی خود را فرسوده و عقب افتاده و فرهنگ بیگانگان را پیشرفته می دانیم و دلباختۀ فرهنگ آنان می شویم. در حالی که قرآن با صراحت اعلان می کند«لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار » (هود ۱۱۳)

«به ظالمان متمایل نشوید که مستحق آتش جهنم می شوید.»

ولی بدانید که ذات غیور خداوند ﷻ هرگز نمی پسندد که این دین و پیام آوران آن ـ که تاج خیر امت بر سر شان نهاده است ـ همانند یتیمان دست به طرف سفرۀ اغیار دراز کنند، بلکه فرهنگ شان را به قدری غنی گردانیده است که هیچ نیازی به فرهنگ بیگانگان نخواهند داشت اما افسوس که تودۀ امت امروزه شکار همین دام گردیده و فریفتۀ فرهنگ اغیار شده‌اند.

کتابی که در دست دارید بیانگر حقیقت، حکمت، اسرار و رموز و فوائد دینی نماز با اسلوب بسیار زیبایی می باشد و خواننده از مطالعۀ آن درک خواهد نمود که این عبادت از بین عبادات دیگر از چه جایگاهی برخوردار است و چقدر باید به آن اهمیت قائل شد. و جواب تفصلی آنها را از رد پای قلم نویسنده و فیلسوف شهیر جهان اسلام، رئیس دارالعلوم دیوبند حضرت مولانا محمد طیب (رحمه الله) جویا شوید.

ایشان از جملۀ علمای ممتاز شبه قارۀ هند می باشند که خدمات ایشان زبانزد خاص و عام است وی فرزند مولانا حافظ محمد احمد نوادۀ استاذالعلما حضرت مولانا محمد قاسم نانوتوی بنیانگذار دارالعلوم دیوبند و سلسلۀ نسبشان به حضرت ابوبکر صدیقﷺ می رسد. ایشان در سال ۱۳۱۵ در دیوبند دیده به جهان گشود و در سنین هفت سالگی به دارالعلوم دیوبند از محضر حضرت شیخ الهند و حضرت مولانا محمودالحسن و حضرت مولانا مفتی عزیزالرحمن و پدر بزرگوارشان کسب فیض نمودند و در سال ۱۳۳۷ همراه با کلاسهای متداولۀ فارسی و حفظ قرآن از دروس حوزوی فارغ التحصیل شدند و از شخصیتهای بلند پایۀ دیگری که کسب فیض نمودند از جمله می توان حضرت مولانا انورشاه کشمیری و حضرت مولانا خلیل احمد سهارنپوری و حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن و حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی و علامه شبیراحمد عثمانی (رحمهم الله) را نام برد و ایشان با مفتی اعظم پاکستان حضرت مولانا مفتی محمد شفیع و حضرت مولانا محمد ادریس کاندهلوی همدوره بودند.

وی که از ذهن و ذکاوت خاصی برخوردار بود بلا فاصله بعد از فراغت به منصب تدریس فایز گردیدند و چون به فن سخنرانی تبحر خاصی داشتند حضرت علامه انورشاه کشمیری و مولانا شبیراحمد عثمانی هنگام مسافرت او را همراه خود می بردند. و در هنگام تدریس به امور اداری و غیره شرکت می جستند. ولی بعد از اینکه مدیر حوزه حضرت مولانا محمد عثمان (رح) در سال ۱۳۴۸ وفات نمودند مجلس شوری دارالعلوم طی جلسه ای در هیجدهم شوال سال ۱۳۸۴حضرت مولانا محمد طیب را بعنوان مدیر دارالعلوم برگزید از جمله تغییراتی که در زمان تصدی پست مدیریت بوجود آوردند توسعهٔ مسجد دارالعلوم بود و ساختمان دارالحدیث را که مدتها در دست ساخت بود در سال ۱۳۴۹ تکمیل نمودند، حفظ عم جزء را برای کلیهٔ فارغ التحصیلان الزامی نمود و در غیر این صورت مدرک پایان تحصیلی به آنها داده نمی شد و برای توزیع غذای طلبه کارتهایی با دو رنگ مختلف تهیه نمود که یکی مخصوص نهار و دیگری مخصوص شام بود این امر باعث شد که آمار دقیق طلاب بدست آید و غذا بخوبی تقسیم گردد همچنین به علت کمبود فضای آموزشی و خوابگاهی اقدام به ساخت و ساز نمود ایشان رابطهٔ تنگا تنگی بین دارالعلوم دیوبند و دانشگاه علی گره بر قرار نمودند و در جلسه ای که از طرف انجمن تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه برگزار گردید سخنرانی بسیار مؤثری ایراد فرمودند[۱]

۱- غالبا کتاب فلسفهٔ گزینش انسان بعنوان موجود برتر ، که بنده آنرا ترجمه و منتشر نمودم همان سخنرانی شان باشد

در نتیجه شکوک و شبهات بسیاری از دانشگاهیان بر طرف گردیده و رابطهٔ آنان با حوزه بهتر شد.

ماهنامهٔ « القاسم » که یازده سال خدمات ارزنده ای برای اسلام و مسلمین انجام داده بود و بنا بر عللی متوقف گردیده بود ایشان در سال ۱۳۶۰ مجددا تحت عنوان « ماهنامهٔ دارالعلوم » براه انداختند برای پرسنل حوزه حقوق باز نشستگی بتصویب رساند و یکی دیگر از کارهای مهمشان جمع آوری تمام فتاوی به ترتیب ابواب فقهی بود که این مسئولیت را بدوش مولانا ظفیرالدین نهادند و در نتیجه مجموعهٔ این فتاوی در نه جلد ضخیم بطبع رسید.

ایشان بعد از وفات شیخ شان حضرت شیخ الهند جهت تکمیل مراحل سلوک با حکیم الامت حضرت مولانا اشرفعلی تهانوی بیعت نموده و در سال ۱۳۵۰ به خلعت خلافت مشرف گردیدند. ایشان حدود بیست یا بیست و دو سال بعد از عصر هر جمعه در دارالعلوم دیوبند برای مریدان و عموم مردم بیانات اصلاحی داشتند و سخنرانی هایشان توسط حضرت مولانا محمد ادریس هوشیارپوری تحت عنوان خطبات حکیم الاسلام در یازده جلد چاپ شده است و ایشان تالیفات دیگری نیز داشتند که این مقدمه گنجایش آنرا ندارد. ایشان دارای چهره گشاده و نورانی بوده و از تمام اوصاف حسنه برخوردار بودند و سرانجام بنا بر مریضی شدیدی که دامنگیرشان بود جهت معالجه به بیمارستان دهلی انتقال یافتند و در سال ۱۴۰۳ در سن هشتاد و هشت سالگی در همانجا وفات یافتند و نماز جنازهٔ ایشان طبق وصیت وی به امامت پسر بزرگشان حضرت مولانا محمد سالم برگزار شد و در پهلوی جد امجدشان حضرت

مولانا محمد قاسم نانوتوی (رحمه الله) بخاک سپرده شد بعد از وفات بحمدالله این خلا توسط سه پسرشان بنامهای مولانا محمد سالم و مولانا محمد اسلم و مولانا محمد اعظم قاسمی پر گردید ، روحش شاد و راهش پر رهرو باد[۱]

در پایان لازم می دانم از برادران محترم جناب مولانا محمود سروری، شمس الله عرب ، محمد سعید خواجه کریمی و مجتبی خواجه کریمی که در تصحیح و ویرایش این مجموعه با بنده همکاری لازم را نمودند تقدیر و تشکر نمایم.

امید وارم خداوند به همهٔ ما توفیق عمل و خدمت صادقانه به دین را عنایت بفرماید. آمین ثم آمین.

عبدالغنی شیخ جامی عفی عنه

خراسان ـ تایباد

حوزهٔ علمیهٔ انوار العلوم

خیرآباد

۱- بر گرفته از بزرگمردان اندیشه و تاریخ (ج سوم ص۲۴۳-۲۷۴)

بسم الله الرحمن الرحیم

واقم الصلوة لذکری

الحمدلله نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکل علیه و نعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سیئات أعمالنا من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و نشهد أن لاإله إلا الله و نشهد أن محمدا عبده و رسوله.

اما بعد: موضوعی که به بنده محول گردیده و در پوسترتبلیغاتی چاپ شده در بارهٔ فلسفهٔ نماز است. سال گذشته نیز در همین خیرالمدارس راجع به «فلسفهٔ احکام اسلام» سخنرانی داشتم. نمی دانم چرا در گردهمایی های اینجا همواره مسائل فلسفی به بنده محول می شود حال آنکه من نه فلسفی هستم و نه در تحصیلات من گرایش فلسفی وجود دارد و نه با فیلسوفان نسبتی دارم.

فلاسفهٔ قدیم به دوگروه تقسیم شده بودند: مشائیون واشراقیون.[1] مشائیون حقیقت کائنات را از دیدگاه عقلشان مورد بررسی قرار می‌دهند وبا دلیل

۱- اشراقی آن قسم از فلسفه که در اصول و قواعدش ادلهٔ عقلیه و کشف هر دو معتبر است. رئیس اشراقیون در فلاسفهٔ یونان افلاطون بود ورئیس ایشان در فلاسفهٔ اسلام شیخ شهاب

واستدلال به سراغ حقیقت عالم می روند ، نظر وفکر سرمایهٔ عملی آنهاست وذخیرهٔ اختراعات و ابتکارات ذهنی زاد راهشان است.

فلسفه ودین

واضح است که دین و احکام آن، نه ساخته ذهن بشر است و نه با آن ارتباطی دارد بلکه یک برنامهٔ خدایی است که به عقیده و اکتساب عملی تعلق دارد و با ممارست و تمرین احکام آن می‌توان به حقیقتش رسید نه با کاوشهای عقلی. بنابراین دین با دلیلهای تئوری و عقلی مشائیون هیچ نسبتی ندارد. البته اگر جمع و ترتیب دین نتیجه کاوشهای عقل فلاسفه می‌بود شاید می‌شد آنرا با تدابیر عقلی، حل و درک نمود، همچنانکه مذهب هندو، که ساخت هیئت ترکیبی کنونی آن بطور فلسفی است ورهین منت تلاشها وکاوشهای فلاسفه به نظر میرسد وفلسفه هندوستان مشهور نیز هست بنا بر این دور از قیاس هم نیست که مذ هبشان زیر نظر عقل قرار داشته و اداره شود. بنابراین اگر چنین مذهبی را از نظر فلسفه مورد بررسی قرار دهیم، ایرادی نخواهد داشت. اما اسلام یک مذهب خدایی وساده وشفاف است که تمام ابتدا وانتها واصول وفروع آن، نتیجهٔ نقل صحیح وعقل کلی است. لذا از حد و اندازهٔ فلسفه گرایی عقلهای جزئی و قاصر، بسیار بالا و برتر است و به همین سبب احکام آن هیچ گونه مناسبتی با راه وروش فلسفهٔ مشائیون ندارد که بیان فلسفهٔ یکی از عبادات آن از من تقاضا شود.

الدین سهروردی که تصنیفات بسیار دارد حکمت و فلسفه که در فهمیدن حقایق اشیاء باشد بر سه قسم منقسم گشت.

البته می‌توان گفت که اساس دین بر عشق ومحبت حقتعالی است، و اساس عقل و فلسفه بر غرور نفس، فرد متدین ودیندار مبتلای حق می‌باشد و فلسفی مبتلای نفس. در فلسفه فقط درگیری و اختلالات فکری وذهنی است و دین رسایی به قلب، عشق ومحبت، شوق وصال وتلاش را می آفریند ولی عقل کور(در مقابل وحی الهی ـ م) به وسیلهٔ غوطه ور شدن به مصلحت اندیشی ها، اسباب توقف و عقب نشینی را فراهم می‌سازد. پس وارفتگی عشق کجا، و سردرگمی‌های فکر واندیشه کجا، و وقتی که خشت بنیادین هریک فرق می کند ودر بین دین وفلسفه تباین اساسی وجود دارد مشکل به نظر می‌رسد که چگونه از بین دین، فلسفه را پیدا کنم که فلسفهٔ یک عبادت خالص دینی، همچون نماز، از من تقاضا می شود ودیگر اینکه دائرهٔ عقل وفلسفه محدود به حسیات است لذا عقل هم نمیتواند از محدودهٔ ترکیب وتحلیل محسوسات پا فراتر بگذارد پس آن دینی که فطری واز طرف خدا به بندگان رسیده است که حتی حسیات نیز نمی توانند درآن بال گشایی کنند، مزدور وکارگر حسیات (فلسفه) چگونه می‌تواند بار این معنویات لطیف را به دوش ضعیف خود حمل کند، چه رسد به این که ما برای فهم فلسفهٔ عبادتها تلاش کنیم.

بهر حال! طبق اصول فلاسفهٔ مشائیون، فلسفهٔ نماز، عنوان درستی نیست که درسخنرانی‌ام بتوانم حق آنرا ادا کنم، البته طبقه وگروه دوم فلاسفهٔ اشراقیون تنها برتخیلات عقلی محض عمل نمی کنند بلکه تا حدودی از وجدان روشن خود نیز کار می گیرند یعنی این گروه نه تنها بنا بر اعتماد به فکر ونظر خود،

بلکه به وسیلۀ محنت و ریاضت ومجاهدات، نفس خود را تزکیه کرده مقداری باطن خود را جلا وصفا می‌دادند و به جای فکر و نظر، از مراقبه کار می گرفتند و اندکی از اسرار برآنها منکشف می‌شد . گویا آنها صوفیای زمانه‌ای بودند که در مجموع می‌توان آنها را به صوفیای اسلام تشبیه کرد و حد اکثر اینکه فلسفۀ آنها را می‌توان مجموعه ای از مکاشفات گفت. اما کشف نمیتوا ند به تنهائی حجت و دلیلی باشد که به وسیلۀ آنها در رابطه با مهمات وکارهای اساسی دین فتوا صادرکند، لذا معیار رد و قبول خودآن (کشف) دین و قواعد دینی است، اگر کشف آنها با قواعد دینی موافق بود قابل قبول است و الا قابل رد است . اما با این وجود باز هم نمی‌تواند حجت شرعیه قرار بگیرد، حد اکثر اینکه به درجۀ مؤیدات می‌توانند قرار گیرند، پس عقل محض، که فلسفۀ مشائیه بود ومحدودۀ کارآن از کائنات ومحسوسات نمی توانست فراتر برود بجای خود، بلکه کشف نیز به تنهائی نمی تواند معیار شریعت قرارگیرد. پس وقتی که فلاسفۀ اشراقی از انکشاف اسرار احکام شرعی، که به وسیلۀ ریاضتهای دینی خود، در مجموع از قرب بیشتری بر خوردارند و به الفاظ دیگر، فلسفۀ آنها نیم نگاهی به اطراف شریعت می‌تواند داشته با شد عاجز ماندند، لذا در شگفتم که لفظ فلسفه را با نماز چرا اضافه نمودند و چرا از یک طلبه‌ای همچون من که فرسنگ ها از فلسفیت به دور است تقاضا شده است که در رابطه با فلسفۀ نماز بیان و سخنرانی داشته باشم؟

شاید به این نتیجه رسیده باشید که وقتی فلاسفۀ مشائی و اشراقی (که فلسفۀ آنان نظری است) از ادراک نظریات شرع در این زمینه عاجزند، پس آن گروه

از فلاسفه (فلاسفه‌ی اروپا) که فقط به استقراء و تتّبع جزئیات عملی محدود اند و در قسمت نظریات و کلیات هیچگونه سلیقه ای ندارند آنها چگونه می توانند به وسیلهٔ این فلسفهٔ خویش حقایق شرعیه را درک کنند؟

فلاسفهٔ کنونی در حقیقت فلسفهٔ شان درمحدودهٔ صنعت و حرفه و گواهینامهٔ ساخت و تولید خلاصه می‌شود. ترکیب و تحلیل عملی درعناصراربعه، جمادات، نباتات و معدنیات و فراهم نمودن اسباب جدید معیشتی جزء برنامه و روح فلسفهٔ آنها است. و همچنانکه از تصانیف شان واضح است امتیاز و ارزش فلاسفهٔ جدید در مقابل فلاسفهٔ قدیم در الهیات و کلیات همانند طفل مکتبی بیش نیست پس وقتی که فلاسفهٔ نظری نیز در میدان الهیات سپر انداختند لذا حد اکثر می توان از این مزدوران عملی به عنوان پیشخدمت و یا منشی نام برد و فلسفی گفتن به آنها، توهین به فلسفه است چه برسد که احکام شریعت را از دیدگاه آنان محک بزنیم.

به هر صورت، اصول ساختگی همهٔ فلاسفه، اعم از قدیم وجدید، نظری و عملی به هیچ عنوان نمی تواند ملاک صحت و کشف اسرار شریعت باشد تا من به عنوان فلسفهٔ نماز چیزی را به خدمتتان تقدیم نمایم.

البته اگر بجای فلسفهٔ نماز، یکی از این عناوین، حکمت، حقیقت یا اسرار نماز انتخاب می شد تا حدودی رنگ شرعی به خود می گرفت چونکه حکمت، حقیقت یا اسرار، مربوط به ظواهر و حسیات نمی شوند بلکه مربوط به باطنیات و مغیبات هستند، واگر خواسته باشیم به جستجوی حکمت آن باشیم این هماهنگی با مشائیون و اشراقیون و فرنگی‌ها نیست بلکه در این میدان نیز حکما

و دانشمندان اسلام و محققین دین، به چشم خواهند خورد که قلب‌های آنها به جای اینکه با این عالم خاکی و مکدر وابسته باشد با عالم لطیف غیبی مرتبط است که ارواح آنها مستقیما با صفات کمال حق ـ جل مجده ـ مرتبط است و آنها آن نکات ارزشمند را از آن سرچشمهٔ پاک و شفاف علمی به دست می‌آورند که از چشمهٔ زلال عین الیقین است که در آن هیچ شکی وجود ندارد و از آمیزش هر نوع تردد و تذبذب نیز به دور است.

بهرحال، اشراقیت و مشائیت یا غرب و به عنوان دیگر فلسفیت یا عقلانیت برای دین هرگز نمی‌توانند معیار قرار گیرند که با سنجیدن معیارهای آنها دین را قبول کرده یا راه حفظ دین را یاد بگیریم.

قبلا اینجانب اعلام نمودم و این یک ادعای صحیحی است که کشف صحیح نیز نمی تواند معیار رد وقبول دین قرار گیرد زیرا مبنای دین بر وحی است وصحیح ترین وصادقترین کشف نیز از نظر قطعی بودن نمی‌تواند با وحی برابری نماید چه برسد به عقل، که شب و روز در تحت فریب دیگران در می‌آید و فتواهای اشتباه صادرمی کند، بتواند دراین راستا اظهار نظر نماید. لذا عقل که بجای خود، بلکه صحیح ترین کشف نیز نمی تواند حجت شرعیه قرار گیرد تا بتواند معیار رد و قبول و شناخت اسرار و غوامض امور دین و دنیا قرار گیرد بلکه معیار صحیح و اشتباه بودن خود کشف نیز، قواعد شرعیه است، و اگر تا حدودی خواسته باشیم بصیرتی در حقایق، وآرامشی در دل ایجاد نماییم به سراغ مشائیت و اشراقیت و اروپا نمی رویم بلکه دسترسی به آنها فقط توسط

حکمت اسلام امکان پذیر است، پس طبق این تعریف به آن فلسفه نمی گویند بلکه حکمت یا حقیقت اسلام می گویند.

بنا بر این در بارهٔ نماز بدون اینکه بحثی از فلسفه به میان آوریم مطابق توان خود برای ادای حق این مضمون به جای حکمت یونان فقط چند نکته‌ای از حکمت ایمان بیان خواهم نمود که به جای غوامض فلسفیانه، به رموز حکیمانه تعبیر کردن مناسب‌تر خواهد بود لذا مضمون این عنوان به جای فلسفه نماز، اگر حکمت نماز انتخاب می گردید مناسب و به حق نزدیکتر می بود.

نخست برای توضیح حقیقت نماز، یا به تعبیر شما فلسفهٔ نماز، نیاز به مقدمهٔ مختصری دارد که به وسیلهٔ آن حقیقت نماز، زودتر برایتان واضح گردد وآن اینکه قبل از همه در رابطه با حقیقت افرادی بحث شود که نماز برآنها فرض گردیده است یعنی حقیقت خود انسان را در نظر بگیرید زیرا که حقیقت نماز مربوط به حقیقت خود انسان است. خداوند هرنوع مخلوقی که آفریده است عبادتی درخور شان اونیز برایش فرض نموده است و بر مخلوقات ناقص، طاعت ناقص را لازم قرار داده است که این در حق آنها کامل محسوب می‌شود و برای کاملین عبادت کامل قرار داده است، که در واقع هم کامل است. پس باید بر این نکته دقت شود که خود انسان در خلقت وحقیقت خود کامل است یا ناقص، اگر کامل است پس لازم است که عبادت او نیز کامل باشد.

هر چند که ما بیشتر به حقیقت انسان دقت نمودیم آنرا حقیقت جامعه یافتیم، یعنی انسان مجموعه و خلاصهٔ حقایق کائنات است و تمام حقایقی که در دنیا است نمونهٔ تمام آنها درانسان نهفته است گویا انسان به تنهایی خود، یک عالم

مستقل وجهان کاملی است، از این نظر تمام جهان را عالم اکبر، یا شخص اکبر، وانسان را عالم اصغر یا شخص اصغر می گوئیم که انسان خود یک چنان عالمی است که مجموعهٔ عالمهاست. چنانچه اگر دقت نموده باشید عالم کائنات فقط دو عالم است، یکی عالم شهود ویکی عالم غیب، عالم شهادت همان عالم اجسام است که با چشمان مشاهده ومحسوس می‌شوند وعالم غیب عالمی است که از جسمانیت پاک و از دیدگان مخفی است وفقط به وسیلهٔ چشمهای دل مشاهده می‌شود یعنی باید برآن یقین داشته باشیم. چنانچه ما فوق آسمان عالم روحانیات، که درآنجا ملائکه ـ علیهم السلام ـ ذات وصفات حق، عالم اسرار یا غیب، نزول وحی، کلام الهی، اعطای رسالت ونبوت، علوم ومعارف وکمالات حق وغیره هستند.

بطور کامل در رابطه با انسان نیز همین مقایسه را داشته باشید که در انسان نیز یک عالم شهود است که با چشمها دیده می شود وآن عالم بدنی و جهان جسمانی است که در آن پوست، استخوان، اعضای بدن و اجزای زمین شامل است، ویکی عالم غیب است که با چشمها دیده نمی شوند همانند روح انسانی که درآن سر چشمهٔ علوم، صفات کمال، حواس خمسه و مشاعر ادراک وغیره جمع هستند لذا دراین دنیا، عالم شهادت بر دو قسم است سفلیات (همانند زمین و سبزه زار، دریاها و کوهها و غیره، که درآن قرار دارند) و دیگر علویات (همانند آسمان ، ماه ، خورشید وغیره).

همین دو مورد درانسان نیز وجود دارد. یکی حصهٔ فوقانی است که درآن مغز وقلب وجود دارد و دیگری حصهٔ تحتانی، که درآن قوتهای مختلف اعمال حسی وحرکات نهفته است همانند دست، پا، شکم و پشت وغیره.

پس همچنانکه در سفلیات زمین اجرام و مواد حکمرانی می کنند یعنی بنیاد عالم اجسام بر عناصر آب، آتش، خاک و باد است در عالم علیا نیز معنویات حکمفرما هستند همانند علوم و معارف، تدبیر وتصرف، رحمت وغضب وغیره.

بطور کلی همانند این است که در سفلیات بدن انسان نیز اثرات همین چهار عناصر یعنی حرارت، برودت، یبوست و رطوبت کار فرما هستند و کاملا بنیاد بدن انسان به تصرف عناصر اربعه هستند. درعلویات بدن انسان نیز، یعنی در قلب ومغز او حواس خمسه و قوای علوم وادراکات و قوای تدبیر وتصرف بدن به ودیعت گذاشته شده اند، درآنجا قهر و مهر، غضب و رحمت، همه وجود دارند.

سپس اثرات کارآئی عناصر اربعه در سفلیات،کاملا در سفلیات انسانی نیز وجود دارد همچنانکه زمین یک تودهٔ خاک است بدن انسان نیز کاملا یک مشت خاک است و آن چرکی که از بدن انسان برطرف و دور می‌شود غیر از اجرام خاک چیزی دیگر نمی تواند باشد. علاوه بر این، همچنانکه زمین هموار نیست یعنی درآن طول و عرض وعمق وغیره وجود دارد تمام این ابعاد در بدن انسان نیز وجود دارد وهمچنانکه در زیر زمین رطوبات وآب وجود دارد که با اندکی گود کردن فورا به رطوبت می‌رسد همچنان در بدن انسان نیز رطوبات وجود دارد که با کوچکترین بریدگی و خراش از بدن خون بیرون می‌شود.

و همچنانکه زمین دارای رنگهای مختلفی است مانند. سفید، سیاه، سرخ وزرد وغیره، دربدن انسانی نیز رنگهای مختلفی وجود دارد، جاهایی که در معرض دید قرار می گیرند سفید و جاهایی که مستور و پوشیده شده همانند زیر بغل، کنج ران وغیره سیاه هستند، پوستی که متصل به استخوانهای بدن انسان است عموما زرد است.

به نوع بشر توجه کنید رنگهای گوناگون دارند، اروپائیان معمولا سفید، آفریقائی ها سیاه، هندوستانی‌ها گندم گون، چینی‌ها زرد و اعراب مایل به سرخ هستند لذا در نوع انسانی هر نوع رنگی وجود دارد و بر بدن هر فرد انسانی نیز هرنوع رنگی موجود و آشکار است.

در قسمتهایی از زمین بعضی جاهها و اماکن صاف وهموار است که محل تفریح افراد قرار می گیرند وبعضی از قسمتهای آن آلوده و خراب است که در آن آشغال و زباله ها ریخته می‌شود، همچنان بعضی از قسمتهای بدن انسان چنان لطیف وصاف است که حتی بوسیده می‌شود همانند چهره ودست، و قسمتی نیز آلوده و خراب است همانند زیر بغل وآلات خروج نجاست، و معده و غیره که هما نند زباله دانی است، هدف اینکه خاک وتمام خصوصیات و کیفیات آن در انسان وجود دارد.

آتش را در نظر بگیرید! در تمام جهان آتش و جریان الکتریسیته برق وجود دارند درهرجای بدن انسان، حرارت و گرما وجود دارد و بنا بر همان حرارت غریزی و طبیعی زندگی انسان ادامه دارد و همچنانکه از اصطکاک سنگها و یا آهن و غیره آتش نمودار می‌شود همچنین اگر به بدن انسان دست کشیده شود

ویا دستها را به هم بساید حرارت و گرمی نمودار می‌شود و همان قسمت از بدن به اندازهٔ کافی گرم می‌شود وهمچنانکه آتش برگرفته از علویات (خورشید) است یعنی اگر خورشید نباشد سنگها همچون شن ها از هم می‌پاشند چنانچه در جاهایی که تابش خورشید وجود ندارد یا دیرتر می تابد اشیای آنجا مرطوب ونمناک شده و تحلیل می شوند.

همچنین حرارتهای بدن انسانی نیز برگرفته از علویات است یعنی قلب و مغز، و این قلب است که حرارتهای غریزی و طبیعی را به وجود می آورد که در عروق همانند بخار و گاز پخش می‌شوند وآنرا روح هوایی می نامند اگر قلب این حرارت را نفرستد بدن به هم ریخته و از هم می پاشد یا اگر قلب وجود نداشته باشد تمام اقلیم بدن مرده و از بین می روند.

آب را در نظر بگیرید! چنانچه در هر گوشه وکنار جهان در زمین آب قرار دارد همچنین در بدن انسان نیز رطوبات قرار دارد که به محض زخمی شدن از بدن به صورت خون بیرون می‌شود. وهمانطور که در جهان چشمه ها جاری است چنانچه در جایی آبهای زیادی به شکل دریا و در جایی کمتر ازآن وجود دارد همچنان در بدن انسان رگها و عروق وجود دارند و این نهرهای کوچک و بزرگ در جریان هستند که به وسیلهٔ آن اقلیم بدن سیراب می گردد.

و چنانکه در زمین علاوه بر آب جاری ، آب راکد (ایستاده) نیز وجود دارد همانند تالاب یا استخر، همچنین در بدن انسان به همان شکل آب ایستاده وجود دارد همانند معده که همیشه در آن آب وجود دارد یا همانند مثانه که همیشه در آن آبهای کثیف وجود دارد.

و همانطوری که چشمه های مختلفی در زمین جاری است که آب یکی شور، و دیگری شیرین و یکی تلخ و دیگری ترش، در بدن انسان نیز چشمه‌های مختلفی با طعمهای گوناگون وجود دارد. چشمهٔ آب شیرین از دهان جاری است که اگر آن تلخ باشد همیشه دهن تلخ وزندگی برای او تلخ می گردد، آب شور از چشمها جاری است چنانچه وقتی که قطرهٔ اشکی به دهان برسد نمکین بودن آنرا احساس می کند در کیسهٔ صفرا آب تلخ قرار دارد. که اگر آن پاره شود و مکان اصلی خود را رها کرده و در تمام بدن سرایت کند تمام گوشت و پوست بدن تلخ می‌شود.

در معدهٔ انسان آب ترش وجود دارد چنانچه اگر به وسیلهٔ آروغ معده به حرکت درآید وآب به دهان سرایت نماید، ترشی آنرا به طور کامل احساس می کند که به سبب آن تمام دهان ترش می گردد، هدف اینکه هر نوع آب در چشمه های بدن انسان وجود دارد.

همچنانکه در دنیا گاهی اوقات حرارت و گاهی برودت غلبه دارد و یا بنا بر بعضی خصوصیات بعضی از دریاها در حالت جریان وبعضی راکد هستند همانند دریای منجمد شمالی ودریای منجمد جنوبی، همچنین چشمه هایی در بدن انسان نیز در جریان است همانند آب دهان وآب بینی و اشک چشم وغیره، و بعضی منجمد هستند همانند بلغم،که گاهی بر سینه منجمد شده است و گاهی در دماغ، و بعضی از چشمه های دنیا آب خوشگوار و قابل نوشیدن، و از بعضی آنها آبهای آلوده در جریان است که قابل تنفر است همچون فاضلاب. همچنین در بدن انسان نیز چشمه هایی جاری است که یکی ادرار و یا آب بینی است که

همانند آب آلوده ای از کانال آلوده ای در جریان است که اگر باز بایستد بیشتر باعث خرابی زمین می گردد.

سپس اینکه در برخی مناطق چشمه های سرد و خنک جاری است و در بعضی مناطق کوهستانی جایی که آهک یافت می شود چشمه های گرم در جریان است. همچنین در بدن انسان چشمهٔ آب سرد نیز در جریان است همانند زبان، و در بعضی جاها چشمه های آب گرم در جریان است همانند اشک چشم و ادرار. همچنان که در بعضی از قسمتهای زمین دو دریا «مرج البحرین» به هم آمیخته است که در یک دریا قسمتی شیرین و قسمتی دیگر متصل به آن شور و تلخ است «هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج»[1] همچنین جمجمهٔ انسان را مورد توجه قرار دهید، که از قوت ذائقه آب شیرین و از قوهٔ بینایی آب شور جاری است هر یک با طعم و ذایقهٔ متفاوت، اما با وجود این سر چشمهٔ هر دو حس مشترک (مغز) مجتمع می باشند و منبع و مخزن هر دو یکی است گویا چشمه یکی است ولی قسمتی شیرین و قسمتی شور.

یا همان طور که در قسمتی از سال هوا بارانی است که در هر نقطه‌ای از زمین باران می بارد، بادهای باران‌زا از روی دریا برخاسته و بر زمین و دریا می‌بارد همچنین در بدن انسان نیز باران در جریان است که عرقها از او در حال چکیدن و تراویدن است با وجودی که سر چشمهٔ آن بدن می‌باشد، و بر خود بدن هم فرود می‌آید.

۱- فاطر ۱۲

و همچنان که درموسم زمستان بارندگی است و در موسمهای دیگر گاهی اوقات می بارد و گاهی نمی بارد همچنین بارندگیهای بدن انسان نیز همانند بارندگیهای عالم اکبر است که عرقها از آن در جریان است گرچه در هر موسم در بعضی از قسمتهای بدن کم یا زیاد عرق در جریان است. هدف اینکه هر چقدر انواع آب، از لحاظ رنگ، شیرینی، شوری، تلخی، پاک و ناپاک، جاری و راکد، مخلوط و غیر مخلوط، سرد و گرم در زمین وجود دارند تمام این انواع در خود انسان نیز وجود دارند.

هوا را در نظر بگیرید! هر خلأ و جای خالی عالم اکبر را هوا اشغال دارد همچنین در بدن انسان هرچقدر خلأ که وجود دارد آنها را نیز هوا اشغال دارد. پس همچنان که در زمین، هوا در جریان است همچنین دربدن انسان نیز هوا در جریان است، چنانچه رفت و آمد نفس شاهد و نمونه زندهٔ آن است و همچنان که بر این کرهٔ زمین بادهای نسیم و صبا و سرد و گرم می وزند، همچنین از راه نفس کشیدن، هوا ئی که در کالبد انسان وارد می شود همانند نسیم است و هوایی که بیرون می آید همانند صبا است. هوایی که داخل می‌رود سرد، و هوایی که بیرون می آید گرم است و همچنانکه هواهای ملایم و صاف وجود دارند متعفن نیز وجود دارد، همچنین انسان آروغ می‌زند خوشبو، و اگر بادی از او خارج شود بد بو و متعفن است.

سپس همانطورکه در روی زمین هوا راکد وگرفته است که از آن انسان به وحشت می افتد و گاهی اوقات طوفان به راه می افتد که به وسیله آن جهان زیر و رو می‌شود همچنین در انسان نیز گاهی اوقات گرفتگی هوا وجود دارد که به

شکل نفخ و دم است و باد از او خارج نمی شود که انسان از آن مضطرب می‌شود. گاهی انسان تند نفس می زند یا به علت دوندگی زیاد نفسش به شدت می زند مانند طوفانی است که تمام وجود انسان را دگرگون می کند و چنانچه اگر از خلأهای به وجود آمده در زمین هوا گرفته شود عالم در هم و بر هم می‌شود همچنین اگر از انسان به طور کلی نفس گرفته شود اقلیم تن نیز، باید فاتحه خود را بخواند.

هدف اینکه هر نوع هوایی که درعالم اکبر وجود دارد. تمام آنها با همه انواع و کیفیات خود در عالم انسانی نیز وجود دارد. خلاصه اینکه کیفیتهایی که از عناصر اربعه در این عالم اکبر وجود دارد کاملا در عالم اصغر نیز وجود دارد و به هر اندازه و معیاری که در تمام این جهان عناصر کار فرما هستند به همان شیوه و اندازه در هر انسان وجود دارد که زیاد هم فرق و تفاوت نمی کند.

جمادات بدن انسانی

سپس همچنانکه از این عناصر اربعه موالید ثلاثه یعنی جمادات، نباتات و حیوانات بر روی زمین زندگی می کنند، دقیقا هر سه این موالید در انسان وجود دارند، به عنوان مثال جما دات، خاك و سنگ و ریگ و غیره همه در انسان موجودند آن رشته استخوانهایی که در انسان وجود دارند، همانند رشته کوهها هستند. گویا اینها سنگهای بدن هستند استخوانهای بزرگ همانند کوههای بزرگ و استخوانهای کوچک همانندکوههای کوچک هستند. سپس گاهی اوقات این سنگها و ریگهای متعارف موجود در انسان از هیئت اصلی خود خارج می شوند همچنانکه از کلیه، ریز سنگها و از مثانه ریگهای کوچک

بیرون می‌آیند که آنها را به وسیله دارو و یا به وسیلهٔ عمل جراحی بیرون می‌آورند.

و همانطور که روی بعضی از کوهها را خاک پوشانده است همچنین روی استخوانهای اقلیم بدن را گوشت پوشانده است، و همچنانکه بعضی از قسمتهای زمین و کوهها گرم است و بعضی سرد، همچنین بعضی ازقسمتها اعضای بدن انسان گرم هستند همانند قسمتهای داخلی، و بعضی سرد می باشند همانند قسمتهای بیرونی، و همچنانکه بعضی از قسمتهای زمین واجب الاحترام هستند همانند مقامات مقدسه که برای زیارت آنها سفر می کنند. و از روی محبت و ادب بوسیده می شوند و از بعضی قسمتهای زمین انسان متنفر است. همچنین در اقلیم بدن انسان نیز همین دو مورد وجود دارند. چنانچه بعضی قابل زیارت اند همانند سر و صورت که از فرط محبت و ادب پیشانی او را بوسه می زنند و یا دست بوسی می شود و بعضی از قسمتهای بدن قابل تنفر و کراهت است که دیدن آن از روی عقل و شرع ننگ و عار دانسته می شود و همچنانکه بعضی از قسمتهای زمین مستور و قابل دیدن نیست، همچنین بسیاری از اعضای بدن انسان قابل مشاهده نیست همانند پشت و شکم، و کوشش برای دیدن آن کار خردمندانه‌ای نیست.

نباتات بدن انسانی

همانگونه که در خاکِ بعضی از قسمت های زمین توانائی روییدن گیاه است و هر نوع گیاهی در آنجا می روید در هر قسمت از وجود انسان نیز رویش خاصی است و همچنانکه در بعضی از قسمت های زمین، جنگلهای انبوه

و فراوان، و در بعضی قسمت های دیگر زمین گیاهان کمتری می روید همچنین در بعضی از قسمت های بدن انسان نیز موهای انبوه و فراوان همانند سر و ریش، و در قسمت های دیگر بدن موی کمتری وجود دارد و همچنانکه بعضی نباتات در زمین وجود دارند که همیشه در حال روییدن و نشو و نما هستند و بعضی یکسان به حال خود باقی می مانند همانند سبزیجات و درختان. همچنین در بدن انسان موهای سر و ریش و سبیل و ... همیشه درحالت رویش و نشو و نما می‌باشند اما بقیهٔ موهای بدن (همانند ابرو، پشت دست و ...) یکسان هستند. همانطوری که در برخی از قسمت های زمین خس وخاشاك می رویند که از بین بردن آنها باعث رونق زمین است بعضی هم چنان هستند که برای نشو و نمای آنها سعی و کوشش می شود که آنها باعث حسن و زینت زمین می باشند. همچنین در بدن انسان بعضی از موهای زائد هستند که صاف نمودن آنها، باعث مصلحت زمین تن است همانند موی زیر بغل و موی زیر ناف، که اینها باعث تعفن و بدبویی می شوند و بعضی هم چنان هستند که برقرار داشتن آنها، باعث حسن و زینت بدن است همانند موی سر و ریش. و همچنانکه باغهایی که در دنیا وجود دارند تا زمانی که آنها را زینت و ویرایش ندهند حسن و کمال آنها برقرار نمی ماند بلکه بیشتر باعث بدنمایی زمین می گردند همچنین در باغ بدن انسان نیز چنان نباتاتی هستند که از اصلاح و ویرایش آنها زیبایی و زینت برقرار می ماند همانند، ریش و سبیل، که از اصلاح و ویرایش آنها حسن و زینت چهره برقرار می گردد.

حیوانات بدن انسان

همچنانکه انواع و اقسام حیوانات در کوهها و جنگلها وجود دارند و هر یک برای خود قرارگاهی دارند، می‌چرند و سیر و سیاحت کرده و مناسب حالشان از زمین استفاده می کنند؛ همچنین در نباتات جهان انسانی نیز، هر نوع جانور پیدا می شود چنانچه شپش در سر، کرم و انواع انگلها در دستگاه گوارش، که خون بدن را مکیده و بدین طریق زندگی خود را سپری می کنند و همچنانکه در دل خاک، کرم هایی زندگی می کنند که هر یک به نوع خود مختلف هستند چنانچه طبق تحقیقات انجام شده در بدن انسان، میلیون ها نوع میکروب و جراثیم، با رنگ ها و هیئت های مختلف یافت می شوند که با چشم غیر مسلح آنها را نمی توان دید.

همچنانکه در هر قاره و در هر کشوری از جهان، افراد بخصوصی زندگی می کنند و حیوانات و جانوران آن مناطق نیز مختلف هستند همچنین طبق تحقیقات به وجود آمده، میکروب های هر قسمتی از بدن نیز، با شکل و قیافه های مختلف و انواع متفاوتی هستند که امراض جدیدی از آنها به وجود می‌آیند چنانچه با آزمایشات و تستهای انجام شده از خون بیماران، متخصصین بدین نتیجه رسیده اند که در هر قسمتی از بدن، میکروب ها با اشکال مختلفی زندگی می کنند.

به هر حال! همچنانکه در روی زمین حیواناتی با رنگها و اشکال مختلف وجود دارند و در بطن زمین حشراتی با اشکال و رنگهای گوناگون زندگی می کنند، همچنین بر ظاهر و در داخل بدن انسان و خون او نیز میکروب‌هایی

وجود دارند و همچنانکه مخلوقات زمین از همانجا پیدا می شوند و بر روی زمین نشو و نما می‌کنند و در همانجا می میرند و دفن می شوند؛ همچنین میکروب‌ها از بدن خود انسان به وجود می‌آیند و همانجا نشو و نما می‌کنند و همانجا می میرند و دفن میگردند.

زلزله و طوفان در بدن انسان

عوارض و حالات را در نظر بگیرید! گاهی اوقات در روی زمین زلزله ای ایجاد می‌شود که تمام زمین به حرکت در می‌آید همچنین در بدن انسان نیز لرزه هایی صورت می‌گیرد که به وسیلهٔ آن به طور نا گهانی بدن انسان به حرکت در می آید در آنجا سبب زلزله حرکت گسلها انفجار آتشفشانها بر آورد می شود و در این بدن لرزهٔ انسان بر اثر گرمی اندرونی یا بر افروختن دل مضطرب می شود یا بر اثر حادثهٔ ناگهانی دل وحشت زده می شود و به طور ناگهانی لرزه بر اندام انسان می افتد.

سپس وقتی که براثر طوفان، سیلابهای زیادی جاری می‌شود و گاهی اوقات قحط سالی های فراوانی به وجود می‌آید و از هر طرف غبار و گرد و خاک، یا طوفانهای گرم و داغ، شروع به وزیدن می‌کنند که به وسیله آنها گرد و غبار بلند شده و فضا را مکدّر وآلوده می سازد که تمام انسانها متوجه و افسرده می‌شوند. همچنین در وجود انسان نیز گاهی اوقات طوفان آب شروع می شود که به وسیله آن امراض آبی همانند سرما خوردگی، آبریزش بینی و غیره پیدا می‌شود که از بینی و چشم و... جاری می شود و گاهی اوقات یبوست و

قبضیت غلبه می کند و بدن به خارش می افتد و از تمام بدن خاک به شکل پوسته می ریزد.

گاهی اوقات به طورغیر عادی در بدن انسان حرارت غلبه پیدا می کند، و به شکل تب و سر سام و غیره بروز می کنند که تمام رگهای بدن گرم و داغ می‌شوند و می‌تپند، گاهی اوقات به طور عادی هوا افزایش می یابد و ورم تمام بدن را فرا می گیرد و اقلیم بدن متورم به نظر می‌آید، هدف اینکه از غلبه غیر عادی عناصر، آثار غیر معتدلی که در اقلیم عالم نمودار می شود در اقلیم بدن نیز نمایان می شود.

همچنان که گاهی اوقات روزگار ایامی را پشت سر می گذراند که عقل و حکمت رو به اضمحلال، و شهوات و غفلتها رو به ازدیاد می باشند که حتی خود انسان برای هم نوع خود، وبال جان و برای کشتن یکدیگرآماده می گردند و بازار جنگ و جدال و ایذا رسانی گرم می شود. همچنین گاهی اوقات در وجود انسان چنان امراضی به وجود می‌آیند که انسان خود اعضای بدنش را گازگرفته و لباس‌هایش را پاره کرده و از هیچ گونه خوبی و خرابی مضایقه ندارد.

همچنان که بر روی زمین حکومت بر قرار است و نظم و انتظام کشور از قدرت رعایا و ملت خارج است و مسئولیت آن بر عهدهٔ رئیس حکومت، وزراء و لشکر و سپاه می باشد که برای برقراری نظام کشوری با او هم کاری و هم فکری می نمایند، هم چنین قلب، رئیس حکومت کالبد بدن است که به دستور او تمام کائنات بدن درگردش است، مغز و حواس وزیر و مشاور او هستند،

معده خزانه و بیت المال اوست که از آنجا برای تمام کالبد بدن رزق تقسیم می‌شود و دست و پا همانند لشکر و سپاه او هستند که با همکاری آنها نظم بدن درست می گردد و در حالات غیر عادی تدبیر عملی به وسیله آنها صورت می گیرد، هدف این که عوارض مادی در بدن انسانی کاملاً شبیه عوارض جهان مادی است.

علویات وفلکیات

اکنون بعد از ارضیات یا سفلیات، فلکیات و علویات را در نظر بگیرید تفصیل انسان در رابطه با علویات، همانند رابطه او با آسمان بیرونی است، ماه و خورشید در آسمان قرار دارند که به وسیلهٔ آن، هر دو جهان روشن است و در این آسمان کالبد بدن یعنی سر و دو چشم وجود دارند که همانند ماه و خورشید روشن هستند و اشیاء خوب و خراب و غیره را می توانند از یدیگر تشخیص دهند و ستارگان در آسمان قرار دارند که به وسیله آنها انسان ها راهنمایی می شوند، اما در این اقلیم بدن مغز وجود دارند که در آن فرمولهایی از فکر وتدبر قرار دارد که به وسیله آن ها راه‌های عملی برای انسان به دست می آید. گویا هزاران نظریه، که راههای هدایت را هموار می کنند در ستارگان آسمان مغز انسان وجود دارد، و همچنان که ستارگان اثرات مادی در دنیا از خود به جای می گذراند، اگرانسان غمگین باشد بدن پژمرده و اگر مسرور است بدن تر و تازه و قوت عملی افزایش می یابد حتی که حالات و طبیعت او عوض می شود.

سپس همچنان که بالاتر از آسمان ها در عالم غیب بهشت قرار دارد که در آن غیر از مسرت و اطمینان نام و نشانی از غم وجود ندارد، در همان عالم غیب، جهنم نیز وجود دارد که در آنجا اثری از خوشحالی نیست. همچنین آثار مصائب و غم و تشویش ها در باطن انسان همانند جهنم است که نفس انسانی، شکار رنج و مشقت می باشد و آثار فرح و خوشحالی و بشاشت و طمانینت همانند بهشت است که با مشغول شدن به آنها نفس انسانی سرمست و از دنیا و ما فیها بی فکر می شود، هدف اینکه همچنان که بهشت مجموعه‌ی لذتها است، همچنین باطن انسان نیز مجموعه‌ی لذت ها است و همچنان که جهنم مجموعه‌ی آفتها است باطن انسان نیز مجموعه‌ی آفات است، همچنان که در آسمان‌ها، ما فوق همه چیزها عرش خداوندی است که مستقیماً جلوگاه خالق یکتاست همچنین از اشیای با ارزشی که در انسان وجود دارد قلب لطیف، انسانی است که تجلی گاه ربانی، یعنی عرش فلکیات بدن است.

و همچنان که در آسمان، فرشتگان خدمات مخفی انجام می دهند و هیچ نوع گناهی از آنها سر نمی زند و تدبیر امور به دست آنهاست؛ همچنین در آسمان انسانی یعنی در مغز، حواس خمسه وجود دارند که خدمات مخفی بدن را همانند ملائکه انجام می دهند و تدبیر بدن به دست آنها است و در مقابل دستوراتی که از قلب، به آنها داده می شود هیچ نوع کوتاهی و نافرمانی از آنها سر نمی زند بلکه برای انجام آنها اشارهٔ قلب کافی است، مثلاً وقتی قلب ارادهٔ دیدن چیزی را بکند نیاز به دستور چشم نیست بلکه به محض اینکه چشم متوجه اشاره وخواسته قلب شد شروع به دیدن می نماید و ذره ای نافرمانی نمی کند و

گوشها به محض اشاره قلبی مشغول شنیدن می شوند و همچنین تمام حواس خمسه را در نظر بگیرید.

سپس همچنان که در زیر آسمان آبی شیاطین وجود دارند که از دستور الهی سر پیچی می کنند، خودشان گمراه، و به دنبال گمراه نمودن تمام جهانیان هستند و گناهان را به صورت مزینی تقدیم می کنند و می‌خواهند برای همگان امری قابل قبول جلوه دهند، همچنین در اقلیم بدن انسان نیز، در زیر آسمان مغز و دماغ، نفس ظلمانی انسان، همانند شیاطین است و هوا و هوس و وساوس، ابزار آلات کاری او هستند که او بنا بر طبیعت فطری خود، نه از اصلاحات قلب پیروی می کند و نه از دستورات او فرمانبرداری می کند بلکه او همیشه مشغول لذت های فانی، و به دنبال تخریب تمام اقلیم بدن است و اسراف و معاصی را با صورت های لذیذی جلوه گر نموده و انسان را بر لذت های زود گذر و تزئینات صورت های فانی فریفته می گرداند تا به آنها منهمک شود، بدون شک مقداری لذت های عارضی را به دست می آورد ولی سر انجام آن ندامت و پشیمانی است و عواقب آن را زمانی مشاهده خواهد نمودکه هرگز امکان تدارک و جبران، برای او نخواهد بود.

به هر حال، در کائنات عالم انسانی همچنان که بهشت و دوزخ است، نمونه‌هایی از ملائکه و شیاطین نیز وجود دارند، بلکه از فرش خاکی گرفته تا عرش پاک، هر نوع مخلوق با احوالات و کیفیات مختلف، خواه از جمله عنصریات باشند یا مجردات، حیوانات باشند یا جمادات، سفلیات باشند یا علویات ارضیات باشند یا از فلکیات، حسیات باشند یا حقایق، نمونه‌ای از همه

آنها در انسان وجود دارد، گویا انسان نمونه جامعی از تمام مخلوقات و یا به عبارتی خلاصه کائنات است.

پرتو کمالات خداوند در انسان

اگر با دقت بیشتری به این مشت خاک (انسان) تامل کنیم نمونه‌های زیادی از مخلوقات و کمالات خداوند ﷻ را ، که در او به ودیعه گذاشته شده می بینیم. همچنانکه او مجموعهٔ انواع و احوال مخلوقات است، مظهر کامل تجلیات الهی نیز می باشد. گویا اگر عالم شهادت (بدن) انسان را نمونه تمام حسیات فرض کنیم پس عالم غیب و بالاتر از آن غیب الغیب (روح لطیف) او را مرکز معنویات، روحیات و الهیات می توان تصور کرد.

هر ویژگی که درتدبیر و تصرف، علم و خبر، حکمت و صنعت، ایجاد و ابداع، قدوسیت و تنزه خداوند ﷻ وجود دارد، همان خصوصیت در روح انسانی نیز نهفته است، چنانچه باری تعالی برای تمام کائنات، مدبر و حکیم است که با حکمت و قدرت خود جهان را درکنترل دارد و اگر لحظه ای آنها را به حال خودشان رها کند تمام جهان آشفته می شود، روح انسانی نیز اگر لحظه ای از بدن دوری گزیند تمام کالبد بدن بی جان و مرده و متلاشی می شود .

و همچنان که خداوند ﷻ به تنهایی برای تمام جهانیان مدبر است و هیچ شریک و انبازی ندارد، روح نیز مدبر کالبد بدن انسان است و نیاز به شریکی ندارد و همچنانکه وجود آن واحد قهار، حتمی، یقینی و از دیدگان مخفی است و از احاطه بصری بالاتر است، روح انسانی نیز یقینی ر از همین اوضاع و احوالات برخوردار است.

همچنان که آن خالق یکتا، صورت های جدید و مختلفی برای عالم عطا می کند ولی خودش از پذیرفتن صورت پاک است، روح انسانی نیز حرکات مختلفی به بدن عطا می کند ولی خودش از هر نوع هیئت و صورت پاک است.

سپس همچنان که خالق اکبر، جهان را با رنگهای مختلف بوقلمونی مزین فرموده است ولی خودش از هر نوع رنگ مبرا وپاک است.

دقیقا روح نیز بدن انسانی را با رنگهای مختلف تر و تازه و با طراوت می گرداند ولی هیچ کس تا کنون رنگ روح را ندیده است همچنان که خالق جهان در تمام ذرات عالم جلوه افروز است ولی تا کنون کسی نتوانسته است نشان دهد که خدا در کدام قسمت آن چیز قرار دارد، روح نیز در تمام رگهای بدن جلوه افروز است. اگر کسی در عمق بدن فرو رود و بخواهد نشان دهد که روح به کدام قسمت بدن قرار گرفته است، نخواهد توانست و غیر از این چاره‌ای ندارد که اقرار کند که روح در تمام رگ و ریشه بدن ساری است.

سپس همچنان که خداوند ﷻ با هر مخلوقی در ارتباط است اما نوع ارتباطات متفاوت است، تعلق و ارتباطی که با عرش دارد با فرش ندارد، ارتباطی که با بیت الله دارد با مساجد عامه ندارد. و ارتباطی که با مساجد عامه دارد با سایر ساختمان ها و منازل ندارد بنا براین آثار عظمت و قوتی که با آن مقامات قوی التعلق است با مقامات ضعیف التعلق نیست. چنانچه اگر برای مقامات مقدسه کوچکترین مشکلی پیش آید تمام عالم متزلزل شده و به هیجان در می آید و اگر آن نقطه تعلق، که ما به آن بیت الله می گوییم در دنیا باقی نماند. جهان باقی نخواهد ماند، همچنین روح نیز با تمام اقلیم بدن در ارتباط

است، ولی آن ارتباطی که با عرش این جهان (قلب) دارد با مغز ندارد وآن ارتباطی که با مغز دارد با اعضای رئیسیه دیگر بدن ندارد و آن ارتباطی که با اعضای رئیسیه دارد با اعضای ما تحت ندارد. لذا آن حساسیت‌هایی که در قلب است در مغز نیست و از آن حساسیت هایی که مغز بر خوردار است اعضای دیگر نیست، لذا اگر کوچکترین ضربه ای به قلب وارد شود راهی برای بقای زندگی باقی نخواهد ماند و تمام نظام بدن درهم و بر هم می گردد. همچنین اگر ضربه‌ای به مغز وارد گردد، زندگی انسان پایان پذیرفته است ولی اعضای دیگر بدن از چنین حساسیتهایی بر خوردار نیستند چنانچه اگر دست یا پای کسی قطع شود زندگی اش پایان نمی یابد و پایین ترین درجه عضو بدن انسان که پاشنهٔ پا است اگر قطع گردد نه تنها نمی‌میرد بلکه درد زیادی را احساس نمی‌کند و اجزای بی اهمیت‌تر چون مو و ناخن اگر قطع شود کوچکترین رنج و آزاری به انسان نمی رسد. پس تأثر پذیری اعضای بدن انسان، به اندازه ارتباط آنها با روح است و به مقدار همان تأثر به انسان راحتی و زحمت می رسد لذا همان گونه که ارتباط اجزای عالم با خداوند دارای مراتب و درجات است، ارتباط روح با اعضای بدن دارای مراتب و درجات است.

همچنان که در جهان شر و فساد می شود اما به تنزّه آن ذات اقدس اثر نمی‌گذارد ـ والشر لیس الیك ـ همچنین خباثت های نفسانی هر چقدر اوج گیرد به پاکی و تمیزی روح کوچکترین تاثیری نخواهد گذاشت و همانند سابق لطیف ونا مرئی و حاکم و متصرف باقی خواهد ماند، همچنان که خداوند دارای صفت هدایت و ارشاد است و برای اینکه کائنات خود را از مضرّات

مادی و روحانی نجات دهد ملائکه مقربین خود را مامور می فرماید و آنها به عنوان قاصد وسفیر، همراه با وحی الهی، در نزد افراد منتخب بنی‌آدم (انبیاء علیهم السلام) فرود می‌آیند و انبیاء جهت همدردی و خیر خواهی انسانها، راه هدایت را به آنها نشان می دهند که بدین وسیله انسان سعید به سعادت می رسد. صفت روح نیز ارشاد وهدایت است آن نیز جهت اصلاح کائنات بدن انسان سفیرانی را مامور کرده که خزانه علمی او گفته می شوند و درآن مشاعر ادراك و حواس خمسه، یعنی قوای بینایی، شنوایی، چشائی، بویائی و لامسه، همانند ملائکه در عالم غیب مغز مخفی و مستور هستند، این قوا بر اعضای مربوطهٔ ظاهری فرود می‌آیند و به لباس آنها متبلور می‌شوند گویا روح، این قوا را بر اعضای حساس، که منتخب ترین اعضای بدن هستند القاء می کند. مثلا حس بینایی را بر چشمها، حس شنوائی را بر گوشها، حس بویائی را بر بینی حس نطق و گویائی را بر زبان و حس لامسه را بر تمام اعضای بدن البته با اندکی فرق و تفاوت وسپس حس فهم را بر قلب. این اعضاء به وسیلهٔآن قوای مختلفه تمام کائنات بدن را حفاظت می کنند و مسئولیتهای جلوگیری از مضرات و جلب منفعت ها را انجام می دهند، اگر کائنات بدن طبق میل و خواهش او رفتار کنند در حفظ و امن خواهند بود ورنه به وادی های هلاکت سرازیر خواهند شد، لذا قوای احساس در مغیبات مغز، که آسمان کائنات بدن هست به منزلهٔ ملائکه هستند وآن قدرت هایی که به وسیلهٔ آن اعضا به وجود می آیند به منزله انبیاء هستند.

بنابر این همچنان که خداوند ﷻ پیامبران ظاهری دارد، روح نیز قاصدان ظاهری و باطنی دارد که گویا سلسلهٔ نبوت و رسالت در کائنات بدن نیز جاری گردیده است و همچنان که انبیاء ـ علیهم السلام ـ از جنس بشر و بنی آدم هستند، اعضای حواس نیز از جنس بدن هستند و همچنان که صفت کمالات گوناگون خداوند متعال، هر کدام بنابر خصوصیتی در یک نبی بیشتر متبلور می گردد گویا هر یک از انبیاء ـ علیهم السلام ـ مظهر کامل یکی از صفات خداوند هستند. همچنین روح نیز با یکی از اوصاف خود بر این کارکنان ظاهری خود متجلّی می گردد و هر عضو همانند چشم، بینی و گوش مظهر کامل قوت احساس وادراک روح است، البته بیش از همه تجلیات جامع خداوند ﷻ که شامل کمالات دیگر او نیز هست در پیامبر اکرم ﷺ که علوم اولین و آخرین در او جمع شده وجود دارد و به همین علت خاتم النبیین نام گرفته‌اند وهمچنانکه جامع ترین تجلیات روح، بر قلب خلاصه و جمع گردیده است که به سبب آن قلب مجمع العلوم قرار گرفته است، چنانچه هر نوع ادراک و شعوری که در حواس خمسه متبلور می شود سر چشمه آن از قلب است اگر قلب به آن ها توجه نداشته باشد با وجود باز بودن گوش و چشم نه چیزی را می بینند و نه چیزی را می شنوند گویا تمام احساساتی که در قلب مجتمع می باشند، به وسیله اعضا نمایان می شوند و این علاوه بر علوم مخصوصه و مفهومات خود قلب است که برای چشم و گوش و بینی میسر نیست که از آن جمله می‌توان علوم عقلیه و وجدانیّه را نام برد که برای چشم و غیره میسر نیست.

بنابراین علومی که مربوط به چشم و گوش و بینی است در حقیقت می‌توان آنها را علوم قلب نام برد و علومی که مربوط به قلب است متعلق به خود اوست، بنا براین قلب خاتم الادراکات قرار گرفت و فضیلت و برتری آن بر تمام اعضای دیگر ادراک، نمایان است. گر چه تفاوت مراتب در بین اعضای حواس واضح است گویا همچنان که در بین مراتب رسولان فرق بود وآخرین رسول برترین همه آنها و خاتم الکمالات بود. همچنین در بین رسولان بدنی نیز فرق مراتب واضح گردید که یکی از آن رسولان (قلب) می باشد که آن خاتم الادراکات و خاتم الکمالات نیز می باشد، بدین ترتیب سلسلهٔ مراتب فضل و برتری و ختم رسالت در کائنات بدن نیز بر قرار گردید.

سپس همچنان که حضرت خاتم الانبیاء به سبب جامع بودن کمالات علم بر تمام انبیاء ـ علیهم السلام ـ حاکم بودند ناسخ ادیان آنها نیز می باشند، همچنین قلب نیز بر تمام اعضای رئیسیه و مرؤوسه، حاکم و نافذ و متصرف ذخائر آنهاست، چشم می بیند و دیده ها و اطلاعاتش را به قلب منتقل می کند و این قضاوت مربوط به قلب است که آیا آنچه را که چشم دیده وقت آن است که تمام اعضا و جوارح به دنبال آن مصروف گردند؟ گوش می شنود و مسموعات وشنیده های خویش را به قلب انتقال می دهد این تصمیم گیری مربوط به قلب است که آیا هم اکنون وقت آن است که گوش مشغول شنیدن آنها باشد یا نه؟ به هر حال! اعضای حواس بر علوم قلب حق تبصره و انتقاد را ندارند ولی قلب حق انتقاد بر آنها را دارد، زیرا که او خاتم الادراکات است، بنابراین نسخ شرایع و علوم نیز در این کائنات بدن همانند کائنات آفاق جاری است.

این یک عقیدهٔ مسلم است که معرفت ونبوت انبیای دیگر، برگرفته و وابسته به معرفت و نبوت خاتم الانبیاء ـ علیهم السلام ـ است، همچنین در این جا نیز، علم اعضای حواس، برگرفته از قوت علم قلب است و قلب بالذات مدرک است. چنانچه وقتی که چشم وگوش بسته می شود و تنها قلب، فکر و تدبر می کند نقشهٔ تمام کائنات را در عالم خیال مشاهده می کند و هیچ نیازی به اعضای حواس ندارد اما اگر قلب از کار بیفتد یا به سبب نوعی گرفتگی و بی توجهی و یا حالت کما و بیهوشی به آن دست دهد، تمام اعضای بدن از کار افتاده و معطل خواهند شد، و چشم وگوش از دیدن و شنیدن باز می ایستد و این خود دلیلی است که علم این اعضاء برگرفته از قلب است ولی علم قلب بر گرفته ازآن اعضاء نیست. قلب در علم خود نیازی به آنها ندارد ولی تمام آنها در ادراک خود نیازمند قلب هستند.

سپس همچنان که علم های گونا گون از انبیاء متفاوت، بر حضرت خاتم الانبیاء پایان پذیرفته است از همان جا نیز تقسیم می‌شود یعنی نقطه فیض کمالات خداوند ﷻ ذات با برکات حضرت محمد ﷺ است بدین معنی که نخست کمالات خداوند بر ذات با برکات ایشان فرود می‌آیند و سپس از ایشان بنابر حسب استعداد علم و حکمت و بنابر تفاوت درجات تقسیم گردیده است، همچنان نقطهٔ فیض علوم و کمالات روح نیز، قلب است فیضان کمالات روح حتی حیات و زندگی، نخست بر قلب وارد می شود و سپس به واسطه آن، کمالات بر تمام اعضاء بنابر حسب رتبه و مقام آنها تقسیم می گردد. بنابر این

تمام این اعضاء از قلب کسب فیض می‌نمایند و قلب مستقیما از روح کسب فیض می کند و این همانند مورد اول در جهان بدن می باشد.

سپس همچنان که انبیاء ـ علیهم السلام ـ به وسیلهٔ آموزشها و تعلیمات خود مردم را متوجه نفع و ضرر نموده و آنها را به راه راست هدایت می نمایند و هیچ گونه جبر و اکراهی صورت نمی گیرد واستعداد عمل را در آنها به وجود آورده و عمل نمودن به آنها را به اراده خودشان واگذار می نمایند، همچنین رسولان بدن (حواس و قلب) نیز حسن و قبح اشیاء را مشخص نموده و در نفس، استعداد اجتناب از بدی ها و آمادگی برای کارهای نیک را به وجود می آورند و نفس را مجبور نمی سازند بلکه به اراده خود واگذار کرده تا برآنها عمل نماید، نفوس سعیده بر ندای دل لبیک گفته فلاح دو جهان را حاصل می نمایند و نفوس شقی، بدون هیچ توجهی خود را به هلاکت ابدی دچار می‌سازند و این همان نقشه (لا اکراه فی الدین) در خود ماست.

و همچنان که مطابق آموزش های انبیاء ـ علیهم السلام ـ وقتی که نفس انسانی غذاهای روحانی را به باطن ارائه می دهد خداوند ثمرات نیک و بد آن غذا ها را در آخرت به آن نفوس می نمایاند. هرگاه که نفس در کائنات بدن به اراده خویش برای برقراری حیات بدن غذاهای مادی را به معده می رساند، روح با تربیت خویش ثمرات آن را در بدن نمایان می گرداند. بر اثر غذای سالم اثرات مطلوبی از قبیل صحت و تندرستی و قوت و نشاط، و براثر غذای ناسالم اثرات بدی از قبیل مریضی، ضعف و غم وملال نمایان می‌شود، یعنی ذره ذرهٔ خیر و شر را انسان می بیند گویا که جزا و سزا وبلکه نمونه ای ازمعاد نیز در

انسان وجود دارد، خلاصه اینکه نمونه مبدأ و معاد، و احکام آخرت و سزا و جزا و صفات و کمالات و افعال خداوندی در عالم غیب انسان، یعنی روح موجود است. روشن است که انسان یک حقیقت جامعی است که صورتها و حقیقت های تمام اکوان و اعیان در آن جمع آوری شده و نمونهٔ تمام مخلوقات و الهیات درآن موجود است، وگویا انسان یک جهان مستقلی است که در آن تمام نمونه های ظلمانی و نورانی و شیطانی و رحمانی و مادی و روحانی جمع گردیده است.

آسمان هاست در ولایت جان　　　　کارفرمای آسمان جهان

در ره روح پست و بالا هست　　　　کوه های بلند وصحرا هست

هدف اینکه من آن جهان کوچکی هستم که خودم پادشاه آنم.

نتیجه مقدمه

اکنون تامّل کنید وقتی که انسان می تواند از یک طرف، نمونهٔ جامعی از مخلوقات باشد و از طرفی، مظهر نمونه‌های ربّانی قرارگیرد، تمام شئون مخلوقات وتمام شئون الهیات نیز درآن موجود است. لذا بنا بر جامعیت نمونهٔ این دو شئون، دو فریضه بر او واجب می گردد. یکی آن که شایستهٔ مخلوقیت است و دیگری شایستهٔ خالقیت، و واضح است که مخلوق غیر از اینکه در برابر خالق خود سر فرو آورده وگریه و زاری نماید چه کاری بهتر از آن می تواند انجام دهد و همین را به اصطلاح مذهب عبادت می گویند زیرا عبادت به معنی انتهای تذلّل و اظهار عجز و نیاز و اعلان احتیاج است.

و با توجه به اینکه انسان مظهر نمونهٔ الهیات است کارش نیز همان خواهد بود که مورد پسند شأن الهی باشد، و واضح است که کار خداوند بر مخلوقاتش توجه نمودن، رحم کردن، تربیت نمودن و دور نمودن نقایص نفسانی است. بنا براین، تا جایی که مخلوق در توان دارد باید اطاعت خدا را به جای آورد زیرا خالق منبع کمالات است ونتیجهٔ کمالات عجز نیست بلکه غنا است. مالک کمالات، تاثیر پذیر نیست بلکه تاثیر گذار است، بنابراین خداوند به دنبال جلب توجّه نیست بلکه او خود به دیگران توجه می فرماید و به دنبال حصول و به دست آوردن کمال از کسی نیست بلکه به دیگران کمال اعطاء می کند. لذا انسان نمونهٔ جامع کمالات الهی است پس مسئولیت او آن است که متوجه عالم بوده و عالم را زیر نظر داشته باشد. و برنامه های خود را درآن به اجرا در آورد و تمام اجزای آن را تحت کنترل خود درآورده و هر یک را طبق مقتضای حالش تربیت نماید و همین را به اصطلاح مذهب، خلافت می گویند.

هدف اینکه از نظر جامع بودن نمونه های مخلوقیت، فریضهٔ انسان عبادت و از نظر اینکه نمونه‌های الهی در او وجود دارد فریضهٔ او خلافت خواهد بود. البته انسان نه تنها یک مخلوق نیست بلکه مجموعه ای از نمونه های تمام مخلوقات است. گویا مخلوقیت او به حدّ کمال رسیده است، لذا باید به حدی برسد که عبادتش نیز مجموعه ای از عبادات تمام مخلوقات باشد و همچنین وقتی که او جامع تمام نمونه های کمالات ربانی است چنانچه از جملهٔ «خلق الله آدم علی صورته»[1] بر می آید لذا او مسجود ملائکه نیز قرار می گیرد و باید نیابت و

۱- رواه الشیخان عن ابی هریرة

خلافت او به قدری کامل باشد که هر نوع خلافت را در خود جای داده باشد؛ خواه آن خلافت روحانی باشد یا مادی، خلافت ظاهری باشد یا باطنی، خلافت انفرادی باشد یا اجتماعی.

با توجه به این حقیقت اگر دقت فرمایید متعجب می شوید که این چنین کار جامعی که فریضهٔ عبادت و خلافت بتواند به طور کامل به آن واحد انجام پذیرد فقط نماز خواهد بود که نه برتر از آن عبادتی وجود دارد و نه هیچ عملی با چنین اسلوب جامعی جهت ادای حق نیابت و خلافت الهی وجود دارد.

عبادت فقط نماز است

به منظور واضح شدن جنبهٔ عبادت در نماز، نخست باید حقیقت عبادت را بدانید تا اینکه حیثیت تعبّدی نماز واضح شود و به حیثیت عبادت جامعیت آن نیز واضح گردد.

عبادت از نظر شرع به معنی نهایت تذلل است یعنی مخلوق به قدری به درگاه باری تعالی ذلت را اختیار کند که برتر از آن تصور نشود. زیرا عبادت، به نزد ذاتی تقد یم می گردد که او به چنان مقامی از عزت قرار دارد که برتر از آن مقامی تصور نمی‌شود بنا بر این در نزد عزیز مطلق، ذلیل شدن تنها کافی نیست بلکه باید ذلیل مطلق شد. لذا همین ذلت مطلق را عبادت می گویند بنابر این حقیقت عبادت نیازمندی به تمام معنی و به طور کامل است.

اکنون با در نظر داشتن این حقیقت، اگر بر عبادات دیگری که در اسلام وجود دارد نظر بیندازید واضح می گردد که عبادت دیگری غیر از نماز که

بتوان آ ن را به تمام معنا عبادت گفت در اسلام وجود ندارد؛ زیرا عبادات اسلامی که بنیاد اسلام برآن نهاده شده چهار تا است نماز، زکات، روزه، حج.

مثلاً زکات را در نظر بگیرید، هنگامی که به حقیقت آن دقت می کنید جنبهٔ عبادت در آن وجود ندارد، زیرا زکات به معنی خرج کردن مال در راه خداست که از نتیجهٔ آن چنین بر می‌آید که شخص از مال خود اظهار بی نیازی می کند و واضح است که درمستغنی بودن از مال، ذلتی وجود ندارد و غنا یکی از اوصاف خداوندی است که در آن داد و دهش، جود وکرم یافت می‌شود . لذا نمی توان آن را عبادت به شمار آورد بلکه این یکی از اوصاف پاک خداوند است و متّصف شدن به اوصاف خداوند، و خود را تشبیه دادن به کمالات اوست. همچنان که خداوند از تمام وسائل مالی و غیره بی نیاز است یعنی همان گونه که او بر پرورده های خود معطی است ما نیز معطی وبی نیاز هستیم و واضح است که کسی نمی تواند این را ذلت و عبادت بگوید حال آنکه این بهترین مقام عزت است، بنا بر این درآن ذلتی یافته نمی‌شود که به آن عبادت گفته شود، لذا از این نظر نمی توانیم زکات را عبادت بگوییم، البته عبادی بودن زکات فقط به خاطر امتثال امر الهی است که فرمودهٔ خداوند را به جا آورده و مال خود را خرج نماید، بنابراین، امتثال امر الهی آنرا عبادت قرار داد ورنه از نظر حقیقت خود شان عبادت (ذلت) درآن یافت نمی‌شود.

همچنین روزه نیز به ذات خود از هیچ نوع جنبهٔ عبادی بر خوردار نیست زیرا روزه به معنای آن است که نفس خود را از خوردن و آشامیدن و همبستری و حوائج بشری، پاک و منزه بداری، و واضح است که در این نیز هیچ نوع ذلتی

وجود ندارد زیرا در آن نیازمندی نیست بلکه استغنا است و غنا صفت خداوند است که او از خوردن و آشامیدن و تمام حوائج بشری مبرّا و پاک است. بنا بر این به حیطهٔ تنزّه وتقدّس، قدم گذاشتن، مشابهت و مناسبت پیدا نمودن به کمالات الهیه است، و غرق شدن در اوصاف بندگان نیست و واضح است که کسی نمی تواند آن را عبادت بگوید که در این پاکی و تنزه هیچ شائبه‌ای از ذلت وجود ندارد. البته اگر روزه را عبادت می گوئیم، فقط به خاطر این است که در آن اطاعت حکم الهی و به جا آوردن امر ربانی مشهود است و این ترک حوائج فقط به خاطر عمل به فرمان اوست که از این نظر نیازمندی روزه دار واضح می گردد. بنابراین، روزه به ذات خود جنبهٔ عبادی ندارد فقط به طور نسبی و اضافی عبادت برآن اطلاق شده است زیرا درآن یک نوع ذلت نسبی و اضافی یافت می شود.

همین طور فریضهٔ حج را در نظر بگیرید که در آن هیچ جنبه ای از عبادت وجود ندارد. زیرا حج مجموعه ای از چند تروک (ترک شده ها) است، مثلا ترکِ وطن، ترک زینت، ترک لذات، ترک راحتی و ... حتی که در پایان به صورت قربانی گویا ترک زندگی نیز می شود و واضح است که نتیجهٔ تمام این متروکات نیز همان بی نیازی و استغنا، ازحوائج لباس، وطن، راحتی، لذت و ... است، و بعد از همه مظاهر محبت حق است و پر واضح است که در استغنا و محبت، نه ذلت است و نه نیازمندی، بلکه عین عزّ و کرم است چون این دو چیز، یعنی محبت و غنا، شان باریتعالی است نه شان عبدیت. به همین سبب

نیازی نیست که افعال حج را عبادت بگوییم البته اگر آن را عبادت می گوییم فقط به خاطر همان اطاعت حکم، وامتثال امر الهی است.

هدف اینکه تمام این عبادات اساسی، هیچ یک به اعتبار ذات خود عبادت نیست غیر از اینکه از لحاظ نسبی و اضافی عبادت برآنها اطلاق شده است ولی عبادتی که درآن سراپا نیازمندی، عبودیت، ذلت و خواری به نظر می رسد، فقط نماز است.

جنبهٔ عبادت در نماز

دو چیز اساسی در نماز وجود دارد یکی اذکار، که مربوط به زبان است و دیگر هیأتی که مربوط به اعضا و جوارح بدن است.

در قسمت اذکار، از ثناء (سبحانك اللهم) گرفته تا پایان سورهٔ فاتحه و همچنین سورهٔ دیگر، سپس از تسبیحات گرفته تا تشهد عبدیت و غلامی و فنائیت خود را ظاهر می گرداند که در این غیر از عظمت و برتری و بزرگی نا محدود خداوند ﷻ چیز دیگر بیان نمی‌شود. و از نظر هیأت چنان است که با حالتی نیازمندانه با دستان بسته ایستاده و سپس در حالت رکوع خمیده و بعد از آن عزیزترین عضو بدن، یعنی پیشانی و بینی خود را در مقابل معبودش به خاك سائیدن و در مقابل عزت مطلقهٔ او و از نظر هیأت و عمل، ذلت مطلقهٔ خود را اعتراف نمودن، اگر این غلامی و بندگی نیست پس چه چیزی می‌تواند بندگی باشد؟ چنانچه کسی که به نهایت ذلت و خواری دچار می‌شود می گویند فلانی بینی‌اش به خاك مالیده شد یا بر پیشانی فلانی ضربه‌ای وارد شد. پس وقتی که انسان شریف ترین وعزیزترین عضو خود را عملا ، با ذلّت تمام با خاك یکسان

می گرداند و از نظر معنوی نیز ذلت خود را با قلب و زبان اعتراف می کند برای ذلیل گردانیدن راهی دیگر در نزد او، وجود ندارد. پس وقتی که این چنین حقیقتی را عبادت می گویند وآن در نماز پیدا می‌شود پس حقیقتاً اگر چیزی استحقاق عبادت قرار گرفتن را داشته باشد فقط نماز خواهد بود و بس. زیرا درآن چیزی که بیانگر عزت و تنزیه و تقدیس نفس باشد وجود ندارد که تا حدودی به کمالات خداوندی تشبیه پیدا کند و شان خدایی همان است که در نزد کسی سر تعظیم فرود نیاورد زیرا تمام این‌ها از احتیاج و نیازمندی به وجود می آید ، چونکه درآنجا غیر از غنای مطلق،کوچکترین شائبه ای از احتیاج نیست.

هدف اینکه ذاتاً فقط نماز می‌تواند عبادت قرار گیرد؛ زیرا اثری از تشبه بالخالق در آن وجود ندارد بلکه فقط تذلل للخالق واعلان عبدیت است. بنابراین عنوان عبادت به معنی صریح فقط، لقب نماز می‌تواند قرار گیرد، البته وقتی که نماز به دستور خدا است لذا آن نیز همانند عبادات دیگر از امتثال امر نیز برخوردار است. همانند روزه و حج و زکات، که آنها فقط بنابر امتثال امر عبادت قرار گرفته بودند لذا با اینکه نماز عبادت حقیقی است از نظر نسبی واضافی نیز برخوردار گردید، لهذا از نظر حقیقت و صورت و نسبت، اگر عبادتی سراغ گرفته شود فقط نماز است.

وجوب نماز بر کائنات

به همین سبب است که خداوند ﷻ نماز را بر تمام مخلوقات خود لازم گردانید زیرا درحقیقت عبادت اصلی نماز است، کلام پروردگار است.

کل قد علم صلوته و تسبیحه. [نور۴۱] «هر یک نماز و تسبیح خود را می‌داند.»

کاملا همانند آن است که هر چیز به طور طبیعی اسلوب خوردن و آشامیدن خود را شناخته است که هیچ موجود دارای حس، درکارهای فطری و طبیعی خود، نیازی به تعلیم وآموزش ندارد.

هدف اینکه در اینجا نفرموده «کل قد علم حجه و زکاته» بلکه « صلوته » فرموده است. یعنی هر یک حج و صیام و زکات خود را نه، بلکه نماز خود را دانسته است و روشن است که طبق این برنامهٔ کلی، تمام جمادات، نباتات، حیوانات، عنصریات و مجردات داخل هستند چنانچه حضرت شاه عبدالعزیز ـ رحمه الله ـ در بعضی از تصانیف خود توضیح داده اند که هیئت نماز هر موجود، مناسب حال او قرار داده شده است تا که نماز او با وضع فطری اش و به طور طبیعی ادا گردد.

به عنوان مثال درختان که از انحناء و خمیدن وتحرک بر خوردار نیستند بنابراین نماز آنها قیام قرار داده شده است، یعنی صورت نوعیه آن ها طوری قرار داده شده که گویا آنها برساق پا ایستاده، نمازشان را ادا می کنند البته آن قدر فرق است که نماز انسان تشریعی است که در او مادهٔ فهم و خطاب وجود دارد و نماز درختان تکوینی است یعنی به جای اینکه مورد خطاب قرار گیرند آنها طوری خلق شده اند که گویا آنها همه وقت در حالت قیام در مقابل حکم الهی با قامتی راست، نیازمندی خود را در نزد خالق یکتا تقدیم می کنند.

در عبادت چهار پایان فقط رکوع قرار داده شده است یعنی ساختار خلقت آنها طوری قرار داده شده است که گویا آنها همه وقت در مقابل خداوند سر به رکوع وخمیده هستند و نمی توانند ازآن انحراف بکنند.

سپس نماز خزندگان به صورت سجده است همانند مار، عقرب و مارمولک و کرم و ... و هیئت فطری آنها طوری قرار داده شده که همیشه در حالت سجده هستند گویا این قسم از حیوانات هر وقت در مقابل خداوند سر به سجود هستند و با سجده‌های خلقی و فطری خود به یاد و به امتثال امر او مشغول هستند و منحرف نمی شوند. سپس نماز کوه‌ها به حالت تشهد و قعود است گویا آنها بر روی زمین با دو زانوی ادب همیشه به حالت تشهد نشسته اند. خلقت و صورت نوعی آنها همان است که قیام و رکوع و سجود نکنند و فقط با قعده مشغول عبادت باشند و برآن هیئتی که قرار داده شده اند ادامه دهند.

سپس همچنانکه انسان در نماز از قیام به قعود و از قعود به قیام منتقل می‌شود، عبادت پرندگان نقل و انتقالات است که از پائین به بالا و از بالا به پایین منتقل می شوند، و همین انتقالات آنها عبادت محسوب می شود. لذا پرندگان که از بالا به پایین می‌روند این بیانگر رکوع آنهاست و از پایین به بالا رفتن آنها گویا از رکوع به قومه و قیام می‌روند و هنگامی که به طرف زمین فرود می‌آیند، گویا به سجده می روند پس در نماز آنها فقط انتقالات است مستقلا آنها رکوع و سجودی ندارند بلکه در حالت پرواز عروج و نزول می کنند بنابراین از یک هیئت به هیئت دیگری منتقل شدن نماز فطری آنهاست.

سیارات و آسمان ها را در نظر بگیرید که در نماز آنها دوران و گردش است از یک نقطه حرکت کرده، دو مرتبه به همان نقطه برمی گردند و باز همان حرکت سابق خود را شروع و تکرار می کنند.

نماز زمین سکون اوست همچنان که انسان آن را مشاهده می کند، این همانند نماز کسی است که نماز خواندن را تازه شروع کرده باشد، زیرا مبدأ تمام حرکات نماز، سکون است انسان ابتدا ساکن می شود سپس شروع به حرکت می کند گویا زمین نیز ساکت و صامت، بر همان مرکزیت و سکون اصلی خود برقرار است و این جمود و سکون، نماز تکوینی اوست که نهایت تذلل و خشوع می باشد که در تمام نماز مطلوب و پسندیده است، خداوند می‌فرماید:

و انها لکبیرة الا علی الخاشعین . [بقره ۴۵] «بدرستیکه نماز دشوار است مگر برکسانیکه ازآرامش و سکون قلب برخوردارند.»

و همین خشوع ، سکون وذلت را قرآن در جائی دیگر به زمین نسبت داده و می فرماید:

هوالذی جعل لکم الارض ذلولاً . [ملك ۱۵] «اوست که زمین را برای شما رام گردانیده است.»

از مجموعهٔ این آیات واضح می گردد که همین نیازمندی، جمود و سکون زمین، ذلت و نماز اوست.

سپس اینکه نماز جنت و جهنم سوال کردن است که (ای الله ما را پر گردان) چنانچه در حدیث شریف می‌آید:

که بهشت و دوزخ ، هر دو از خداوند همین سوال را نمودند که روز قیامت ما پر گردیم، چنانچه جهنم از کفار پر می‌شود و با قیمانده‌اش از سنگ و کوه‌ها واگر هم جائی خالی باشد آنها همواره « هل من مزید » می گویند چنانچه خداوند، قدم [بلا کیف ـ م] خود را بر روی آن می گذارد. که او فریاد می زند قط قط (بس بس).

از این طرف بهشت وقتی که از تمام اطاعت کنندگان و اهل ایمان پر نشود، برای آن یک مخلوق جدیدی به وجود آورده و پر گردانیده می‌شود هدف اینکه نماز این هر دو دعا و سؤال کردن است.

و نماز ملائکه اصطفاف است یعنی صف بندی،که آنها با صفهای طولانی به یاد الهی مشغول هستند، البته همراه با اصطفاف این نیز هست که تمام هیئتهائی که در نمازهای جمادات و نباتات و حیوانات وجود دارند، ملائکه های مختلفی آنها را انجام می دهند. میلیون ها گروه وجماعت از بدو خلقت خود درحالت قیام هستند و همین قیام، نماز آنهاست. تعداد زیادی از آنها در حالت رکوع هستند و همین نماز آنهاست، فرشتگان بی‌شماری همیشه در سجده اند و همین نمازآنها قرار داده شده است، تعدادی که در آسمان و زمین، شب و روز در حالت عروج و نزول هستند و همان حالت نماز آنها قرار داده شده است و تعداد زیادی از آنها در حالت خشوع و سکون هستند وهمان حالت، نمازآنهاست. هدف اینکه شاخه های عبادت این صف بندی که به ملائکه داده شده مختلف است. سپس تمام این هیئت های مختلفی که در عبادت جمادات، نباتات، حیوانات و ملائکه منقسم گردیدند در نماز انسان تنها گرد آمده است بدین

ترتیب که در نماز یک طائفه قیام، و در نماز بعضی فقط رکوع، ودر نماز بعضی فقط سجده، ودر نماز بعضی فقط قعده وجود دارد.

پس وقتیکه نماز و ذکر و تسبیح هر یک مناسب شان و خلقت و استعداد او عطا شده است زبان و اصطلاح هرگروه جدا است که هر یک زبان دیگری را نمی‌داند به طورکلی همانند این است که انسان‌های یک کشور، زبان انسان‌های کشور دیگری را تا زمانی که آنرا آموزش نبیند نمی داند. پس اگر کسی طبق زبان کشور خود، خدا را ذکر و تسبیح بگوید افراد کشور دیگر یقیناً از گفته‌های او متوجه نمی‌شوند. لذا قرآن حکیم می فرماید:

وان من شی الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم . [اسراء ۴۴]

«هیچ موجودی نیست مگر آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما تسبیحشان را نمی‌فهمید.»

آیه مذکور بیانگر این است که تمام موجودات جهان، تسبیح خوان او هستند ودر این هیچ استثنایی وجو ندارد. چنانچه این مطلب به طور مفصل دراحادیث ذکر گردیده است.

به عنوان مثال در حدیث آمده است که آب تا زمانی که در جریان است تسبیح خداوند را بیان می کند، درخت تا زمانی که سر سبز باقی است. تسبیح گویان است لباس و پارچه تا زمانی که پاک و تمیز است، تسبیح می گوید. خوردنی ها تا زمانی که تر و تازه هستند تسبیح می گویند سنگ و سنگ ریزها، همه به یاد الهی مشغولند.

چنانچه در حدیث آمده است که یک مرتبه پیامبرﷺ چند سنگ ریزه را در دست گرفته که آنها با صدای بلند تسبیح می گفتند حتی که تسبیح آنها شنیده

می شد سپس همین طور به دست حضرت عمرﷺ و بعد. به دست حضرت عثمان غنی ﷺ تسبیح می گفتند.

هدف اینکه در نماز نیز یک هیئت است و یک حقیقت، هیئت آن همین افعال و ارکان هستند و حقیقت آن ذکر الله است، این دو چیز را قرآن به طرف هر باشنده و پیدا شده نسبت داده است که «کل قد علم صلوته و تسبیحه- نور ۴۱»[1]

حقیقت تسبیح و ذکر الهی در نماز بر هر یک از مخلوقات لازم گردیده است.

وقتی که هر مخلوق به سبب مخلوق بودن اهل نماز قرار داده شد، چگونه ممکن بود که نماز بر انسان لازم نگردد. البته زمانی که انسان جامع نمونه‌های مخلوق است یعنی به حد کمال مخلوقیت خود رسیده است لازم بود که نماز او جامع نماز همهٔ مخلوقات قرار گیرد و نمازهائی که در عبادات غیر انسان منتشر و پراکنده بود، نمونهٔ همهٔ آنها در نماز انسان وجود داشته باشد.

نماز نوع بشر

چنانچه مذاهب در بین نوع بشر تمام هیئت های نماز را که میان همه مخلوقات وجود داشت بین اقوام مختلف تقسیم نموده است، برای یک قوم قیام، و برای قوم دیگر قعود، و برای قومی رکوع، و برای دیگری سجود را به عنوان نماز معرفی نمود و اذکار نمازهای مختلف آن اقوام را طبق فطرت و مناسب حالشان قرار داد. برای یک قوم به عنوان ذکر، تعوذ را قرارداد که از هر چیز مضرو زیان آورپناه می خواهند و فقط جنبه دفع مضرت در عبادتشان در

۱- هر یک نماز و تسبیح خود را دانست.

نظر گرفته شده است وبرای عبادت گروهی سؤال و دعا را بنا نهاده است که آنها هر چیز نافع و مفید را مد نظر قرار داده و از خدا طلب می کنند و گروهی با قطع نظر از اغراض شخصی تسبیح او را گفته و نغمهٔ حمد و ثنای او را می‌سرایند و برای عبادت گروهی، تضرع را قرار داد، که همواره زاری و التجاء می کنند و درآن سرمستند.

هدف اینکه برای هر ملت اذکاری مناسب و فراخور حالشان تلقین شده و هیئت نمازشان، مطابق شأن آنها به آنان داده شده است ولی تمام این امور، در نماز نوع بشر جمع گردید و هیچ قومی چنان عارف و دانا به شئون الهی وجود نداشت که تمام اذکار و اوضاع و هیئت های نماز در یک جا جمع گردیده و به عنوان نماز به آن پیشنهاد شود.

نماز اسلامی جامع نمازهای جهانیان

اما حضرت خاتم الانبیاء ﷺ به محض اینکه معجزه خود را به عنوان قرآن، که جامع علوم تمام کتب سماویه بود عرضه نمود، با آن فکر بشر را چنان منور ساخت که تمام افکار و ایده ها در مقابل آن سرتسلیم فرود آوردند و با شناخت آن فکرشان تکامل یافت که در نتیجه تمام شئون (اسرار و رموز) الهی که در عصرهای مختلف بر اقوام گوناگون کشف شده بود، بر ایشان واضح گردید، و فطرت الهی تمام اوضاع و اطواری که در نمازهای مختلف اقوام منقسم شده بود در نماز مسلمانان جمع نمود. گویا این قوم (مسلمانان) همچنان که جامع معارف اقوام و جامع معارف الهی شده بودند، جامع عبادات تمام اقوام گشته و نماز آنان نیز مجموعه نمازهای تمام اقوام قرار گرفته است.

نماز جامع هیئت ها

چنانچه در هیئت های نماز جامع انسان، قیام او همانند عبادت درختان است، رکوع او همانند عبادت چهارپایان است، صف بندی همانند اصطفاف فرشتگان و گردش و دوران او در نماز همانند عبادت سیارات و آسمان‌ها است که از یک رکعت به رکعت دوم برمی‌گردد، به طور کلی در رکعت دوم همان افعالی را انجام می دهد که در رکعت اول انجام داده بود و همین از جملهٔ فرایض نماز است؛ زیرا یک رکعت به تنهایی نمی‌تواند نماز باشد؛ حداقل یک شفعه (جفت) باید باشد. حال آنکه تمام هیئت های نماز انسان، در بین جمادات و حیوانات و نباتات منتشر بود پس باید گفت که در نماز مسلمانان نمازهای موالید ثلاثه جمع گردیده است.

سپس همین هیئت ها در نماز فرشتگان بطور پراکنده نیز وجود داشت، پس باید گفت، تمام هیئت های نماز ملائکه نیز، در نماز اسلامی جمع گردیده است و چنانچه ذکر گردید همین هیئت ها در نمازهای اقوام جهان پراکنده بود باید دانست که نمازهای تمامی اقوام جهان نیز در نماز مسلمانان جمع است.

نماز جامع اذکار

از طرفی اذکار را مورد توجه قرار دهید که انواع مختلف مخلوقات، نظیر ملائکه، انسان‌ها، پرندگان، چرندگان و ... هرگروهی بر جنبه ای از اذکار توجه نمودند مثلا گروهی بر تسلیم و تقدیس، گروهی بر تحمید و تمجید، گروهی بر تعوذ، گروهی بر سؤال، گروهی بر دعا، گروهی برکتاب، گروهی بر یاد اسماء

الهی و گروهی دیگر بر درود شریف و ... هدف اینکه استعدادها هم متفاوت، اذکار نیز مختلف.

البته در نماز اسلامی هر نوع ذکر الهی در آن جمع گردیده و به مسلمانان داده شده بود، این استعداد به طفیل فطرت جامع و مقامات عالیهٔ پیامبرشان به آنها اعطا گردید چونکه پیامبرشان جامع همهٔ مقامات بود. لذا در نماز اسلامی هر گونه ذکر الهی در آن گرد آمده است، درآن تسبیح وجود دارد که نماز او به همین شروع می شود، در آن تحمید وجود دارد که خواندن الحمد نیز درآن لازم است، تعوذ درآن نیز هست که ابتدای آن [بعد از ثنا ـ م] با اعوذ بالله می‌شود، درآن تبسمل وجود دارد که بعد از آن بسم الله خواند ه می شود. تکبیر هست که آن شعار نماز است و در آن سؤال نیز هست که سورهٔ مسئله (فاتحه) جزو اعظم نماز اوست، دعا نیز هست که اختتام آن با دعا صورت می گیرد، درآن تلاوت کتاب الله نیز هست که آن از جملهٔ فرایض نماز است، درآن یاد اسماء حسنی نیز هست که در رکوع و سجود او تسبیح الهی با اسمای عظمی مختلف صورت می گیرد و در آن درود شریف نیز هست که تشهد سرا پا یاد و ذکر رسول ﷺ است زیرا در التحیات سیرت بلند مرتبه او یعنی واقعهٔ معراج درآن مذکور است که بیانگر آخرین مرحلهٔ قرب ایشان با خدا بود.

نماز جامع عبادت اعضا

در باب اعضای بدن، نماز در برگیرنده و حاوی تمام آنهاست که زبان درآن در حال ذکر، قلب درآن خاشع، مغز درآن متفکر، دست و پا درآن متحرک و چهره در آن متواضع، انگشتان در آن منتشر می باشد. هدف اینکه هر

عضو مناسب حال خودش در این عبادت سهمی دارد، بنابراین، نماز جامع تمام آن افعالی که مربوط به اعضای بدن و مناسب آنهاست ثابت گردید.

نماز جامع اوقات

نماز جامع اوقات عبادت نیز هست یعنی هر وقت که به طور فطری و طبعی روح به طرف چیزی میلان دارد یا هنگام انحراف طبیعی نفس است، تمام آن اوقات را نماز به خود مشغول نموده‌است.

وقت مرغوب صبح که زمان نشاط روح می باشد، نماز بامداد آنرا به خود اختصاص داد. ظهر که وقت خستگی و کسالت است نماز ظهر چستی را در او به وجود آورد و او را به خود مشغول ساخت. عصر که وقت تفریح است نماز عصر آن غفلت که به وسیله‌ی تفریح به وجود می‌آمد درهم شکست و به خود مشغول ساخت. وقت مغرب که موقع انقلاب آفات بود، نماز مغرب او را به طرف مقلب اللیل(خدا) متوجه ساخت. عشاء که وقت خاتمه و پایان بود نماز عشا، خاتمهٔ همهٔ آنها را بالخیر نمود.

سپس اینکه نمازهای نفلی نیز بنا بر خصوصیاتی اوقات ایشان را به عبادت مشغول کرد، گویا اگر یک انسان به جای تمام اذکار و عبادات، فقط پایبند اوقات نمازهای واجب مقرره و نفلی باشد هرگز غافل نخواهد شد، بلکه من فراتر رفته و می گویم که همین نمازهای زمان حیات او، در برگیرندهٔ اوقات بعد از وفات او نیز هست واین بدان معنی است که اگر بعد از مردن نیز عبادتی وجود می داشت که باید انجام می گرفت همین نماز می بود، چنانچه در حدیثی ارشاد نبوی ﷺ است:

الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون[۱]

و همچنین در حدیثی ارشاد است که هنگام سئوال و جواب، وقت غروب آفتاب به مؤمن نشان داده می شود، او ترسیده و برای ملائکه (نکیرین) می گوید، دعونی اصلی [مرا رها کنید تا نماز بخوانم]

بنابر این در قبر هم عامهٔ مؤمنین، نه به طرف حج و روزه و زکات، بلکه فقط به طرف نماز توجه خواهند نمود، و اگرعبادتی به درجهٔ عمل در قبر قابل انجام می بود یقینا نماز بود. لذا نماز، نه تنها در برگیرندهٔ اوقات زندگی، بلکه شامل زندگی بعد از مرگ نیز می باشد.

هدف اینکه تمام هیئت هایی که عقلاً با آن اظهار تکریم و تعظیم خداوند ﷻ و نیازمندی و ذلت برای انسان امکان پذیر بود در نماز وجود دارد و اذکار نیز شامل همهٔ آنچه که مناسب شأن اقدس و اطهر خداوند ﷻ و رسول ﷺ است می‌باشد، اوقات نیز شامل همهٔ وقت هایی است که برای عبادت مناسب و موزون می باشد.

سپس همچنانکه از جامعیت نماز واضح است نماز اسلامی جامع اذکار نیزثابت گردید و از این نظر نیز جامعیت آن واضح است که این اذکار به تنهایی درخارج از نماز، یا در نمازهای امت هایی که قدیم به آنها مأمور بودند هم اکنون که در نمازاسلامی گرد آمده اند آنها نیز نسبت به قبل فی نفسه تکامل بیشتری یافتند که از مجموعهٔ آنها به هر گوشه ای از نماز توجه کنید به نحو احسن کامل ومهذب بنظر می رسد.

۱- «انبیاء در قبرهای خود زنده و مشغول نمازاند»

زیبایی هیئت نماز

زیبایی قیام نماز مسلمانان از قیام نمازهای اقوام دیگر به، مراتب کامل تر و با انضباط تر است که چهره باید روبرو و مستقیم، و نگاه چشم ها بر سجده گاه، و جای بستن دست ها ناف باشد که این کمال ادب را می رساند، پاها نیز برابر و فاصلهٔ بین آنها مناسب [چهار انگشت] و انگشتان رو به طرف قبله و بدن را باید راست نگه داشت تا خمیدگی درآن نباشد. هدف اینکه هر حرکت و ادای قیام با قاعده و موزون بوده، که این خود بیانگر نهایت نیازمندی وتواضع، ولی با وجود این از زیبایی های زیادی نیز بر خورداراست.

رکوع باید طوری باشد که کاملاً مسطح، به طوری که نه کمر برآمده باشد و نه سر بسیار خمیده، بلکه سر با کمر برابر باشد، گویا انسان کاملا قوس قرار می گیرد که از این قسمت نماز نیازمندی واضح است، و در ضمن، چستی و چابکی نیز نمایان می‌گردد، همچنان که نوکر با نهایت تواضع، اما سرحال، خوشحال و قبراق در مقابل مولای خود آماده به خدمت می باشد.

سجده نیز باید چنان باشد که بینی و پیشانی بر زمین و چهره بر روی دست ها قرار نگیرد و درخشوع فرقی نیاید. بدن نیز با حالتی گشاده و فراخ بطوریکه با حالت افراد سست و کسل مشابهت نداشته باشد و انگشتان دست چسبیده باشد تا همانند افراد بی فکر بنظر نیاید و بازوها به شکم چسبیده نباشد تا اینکه نمایانگر کم همتی انسان شود و در قعده سرپا ننشیند که این علامت تکبر است، بر دستها تکیه نکند، تا نشانگر راحت طلبی او باشد، و سرین و باسن به زمین چسبیده نباشدکه مشابهت به حالت حیوانات داشته باشد و بر روی پنجه های پا

ننشیند که این علامت افراد عجول است بلکه دو زانو نشسته، که این خود ادب و تعظیم را می رساند و در این نشست نیز انگشتان هر دو پا به طرف قبله باشد و مؤدبانه دستها بر روی هر دو زانو گذاشته و انگشتان به هم پیوسته باشد تا اینکه ادب رعایت شود. انگشت شهادت را بلند داشته تا همچنان شعار توحید بلند ومتعالی باقی بماند، سپس خروج از نماز نیز با نام او خاتمه یا بد همچنانکه شروع آن با نام خدا بود با تکبیر«الله اکبر» شروع، و با تسلیم «السلام علیکم و رحمةالله» به پایان رسد«تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم»تا اینکه در ابتدا و انتها شعار فطرت وکبریایی حق، سر بلند باشد.

ترتیب عقلی در اجزای نماز

ترتیب افعال در نماز نیز، چنان موزون و تمیز است که غیر از آن روشی دیگر امکان پذیر نیست، نخست قیام که این خود مقدمه‌ای برای رکوع است، بعد رکوع که تمهید برای سجده است و سپس سجده که این خود مقصود اصلی است گویا هر رکن بعدی نماز، نیازمندی واضح تری از رکن قبلی آن را می‌رساند ودلیل دیگر اینکه قیام به ذات خود عبادت نبود چون انتهای تذلل در آن نمایان نیست، لذا در این فاتحه وثناء را قرار داد تا اینکه از خواندن آنها نیازمندی و الحاح و زاری، سؤال و دعا یافته شود، رکوع و سجود عبادت بودند ولی آنها را با تسبیح الهی کاملتر گردانید تا اینکه بنده خود را ملوث به گناه، و خدا را ازآلودگی پاک بداند.

هدف اینکه آن تقسیمی که هم اکنون در نماز به وجود آوردیم که عبادت های دیگر به ذات خود عبادت نیستند و نماز به ذات خود عبادت است، نمونهٔ

هر دو در نماز جمع گردید که بعضی اجزاء آن فی نفسه عبادت نیستند همانند قیام و قعود وبرخی عبادت هستند همانند رکوع و سجود.

بنابراین در قیام ذکر تعبدی را غالب گردانید و چون رکوع و سجود فی‌نفسه عبادت بودند ذکر قلیل نیز کافی دانسته شد، شاید به همین دلیل قیام تعظیمی جائز قرار داده شد، زیرا که آن فی‌نفسه عبادت نیست و رکوع و سجود تعظیمی را جائز قرار داد نشد چونکه آنها بذات خود عبادت اند و چونکه در این ارکان نیازمندی به طور تدریجی پیش می رفت، لذا قرب نیز به طور تدریجی به پیش می رفت چنانچه ارشاد نبوی است:

اذا قام العبد فی صلوته ذرالبر علی رأسه حتی یرکع ، فاذا رکع غلبته رحمةالله حتی یسجد و الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسال و لیرغب.[1]
(کنزالعمال ، ج ۳ ص ۶۴ و ۴۰)

هدف اینکه هر حالت و شکل نماز به ذات خود چنان کامل و شایسته است که جانوران و ملائکه به جای خود، بلکه در بین نمازهای منتسم و پراکندهٔ اقوام گذشته نیز چنین نماز شایسته و با فرهنگ وزیبایی را سراغ نداریم.

بنابراین نماز اسلامی از این نظر نیز جامع است که هیچ هیئت نیازمندانه‌ای وجود ندارد که نماز آن را در خود جای نداده باشد و یا از لحاظ جوانب طبیعی، هر هیئت آن به قدری کامل است که هیچ گوشه ای از آن غیر فطری

۱- وقتی که بنده در نماز می ایستد رحمت بر سرش نازل می شود تا اینکه رکوع کند و چون رکوع نمود رحمت بر او غلبه می کند تا زمانی که سجده کند و سجده کننده بر قدمهای خداوند ﷻ سجده می کند پس باید سؤال کند و از خود رغبت نشان دهد.

نیست بدین ترتیب نماز اسلامی با بالاترین جامعیت خود، اینچنین مجموعه‌ای از هر گونه نیازمندی برآمد.

نماز جامع عبادات

تنها این نیست که نمازآلبوم جامع تمام اذکار وطاعات اقوام جهان است بلکه با نگاه وسیعتر تمام طاعات و عباداتی که در اسلام وجود دارد نیز در این نماز قرار داده شده است، مثلاً روزه در نماز موجود است زیرا حقیقت روزه این است که همراه با نیت صادق از خوردن وآشامیدن و جماع کردن دوری نماید و پر واضح است که پر هیز از همه اینها در نماز نیز لازم است و انجام دادن هر یک از اینها باعث فساد نماز نیزاست بلکه روزه ای که در نماز است از روزهٔ ماه مبارک رمضان نیز کاملتر است زیرا در روزه اگر همین سه چیز ممنوع است ولی در نماز علاوه براین سه چیز سلام وکلام و مساس کردن زنها، خندیدن، راه رفتن و دیگر حرکات همه ممنوع هستند یعنی در نماز از همهٔ اینها نیز باید روزه داشت، لذا روزه در نماز به کاملترین وجه خود وجود دارد.

اعتکاف را در نظر بگیرید، آن نیز در نماز به کاملترین وجه ممکن موجود است زیرا در اعتکاف روزه، انسان می تواند ضروریات بشری خود را، همانند خوابیدن، غلطیدن، خوردن وآشامیدن برآورده نماید ولی در نماز همهٔ این امور ممنوع و مفسد نمازهستند یعنی در نماز خواندن بیرون مسجد که به جای خود حتی در داخل مسجد نیز نمی تواند نقل و حرکت وغلطیدن وغیره را انجام دهد، از این واضح گردید که اعتکاف نماز از اعتکاف روزه کاملتر است گویا نماز در بر گیرندهٔ اعتکاف روزه نیز هست.

حج را در نظر بگیرید که آن نیز در نماز موجود است زیرا حقیقت حج، تعظیم بیت الله و حرم مطهراست این نیزدر نماز از چنان مقامی برخوردار است که استقبال قبله، از جمله شرائط صحت نماز است که بدون آن نماز ادا نمی‌شود، و واضح است که استقبال قبله، بهترین روش تعظیم قبله است، چنانچه این روش تعظیم در وقت انجام افعال پست و زبون، همچون استنجاء، ممنوع قرارداده شده است زیرا هیئت تعظیمی، سزاوار هنگام افعال تعظیمی است نه در زمان افعال خسیس و پلید.

سپس همچنانکه در طواف بیت الله، رفع یدین نموده و طواف خود را شروع می کند همچنین در نماز، روبروی بیت الله ایستاده، گردش نماز خود را شروع می‌کند و تعظیماً رفع یدین می نماید حتی در نص حدیث آمده است که پیامبرﷺ طواف را در حکم نماز قرارداده است، البته با این فرق که در آن سلام وکلام جائز است و در نماز نیست.

سپس همچنانکه طواف با ادعیه و اذکار گوناگونی مزین است نماز هم از هر گونه اذکار و ادعیه بر خوردار است، همچنانکه در حج از حرم مطهر تا عرفات به یاد حق مشغول هستند همچنین تا زمانی که در حرم مسجد می باشند در ذکر الهی و خواندن نوافل مشغول هستند، وهمچنانکه آنجا (در حرم) آثارشیطان با سنگریزه ها سنگ‌سار می شود در نماز نیز نخست اعوذ بالله خواند و از فتنه های او پناه خواسته می شود تا شر او، با سلاحهای معنوی دفع کرده شود، و همچنانکه از حج، با طواف وداع، خدا حافظی انجام می گیرد، در نماز با سلام دادن، وداع کرده و از در بار الهی مرخص می‌شود، و هدف اینکه حج با

تمام ارکان خود در نماز بجنسه یا بمثله موجود است لذا نماز، عبادت حج را نیز در بر گرفت.

زکات را در نظر بگیرید! که با تمام حقیقت و صورت خود، در نماز وجود دارد، زیرا حقیقت زکات، به معنی تزکیه نفس است یعنی قلب خود را از محبت دنیا، که بزرگترین حصهٔ آن محبت مال است پاک نمودن، تا اینکه برای محبت حق جائی خالی گردد، بنا براین با نفقه دادن مال، قلب خود را از حظوظ دنیاپاک می گرداند و خلاصهٔ نماز این است که از حب ما سوی الله آزاد گردد، درابتدای نماز با بالا بردن دستها، گویا بنده با عزم قوی دستهای خود را به طرف گوشها بالا می برد که من ازتمام آنچه که دردنیا است بیزارم و فقط متوجه خدا هستم، واضح است که روح تزکیهٔ نفس همین است که نفس از ما سوی الله بیزار شده فقط به طرف الله ـ جل ذکره ـ متوجه می شود، بنابراین، نماز حقیقت زکات را نیز در بر دارد.

اما اگر اندکی دقت کنید در می یابید که صورت زکات نیز، با نماز در ارتباط است زیرا صورت زکات این است که مال خود را در راه خدا خرج کند و واضح است که برای نماز، مصارفی فی سبیل الله نیز لازم است مثلاً برای نماز وضو شرط است و تهیهٔ آب وضو بدون هزینه امکان پذیر نیست خصوصاً درکشور هایی که با کمبود آب مواجه هستند مانند حجاز که برای اندکی آب مبالغ زیادی را باید پردا خت کنند. همینطور برای ادای نماز، جا و مکان لازم است و برای بدست آوردن آن مقدار از زمین بدون خرج کردن پول میسر نخواهد بود، سپس عمارت خود مسجد مصارفی را در برخواهد داشت، پس

برای ضروریات روز مرهٔ مسجد، نفت وآب وآفتابه ...لازم است که اگر اینها با قیمت متوسط هم فراهم شود، هر نماز گذار باید مقداری پول بپردازد، گاهی اوقات مخارج مسجد از مصارف زکات بیشتر می شود لذا صورت حسی زکات، یعنی انفاق فی سبیل الله نیز در نماز موجود است بنا بر این زکات از لحاظ ظاهری و باطنی در نماز نهفته است.

جهاد نیز در نماز موجود است چنانچه ارتباط آن با نماز مفصلاً بیان خواهد شد. همچنین نماز، در بر گیرندهٔ هجرت نیز هست زیرا حقیقت هجرت از موطن طبیعت بیرون شدن و به موطن فطرت آمدن است، یعنی معاصی را ترک کرده و به طرف طاعات آمدن. و صورت آن هم این است که از مکان غفلت بیرون شده و به طرف مکان طاعات (مسجد) آمدن، اگر دقت کنید صورت هجرت نیز در نماز موجود است که انسان منزل و خانه خود را ترک کرد و به خانه خدا حاضر می‌شود و حقیقت هجرت نیز در نماز موجود است باینطور که تا پایان نماز معاصی را رها می کند، به طور کلی خاصیت نماز این است که انسان را از گناه باز می دارد، لذا ارشاد نبوی ﷺ است.

علیکم با الصلوة فانه افضل الجهاد والهجرة.

«بر نماز ثابت باشید که آن بهترین جهاد و هجرت است.»

هدف اینکه همچنانکه انسان مسلمان، جامع ادیان و جامع حقایق جهان است، پس نماز او باید در بر دارندهٔ انواع عبادات همهٔ موجودات جهان باشد. اگر نماز نباتات و درختان قیام است و نمونهٔ نباتات در انسان موجود است پس باید قیام نمازهای آنها در عبادت انسان وجود داشته باشد. واگردر نماز حیوانات

رکوع و سجود وجود داشت و تمام نمونه‌های حیوانات در انسان موجود بود، پس در نماز او باید رکوع و سجود از عبادت حیوانات می آمد و اگر در نمازکوهها قعود، و در نماز فرشتگان صف بندی، و در نماز زمین سکون، و در نماز سیارات دوران وگردش، ودر نماز بهشت و جهنم سؤال و دعا وجود دارد که نمونهٔ تمام اینها در انسان موجود است پس تمام حقیقتها ونمونه‌های نمازهای آنها در نماز انسان موجود است. حتی اگر شیاطین کارشان اضلال و ترویج گمراهی و وسوسه اندازی بود وگویا به طور تکوینی همان عبادتشان بود که آنها فقط در سرکشی پایبند دستور الهی هستند و به اندازهٔ سر مویی نمی‌توانند خلاف کنند انسان از آن نیز خالی نیست چونکه این شیطان در انسان به صورت نفس اماره وجود دارد که اغلب اوقات او را بر عصیان و سرکشی آماده می کند این برنامهٔ شیطانی نیز در نماز او موجود است، یعنی در هنگام نماز تخیلات نفسانی و و ساوس گو ناگونی در ذهن او پدیدار می‌شود که این باعث خلل در خضوع و خشوع اوست. گویا نفس با تخلیل آفرینی و القاء وساوس، در نماز و طاعت تکوینی مشغول است. پس وا ضح است که نمازهای عامه مردم مملو از وساوس و خطرات است. هر نوع صحبتی که به هیچ زمان به یادش نیاید لزوما در هنگام نماز به یادش می آید. حتی که مقولهٔ یکی از بزرگان به یادم آمد که اگر از کسی چیزی گم شود و به یادش نمی‌آید شروع به نماز کند فوراً به یادش می آید.

به هر حال همچنانکه انسان مسلمان از نظر تکوین و تشریع جامع و کامل بود همچنین نماز جامع و کامل به او اعطا گردید و این بدان سبب است که

می‌خواهد او را بر تمام ذرات جهان، فائق و برتر قرار دهد تا سزاوار شرف خلافت گردد و این برتری بدون بندگی کامل، غیرممکن بود و بندگی کامل بدون درج تمام انواع عبادت در نماز او نا ممکن است.

نماز و عالم انفس

سپس نه تنها نماز انسان جامع هیئتهای نماز اشیاء بیرونی و خارجی است، بلکه جامع تمام جنبه های عبادات نفس انسانی نیز هست که جو ارح او در قیام و قعود و رکوع و سجود مشغول هستند، زبان او سر گرم عبادت ذکر الله هست انگشتان او بر عبادت و اشارات توحید مصروف است. حواس خمسه او به عبادت تصور مشغول است، قلب او به عبادت اخلاق، و روح او به عبادت معرفت، و سر او به عبادت مشاهده مشغول است. هدف اینکه هر عضو بدن به مناسب حال خود مشغول عبادت است و تمام این عبادتها اجزای نماز اسلامی هستند، لذا همچنانکه نماز شامل نمونه‌های نماز های آفاقی [بیرونی] است در بر گیرنده تمام نمونه های نماز انفسی [داخلی] نیز هست. نماز نه تنها بدن و قالب را شایسته و مزیّن می گر داند، بلکه قلب واخلاق را نیز مهذب وشایسته می گرداند وتمام این ثمرات، نتیجهٔ نماز است زیرا اگر اخلاق درست نباشد پس هیچ حرکت ظاهری و باطنی او نمی تواند شایسته و مهذّب باشد.

نماز و تهذیب اخلاق

بنابر این نماز برای اصلاح نفس موفق ترین مجاهده است زیرا به وسیله آن اخلاق صحیح گردیده و بد خلقی از بین می رود و رازآن این است که اساس بد خلقی نفس بر انانیت، کبر وغرور است که ازآن خیانت نفس به وجود

می‌آید، و بسا أوقات اساس بد خلقی و بد کرداری از آن پایه ریزی می شود، خصوصاً اینکه بنیاد فساد بین یکدیگر بر همین بد خلقی است، زیرا تکبر از بزرگ داشتن نفس به وجود می‌آید که ابتدا به شکل تفاخر عادت می کند و زمانی که انسان خودش را از همه برتر و بالاتر می داند غیر از زیاده خواهی و خود ستایی چیز دیگری را پسند نمی کند و اثر لازمهٔ این فخر و ریا، تحقیر وتنقیص دیگران است که این باعث تحریك و کدورت دل های دیگران نسبت به او می‌شود و اثرآن تنافر و نفرت بین یکدیگر و اثرطبعی این منافرت اختلاف و جدال و قتال خواهد بود و این جدال و نزاع ابتدا به وسیلهٔ زبان شروع می شود که دروازهٔ سب و شتم و بدگوئی و غیبت و ... باز خواهد شد و زبان در کنترل نخواهد ماند و واضح است که هیچ معصیت قولی بالاتر از این گناهان که اخلاق انسان را خراب و باعث آبروریزی او شود، وجود ندارد.

سپس نزاع افزایش پیدا می کند تا اینکه نوبت به جنگ فیزیکی و زد و خورد می رسد و روشن است که این نهایت فساد اعضای ظاهری انسان است که با وجود آن بنی‌آدم هرگز دارای امن وسکون نخواهد شد. اگر اندکی پا را از این فراتر بگذارد نوبت به اسلحه و آلات جنگ و ... می رسد که نتیجهٔ آن قتل و غارت و خونریزی و ... است که این نهایت مفسدهٔ ذات البین و برای امنیت جهان بزرگترین خطر محسوب می شود.

هدف اینکه در این زمینه نتیجهٔ کبر نفس، خونریزی است که این خط قرمز فساد ذات البین می تواند باشد و اگر همین اخلاق در بین قومی به طور

اجتماعی فراگیر شود یعنی تمام قوم متکبر شوند و اقـوام دیگـر را تحقیـر کننـد نتیجهٔ این جدال فراگیر، وتمام کشور ویا جهان به جهنمی مبدل خواهد شد.

سپس اگر در مقابل این شخص متکبر، متکبر دیگری اظهار وجود کند و در مقابل او سر فرود نیاورد و خود را کمتر از او نشمارد بنیاد تخـم حـسد در دل او کاشته می شود ودر این صورت وقتی که این متکبر نتواند -حریـف را بـسوزاند، خودش درآتش حسد می‌سوزد و دیگران را علیه او می شوراند تا شاید انـدکی آتش خشم و عداوت او فرو نشیند. بنابراین حسد بر اثر بـد خـواهی بـه مخلـوق خود به خود افزایش پیدا می کند و حاسد با به کا رگیری انواع حیله و نیرنگ به این صفت شوم مبتلا می‌شود و هنگام خشم کنترل خود را از دست داده و تمـام آنچه که شیطان از روی حسد نسبت به حـضرت آدم انجـام داد از او نیـز ظـاهر می گردد.

هدف اینکه ازکبر نفس بد گویی، مفاخرت، ریاکاری، بد اخلاقـی، سـب و شـتم، غیبـت، سـخن چینـی، هـرزه گـویی، حـسادت، مکـاری، ایـذا رسـانی، آبروریزی و سرانجام خونریزی حاصل می‌شود، پس زمانی که این اخلاق یعنی حسد، بغض، مکاری، فریب و بی صبری نمایان می شـود، آیـا کـسی مـی‌توانـد بگوید که این ها اخلاق انسانی هستند و از این شیوهٔ اخلاقی دنیـا چهـرهٔ امـن و سکون را به خود خواهد دید؟

بلکه این ها همان اخلاق شیطانی هستند که بنا برآن او در ازل «ا نا خیر منـه» گفته بود و بنابر همان انانیت مردود ابـدی قـرار گرفـت. لـذا بـرای مـردود قـرار گرفتن انسان از درگاه احدیت انانیت می تواند مؤثر باشد و این بدان سبب است

که انواع معاصی از او سر می زند که از یک طرف دنیا گهواره نا امنی قرار گرفته و زندگی برای مردم تنگ و دشوا ر می‌شود و از طرف دیگر قلوب انسانیت سیاه و ظلمانی می گردد. اثر دیگر تحقیر این است که خود را برتر و دیگران را کوچك و حقیر بداند و خود را سزاوار هر نوع حقی دانسته و برای دیگران هیچ حقی قائل نبا شد در نتیجه راه تضییع حقوق دیگران، موجه دانستن هر نوع ظلم، و به دیدهٔ تحقیر نگریستن به آنها است. و ایشان را زبون تر از غلام و کنیز تصور نمودن، و راه تصرف دراموال و املاك شان و دست درازی به نوامیس آنها و استثمار کودکان، هموار می گردد.

در این صورت همراه با حب جاه (ریا ست طلبی) غرائز شهوانی که اساس و بنیاد آن بر حرص است تحریك می گردد وآثارخصلتهای حریصانه، غیر از این نیست که انسان بر هر چیز با دید طمع می نگرد و سعی می کند که به هر نحوی که شده است آن را به دست آورد و از این غصب، چپاول، راهزنی، سرقت، رشوت، شهوت، سپس جذبات بخل، طمع و جمع اموال و غیره در دل او جای می گیرد. این اخلاق بدون شك در انسان به طور فطری نهفته است که انسان گاهی اوقات به طور فراموشی به آنها مبتلا می شود ولی در عین حال خلاف کرامت انسانی است که در آیهٔ «و لقد کرمنا بنی آدم» اعلان شده است بلکه این خلق فتنه زائی است که به وسیلهٔ آن فساد در جهان منتشر می شود.

هدف اینکه آخرین اثر کبر نفس، از یک طرف خونریزی است و از طرفی دیگر فساد است و این دو چنان مفاسد اصولی هستند که فرشتگان از دادن خلافت برای نوع بشر بیم داشتند و با کمال ادب به بارگاه الهی عرض نمودند:

اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء .[بقره ۳۰]

«آیا در آن کسی می گماری که فساد انگیزد و خونها بریزد.»

و روشن است که نا امنی و خونریزی ریشهٔ تمام مفاسد هستند، خونریزی از حب جاه (کبر نفس) به وجود می آید و انتهای آن فحشا است که قوهٔ باه انسان را تحریک می کند که بسیار عمل زشتی است که جاه را به هیجان در می‌آورد و تمام انواع معاصی از همین دو (جاه و باه) منتشر می‌شود که ریشهٔ آن کبر نفس و انانیت می باشد.

بعد از این مقدمّه به ارکان نماز توجه کنید که هر رکن آن ضربهٔ مهلکی بر ریشهٔ کبر است زیرا با ادای هر رکن نماز، انسان به خود و قلب خود می‌قبولاند که در مقابل ذات احدیّت کوچکترین عزت و احترامی ندارد و نخواهد داشت، ترفع و تکبر که به جای خود بلکه باید با خود تصور کند که من برای پست‌ترین و ذلیل ترین کار پیدا شدم که حتی بینی و پیشانی خود را به خاک می مالم.

بنا بر این همچنان که آفتاب شبنم و تاریکی را زائل می کند، نماز کبر نفس را اینگونه از بین می برد، پس واضح است که آثار خبیثهٔ کبر، یعنی معاصی جاه و باه، که پرچمدارخونریزی و فحشا و منکرات هستند چگونه به ظهور می‌رسد به همین سبب قرآن خصوصیت نماز را از بین بردن فحش و منکر معرفی نموده است، خداوند ﷻ می فرماید:

ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر[1] [عنکبوت ۴۵]

۱- بدرستیکه نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد .

بنابراین واضح است که اگر تمام اهل دنیا نماز گزار شوند هیچ پناهگاهی برای فحشا و منکرات، خلافکاریهای جاه و باه و گناهان قولی و فعلی و قلبی و اخلاقی باقی نخواهد ماند و بدین ترتیب نا امنی و اضطراب در جهان غریب خواهد شد.

اهمیّت نماز در قرن اول

به همین دلیل عصر صحابه ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ را خیرالقرون، و زندگیشان را خیرالحیوة، وخودشان را خیر اهل‌الارض می گویند. زیرا آنها از این دو نوع گناه مبرا و پاک بودند، جاه و باه هر دو، مغلوب خیر و تابع دین بوده، به همین سبب امنیت آن زمان هرگز به جهان باز نخواهدگشت و راز آن این است که اکثر پیشرفتهای آنها به وسیلهٔ نماز بوده و مقصد اصلی زندگی آنها نماز بود، لذا نماز هم معیار عبادت است و هم معیار خلافت.

حضرت پیامبر ﷺ برای جانشینی خویش که شامل هر دو نوع منصب عبادت و خلافت است، صدیق اکبر را انتخاب کرده و فرمودند ایشان بهترین امت بعد الانبیاء هستند ایشان را در حضور خود، امام جماعت نماز قرار دادند که بالاخره به همین دلیل خلافت ایشان ثابت گردید، چنانچه حضرت علی‌ رضی الله عنه در هنگام بیعت خلافت با حضرت ابوبکر صدیق فرمودند: «وقتی که رسول الله ﷺ امامت نماز را به حضرت صدیق واگذار نمودند و امر دین ما را به اوسپردند و ما بر او راضی شدیم، لذا برای سپردن امور دنیوی به او، چه مانعی می تواند وجود داشته باشد؟»

حضرت عمر فاروق ﷺ بقای تمام دین را در بقای نماز و اضاعهٔ تمام دین را در اضاعهٔ نماز دانستند و طی یک بخش نامهٔ (به تمام فرماندهان خود) دولتی اعلان فرمودند: «ان اهم امورکم عندی الصلوة فمن ضیعها فهو لما سواها اضیع»[1] کنزالعمال ج۳ص۲۳۹

وپیشرفت های تمام صحابه نیز به وسیلهٔ همین نماز بود چنانچه در اوائل اسلام صحابه کرام اکثر شبها را با آن حضرت ﷺ در قیام بودند حتی که پاهایشان ورم می کرد و گاهی اوقات خون جاری می شد که قرآن چنین اعتراف می نماید.

ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه و طائفة من الذین معک والله یقدر اللیل و النهار.[2] [مزمل ۲۰]

به هر حال نماز ضامن ترقی دینی و انتظامی صحابه کرام بود و بزرگترین ضربه بر این مفاسد جاه وباه و انواع معاصی ثابت گردید. بنابراین می توان گفت اقوامی که نمازگزار نیستند هراندازه ترقی کنند یا ترقی آنها فقط دنیوی خواهد بود که آن از جنبهٔ اخلاقی اصیل بی بهره است و یا اگر تحت لوای روحانیت و مذهب به پیش می رود از فحشا و منکرات پاک نخواهد بود که انجام آن همان جاه و باه و فساد و خونریزی و فحشا ومنکرات خواهد بود.

۱- مهم ترین امور دینی شما از نظر من نماز است کسی که نماز را ضایع کند طاعات دیگر را راحت تر ضایع می کند.

۲- بدرستیکه پروردگارت می داند که تو و گروهی که با تواند به نماز بر می خیزی کمتر از دو ثلث شب و نصف آن، وثلث آن، و خداست که اندازهٔ شب و روز را تعیین می کند.

چگونگی تزکیه نفس با نماز

این سؤال همچنان باقی است که کبر نفس چگونه به وسیلهٔ نماز برطرف می‌شود؟ البته آنچه که به ذهن اینجانب می رسد، راز آن این است که کبر نفس تا زمانی باقی می ماند که غیر از خودش عظمت و بزرگی دیگران در دلش نباشد. اگر بزرگی کسی در دلش بیاید در آن قلب هیچ جایگاهی برای کبر و غرور نخواهد بود چنانچه اگر در نزد بزرگترین پادشاه سر فرو آورد بزرگ بینی برای خودش باقی نمی ماند، زیرا بزرگتر مورد قبول او وجود دارد یک عالم وقتی که در مقابل استادش تعظیم می کند، دیگر احساس علم و فضل نمی کند چنانچه مستخدم در مقابل رئیس، پلیس در مقابل افسر ما فوق، و بخشدار در مقابل فرماندار و فرماندار در مقابل استاندار و وزیر در مقابل سلطان سر تسلیم فرود می آورد چون برتراز او وجود دارد دلش از عظمت او لبریز است، اگردقت کرده باشید در می یابید وقتی که انسان در مقابل عظمت دیگری سر فرود می آورد کبر و غرور خود را پایمال می کند. با وجودی که همین انسان با عظمت، همانند همان انسان کوچک است. نه در نفس او حسن مادرزادی وجود دارد و نه در ذات او. پس ما باید به آن ذات بزرگوار، که مالك و سرچشمه و مخزن تمام کمالات و منبع تمام اخلاق حسنه و صفات مستحسنه است توجه داشته باشیم زیرا اگر در جهان خوبی کرشمه و اظهار وجود می کند از جانب اوست و اگر به هر کس مقداری خوبی داده شده نشانی از فیض و بخشش اوست فکر کنید آیا در مقابل آن ذات اثری از کبر نفس باقی می‌ماند؟ نه تنها کبر مغلوب می‌شود بلکه از ریشه و اساس نابود می شود.

هیچ بودن و مخلصانه بودن او ظاهر می گردد. پس آیا آنچه در نماز دنبال می‌شود غیر از عظمت حق چیز دیگری است؟

براستی که در هر رکن نماز عظمت، علو مراتب، ثنا و صفت، تقدیس وتمجید شان کبریائی، و اظهار بزرگی‌های او، ازعمق قلب اقرار و اعتراف می‌شود.

پس در آن قلبی که اینچنین عظمت حق راسخ باشد چه جائی برای نفس ناپاک است. جاهل ازلی و ناقص (شیطان) باقی می ماند و شائبه‌ای از کبر و غرور د رآن قلب جای نخواهد گرفت و وقتی که نفس از بین رفت تمام آن فتنه هایی که از کبر نفس (که قبلاً ذکر شد) به وجود می‌آمد پایان می پذیرد که آنرا به اصطلاح محققین تخلیه، یعنی تزکیه نفس از رذائل، می نامند.

واضح است وقتی که نفس خالی باشد و سپس طالب حق با آن پیرایه در مقابل خدا حاضر گردد اثراتی که در قلب رسوخ می کنند غیر از حق نمی‌تواند چیز دیگری باشد زیرا اثرات نفس به طور کلی زائل شده و بعد از نفس، نوبت حق است چنانچه یکی از انبیاء تقاضا نموده بود که خدایا چگونه به شما خواهم رسید؟ فرموده شد. دع النفس فتعال (خواهشات و هواهای نفس را رها کن و بیا) گویا در بین حق و ترک نفس، فقط یک قدم فاصله است که نفس را رها کن و وصل شو.

مصراع: **«تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»**

و چون رذائل آثار نفس است و فضائل آثار حق، پس واضح است که آثار حق فضائل خواهد بود و سر چشمه رذائل کبر و غرور نفس است و سر چشمهٔ

فضائل تواضع برای حق می باشد که ضد کبر است همچنانکه آثار کبر بد اخلاقی بود چنانچه که قبلاً گذشت پس آثار تواضع، ضد رذائل خواهد بود یعنی تواضعی که از نماز به دست می‌آید حرص نیست بلکه قناعت خواهد بود هوسناکی که از آن فساد به بار می آید نیست بلکه تفاهم است که از آن صلاح و رفاه عام به وجود خواهد آمد.

و دیگر اینکه اثرات تواضع، خونریزی نیست بلکه عصمت خون و حفظ اموال می باشد. خود غرضی نیست بلکه ایثار است. بد زبانی نیست بلکه حق گویی است. نزاع و جدال نیست بلکه محبت بین یکدیگر است. چپاول و غارتگری نیست بلکه خیر خواهی است حق کشی نیست بلکه ادای حقوق است. فساد نیست بلکه اصلاح ذات البین خواهد بود. آبروریزی نیست بلکه حفظ عرض و آبرو است. مکر و فریب نیست بلکه دانش و حق پسندی است. بغض و عناد نیست بلکه محبت و مودت است. حسد نیست بلکه به دنبال پیشرفت غیر است. هدف اینکه تمام آن مفاسدی که از آثار نفس بود از بین رفته و تمام مصالح انسانی در نفس به وجود می‌آید که این از آثار حق است و انسان مظهر کمالات الهی و مرکز اخلاق ربانی می گردد که به وسیلهٔ آن دنیا روی آسایش و آرامش را به خود خواهد دید.

خلاصه اینکه در نماز دو چیز قابل ملاحظه است یکی نفس است و دیگری رب، وقتی که نمازهمواره نفس را تحقیر و تذلیل نماید آخرالامر می‌میرد و آثار او نیز ازبین خواهد رفت و وقتی که عظمت مطلقهٔ رب را مد نظر داشته باشیم، متوجه عنایات رب می شویم و پرورگار کریم انسان را از فضائل خود

سرفراز می فرماید و آثار حق زنده می گردد. بنابراین چنین تصور کنید که یک جزء نماز تحقیر نفس است که رذائل نفس را از بین می برد که آنرا تخلیه می گویند و جزء دیگر تعظیم حق است که فضائل حق را به وجود می آورد که آنرا تجلیه می گویند. بنابراین برای هر دو مقام تخلیه و تجلیه، نماز کفیل و ضامن قرار گرفته است و پر واضح است که موضوع فن تصوف تزکیهٔ نفس است و خلاصهٔ تزکیهٔ نفس غیر از اینکه رذائل بر طرف شود و فضائل حاصل شود چیزی دیگر نیست.

بنابراین واضح گردید که نماز برای تزکیه و اصلاح نفس بهترین مجاهده و برترین وسیله است که از یک طرف معرفت نفس، و از طرف دیگر معرفت رب حاصل گردید، اخلاق ظلمانی مفلوج می گردد و اخلاق نورانی پیدا می‌شود، هر کس که عیوب و نقایص نفس خود را شناخت او، رب و کمالات ومحامد او را شناخته است.

احوال و مقامات نفس و نماز

بعد از اینکه نماز، نفس انسان را تزکیه نموده خود به خود احوال و مقامات نفسانی انسان، مزکی و اعلی و ارفع می گردد که علت آن نماز است اما بدون واسطه هم تمام این مقامات روحانی و اخلاق، در نماز وجود دارد که در فرد نمازگزار راسخ می گردد و انسان بلندمرتبه می شود.

مثلاً شکر بدین نحو است که الحمد روح نماز است و صبر بدین ترتیب، که از تمام لذت ها در نماز صبورانه دست می کشد. زیرا روزه‌ای که در نماز است از تمام روزه ها کاملتر است، اخلاص باینطور، که موضوع نماز «ایاک نعبد و

ایاک نستعین» است که حقیقت آن از ما سوی الله بریدن و به خدا پیوستن است و اگر از جنبهٔ تواضع مقایسه کنید جایی که ذلت نفس است تواضع معنایی ندارد و در باب رضا بالقضا، نماز چنان است که در جایی که عبدیت محض و عبادت خالص، ملاک باشد درآنجا رضا و توکل پایین ترین درجه را داراست.

در نماز سخاوت نیز وجود دارد چون نفس از هر نوع لذت در نماز دست کشیده است و صبورانه نشسته است، شجاعت هم هست زیرا انسان سخت ترین مبارزه را با نفس و هوای نفس خود دارد و واضح است که با دیگران جنگیدن آسان ولی با خود جنگیدن مشکل است .

صدق و عفاف را در نظر بگیرید، که در هنگام تکبیر تحریمه از ریاکاری نفاق و فریب و کذب پاک شده و با صداقت تمام، دست به گوشها برده در حضور خداوند با دستان بسته حاضر می شود، ذوق و شوق و انس را در نظر بگیرید وقتی که سرچشمهٔ تمام کمالات و عنایات مورد نظر باشد و به طرف او عاشقانه بشتابند چه کسری در شوق و انس وجود خواهد داشت.

هدف اینکه نخست تمام این مقامات صالحه، از بر طرف نمودن انانیتی که در نفس فی الجمله وجود دارند به وجود می‌آیند که نماز خصلت تواضع را مکمل می گرداند و تمام این محاسن اخلاق از سرچشمهٔ تواضع نشات می گیرد. مخصوصا اینکه نماز با آن افعال خود، این مقامات و احوالات را در انسان به وجود می‌آورد نماز آن جوهری که در صحابهٔ کرام به وجود آورده بود آن بود با آنکه آنها را وقار مجسم قرار داده بود تواضع مجسم و دارای یک اخلاق

بی‌تکلفانه‌ای نیز گردیدند و وجود تمام زرق و برقها و فتوحات آنها را از سادگی و تواضع نتوانست بیگانه گرداند و آنها هرگز اصالت انسانی خود را فراموش ننمودند.

یک مرتبه حضرت زیدبن ثابت ﷺ بر اسب سوار بود ابن عباس ﷺ رکاب اسب را گرفته ودست خویش را روی پای او قرار دادند زیدبن ثابت ﷺ وحشت زده پرسید ای عموی رسول الله، این چه کاری است که انجام می دهید ابن عباس ﷺ فرمود رسول الله ﷺ به ما دستور دادند به علمای خود اینچنین احترام کنید سپس زیدبن ثابت ﷺ از اسب فرود آمده و خود را به دست و پای ابن عباس ﷺ انداخت ابن عباس ﷺ ترسید چونکه او شاگرد حضرت زید است و گفت:[ای زید این چه کار است که انجام می دهی فرمود رسول الله ﷺ به ما همین دستور را داده اند که اهل بیت رسول را اینچنین تعظیم کنید] پس وقار همراه با تواضع و منصب ارشاد و تربیت، از لوازم عبدیت و اخلاق ستوده است و نماز آنرا به آنها آموزش داده بود به هر صورت ثابت شد که همچنانکه نماز جامع عبادات تمام کائنات و جامع عبادات تمام اجزای انسانی هست همچنین جامع عبادت تمام اوصاف حمیده و اخلاق ستودهٔ کائنات انسانی نیز هست که از آن در نفس انسانی جامعیت و جمعیت به وجود می آید. یعنی نفس انسانی حاوی عبادات خودی و غیر خودی نیز هست به گونه‌ای که عبادت او کامل و شان عبدیت او نیز کامل است.

خلاصه اینکه انسان بدین سبب که او جامع حقایق تکوینی و مجموعهٔ نمونه‌های مخلوقات است یعنی شان مخلوقیت او همچون نماز، که جامع

عبادات است مکمل است بر او مقرر شد که نمونهٔ تمام عبادات خواه نفسی باشد یا بیرونی، در او جمع گردیده است زیرا بدون آن وظیفهٔ مخلوق بودنش حقیقتا محقق نمی شود.

نماز و اجتماعیت

هم اکنون به این جانب قضیه نیز توجه کنید وقتی که تمام نمونه های صفات و کمالات پروردگار در انسان به ودیعت گذاشته شده است. گویا استعداد روحانیت او نیز همانند مادیت کامل است که همان جلوهٔ کمالات خداوندی در او گنجانده شده است لذا به سبب همان نمونه‌های ربانی یک فریضه‌ای همانند رفتار خالق با مخلوق بر او عائد می گردد که همانا آن تربیت خلایق است.

اگر انسان اینچنین با همنوعان خود همدردی کند آنرا خلافت می گویند و بعبارت دیگر، همراه عبادت، فریضهٔ دیگری به نام خلافت بر او عائد می گردد، زیرا او جامع نمونه های کمالات الهیه است. اگر اندکی بیندیشید در خواهید یافت که نماز انسان را به ادای آن فریضه آموزش داده و راهنمایی می کند. به وسیلهٔ همین نماز خداوند کارهای خدایی را مطرح می کند که توضیح آن از قرار ذیل است:

کار خالق این است که مخلوق خود را حفاظت وآنها را با تمام صفات کمال خویش تربیت نماید و از نظر مادی و روحانی آنها را ارتقاء و روزی دهد و هر یک را مناسب حال او به تکامل برساند و بنا بر اصول فطری خویش، حق را به حقدار رسانده وکوششهای نابجا را ناکام، وافراد شرور را سزا دهد، خلاصه این که بر تمام جهانیان نظام عدل خود را با قوت و متانت تمام بر قرار

داشته باشد و واضح است که منشا تمام اینها رحمت و فضل ربانی اوست یعنی هیچ یک از اینها بر خدا واجب و لازم نیست، بلکه با فضل و کرم خویش و به خاطر منافع مخلوق خود آنها را به عهده گرفته است که غیر لفظ رحمت، تعبیر دیگری را نمی‌توان جایگزین آن نمود حتی که مجازات افراد متخلف نیز، گر چه از نظر ظاهر خشم و غضب دانسته می شود اما در حقیقت منشاء همان غضب نیز رحمت خداوند است که مقصود از آن خیر خواهی مخلوق است و هیچ شائبه‌ای در رابطه با نفع و نقصان خداوند نیست زیرا آن ذات پاک از هر گونه نفع و ضرر بالا و برتر است و واضح است که نظام تربیت جهانیان بر بازوهای صفت رحمت خداوند، قائم است و همان غلبۀ رحمت است که این نظامها را بر قرار می دارد و گرنه قهر و غضب تنها بنیاد جهان را از بین می برد چه برسد که باعث ترقی جهان گردد.

این به جای خود صحیح است که تربیت جهانیان که رحمت عامۀ او است و خدا آنرا نماز خود معرفی نمود، گویا همان ربوبیت را به نماز تعبیر نموده و خودش نماز را بر خود لازم فرموده است چنانچه ارشاد ربانی است:

هوالذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور، و کان بالمؤمنین رحیما. [احزاب ۴۳]

«اوست که همواره با فرشتگان خود بر شما صلوة (رحمت) می فرستد تا شما را از تاریکیهای (ظلم وجهل) به روشنایی (علم وعدل) در آورد او همواره بر مؤمنین مهربان است.»

واضح است که مقصود از حقیقت نماز در این آیه، عجز و نیازمندی نیست زیرا ذات با برکات او از هر گونه عجز و نیاز و احتیاجی بری و پاك است بلکه مقصود همان رحمت فرستادن و تربیت کردن است. چنانچه بعد از آن می‌فرماید «و کان بالمؤمنین رحیما» این قسمت به همین موضوع اشاره دارد ولی به هر حال تعبیر آن را به نماز عنوان داده است. با این توضیح واضح گردیدکه اگر بنده نماز را ادا می کند خداوند نیز فعل صلوة را ادا می فرماید گرچه در اسم مشابه اند ولی حقیقت هر دو نماز متفاوت است. حقیقت نماز بندگان تذلل و مسکنت است و حقیقت نماز خالق مبنی بر ترحم و شفقت.

همانند این است که آن صفات کمالی که خداوند از آن برخوردار است بر بنده نیز اطلاق می شود ولی حقیقت و کیفیت هر یک جدا و متفاوت است. مثلا سمیع، بصیر، علیم، خبیر، رحیم،کریم، منعم و... که این اوصاف بر بندگان نیز اطلاق می شود گر چه در اصل اینها صفات[بلاکیف] خداوند اند و همچنانکه خدا دارای دست و پا و پهلو وساق و چهره و چشم وغیره است، بندگان نیز از آن برخورداراند.

عروج و نزول در عوارض، خندیدن، گفتگو، خوشحالی و ناراحتی، بنده هم از آن برخوردار، شریعت مطهره برای خداوند نیز آنرا قبول نموده است اما با وجود این اشتراك اسمی، در حقایق و کیفیات، به قدری بعید و دوراند همانند فاصلهٔ بین بنده و خدا.

چنانچه تمام این احوالات و اوصاف در بندگان انفعالی است و در خداوند فعلی است در خداوند تاثرات، و دربنده تاثیرات، همانگونه که فعل صلوة را

شریعت بر بندگان ثابت کرده، برای خدا نیز ثابت می‌داند، برای بندگان به معنای عبادت، و برای خداوند به معنای عنایت و رحمت، اما عنوان نماز در هر دو مورد یکسان است که از آن علاوه بر توضیح، دامنهٔ نماز از تمام مخلوق فراتر رفته و بر تمام نقاط عالم قدس نیز سایه افکنده است. این نیز واضح گردید که نماز همراه با جنبهٔ عبادت، جنبهٔ رحمت و شفقت و به عبارت دیگر خلافت را نیز در بر دارد که صورت آن در بنده چنین نمایان می شود که اگر بنده به تنهایی نماز بخواند و نسبت نماز او به طرف خداوند باشد بدون شک عبودیت است و اگر نسبت نماز به نفس اوست شفقت و رحمت است که او می خواهد خود را پاک گردانده و به مقامات عالیه برساند و بدین وسیله صلاح و فلاح نفس خود را در دارین حاصل نماید تا اینکه نفس اماره به وسیلهٔ افعال نماز تربیت گردیده به حد کمال خود برسد همین را می توانیم به خلافت انفرادی تعبیر نماییم و اگر نماز را با جماعت ادا می کند امام که ضامن تمام نمازگزاران است و به دربار الهی وکیل همهٔ آنهاست اگر نسبت نماز او به طرف خداوند است عبودیت خواهد بود یعنی او نیازمندی خویش را اصالتا ـ و از طرف نمازگزاران وکالتا ـ در نزد خداوند تقدیم می نماید. اما نماز امام نسبت به بندگان خلافت و نیابت حق است یعنی هر چقدر رحمت که از طرف خداوند حاصل می نماید نخست برای نفس خود، و سپس برای نمازگزاران توزیع می‌نماید تا اینکه خود او و مقتدیهایش با این ترتیب اجتماعی، به حد کمال برسند و در نتیجه مقصد حیات به دست آید. بنابر این نماز جماعت از نظر جنبهٔ آسمانی، عبادت اجتماعی است و از نظر جنبهٔ زمینی، شفقت اجتماعی است.

چون امام بر همنوعان خود نظر دارد چنانچه خداوند بدون واسطه بر بندگانش رحمت و شفقت می فرماید و این شفقت و رحمت امام جماعت به عنوان نائب حق، خلافت اجتماعی است بنا بر این نمونهٔ خلافت الهی اعم از انفرادی و اجتماعی به سبب نماز در عالم انفس وجود دارد که حقیقت آن تربیت و ربوبیت عام و خاص قرار گرفت که به رحمت تعبیر گردیده است.

خلاصه اینکه همچنانکه شأن رحمت و ربوبیت خداوند ـ که قرآن آن را به صلوة الهی تعبیر نموده است ـ نظام جهان را اداره می نماید و تمام جهان با اینکه از اصول فطرت پیروی می کنند همیشه به دنبال آن در حرکتند تا اینکه در زیر سرپرستی این تنظیم و تربیت تکوینی تمام مقاصد کائنات در وقت مقرر به حد کمال خود برسند. گویا خداوند با این صلوة و تربیت، برای تمام کائنات، خود امام الکل هست و به ذات خود امام و قبلهٔ توجهات همگان است و تمام این اسباب و مسببات منظم صف بسته، مقتدی اویند که بر اشارات تکوینی او اقتدا کرده به خاطر ترقی و تکمیل خود به دنبال آن در حرکتند و همین طور امام در نمازجماعت از نظر اینکه نائب حق است برای صفهای پشت سر خود امام الکل است و تمام اقتدا کنندگان به او، با اشارات او در این راه در حرکتند تا اینکه حصهٔ روحانی مقررهٔ خویش را به دست آورده و نفس خود را به آن مقام معلوم برسانند که سعی و کوشش او بر همان مبنا بر او مقرر گردیده است. لذا امام از این نظر مظهر کامل رحمت و ربوبیت الهی می باشد که به وسیلهٔ او نظام جهان تربیت می شوند. لذا نماز با وجود اینکه جنبهٔ عبادی را به خود اختصاص داده است از جنبهٔ خلافت نیز برخوردار است خواه آن خلافت

انفرادی باشد همانند نماز فرادا، ویا خلافت اجتماعی باشد همانند نماز با جماعت.

نماز و زندگانی اجتماعی

با این برنامه ریزی دقیق و مظاهره در پنج وقت به شکل جماعت، آثاری که به طور فطری بر نماز گزاران به جای می گذارد فقط ارتباط تنگاتنگ و همدردی و همکاری با یکدیگر است یعنی نا خود آگاه مردم به طرف حیات اجتماعی می‌آیند، زیرا وقتی اسلام به وسیله‌ی عبادتی همچون نماز ـ که فطرتا انفراد وخلوت را طلب می‌کند ـ اجتماع و جلوت را به وجود آورد و حق خلافت را نیز ادا می نماید، پس در امری همچون معاشرت و مدنیت که فطرتا جلوت و اجتماعیت را می طلبد، انسان نماز گزار چگونه انفراد پسند می‌شود؟

بنا بر این خلاصه و نتیجهٔ لازمی نماز این است که بر فرش مسجد درس اجتماعیت داده، بر تمام روی زمین خدا، که مسجد عامه برای امت قرار گرفته است به طرف اجتماعیت عامه و فراگیر دعوت می دهد و با این خلافت صغری نماز، دروازهٔ خلافت کبری باز می گردد. چنانچه یک نماز گزار کامل وقتی که حقایق نماز خود را با توجه و حضور دل ادا می کند و با التزام حضور در مساجد، تصور حضور اجتماعی را در مساجد بیدار می‌کند قطعا او بر این مرحلهٔ زندگی اجتماعی خواهد رسید که در زندگی مسلمان، مورد نظر اسلام است و این همان است که او می خواهد تا هر گوشه و شعبهٔ زندگی مسلمان، اعم از تدبیر منزل، عبادت و سیاست مدنی و عادات همه را اجتماعی بسازد.

به عنوان مثال برای بر قرار داشتن ارتباطات و همکاری با یکدیگر، گاهی اوقات اسلام عیادت مریض را وسیله می‌سازد تا محبتها در قلب یکدیگر جای گرفته و ارتباطات منقطع نگردد. تشییع جنازه را دستور عامه قرار داد که خدمت و همکاری در کفن و دفن میت مخصوص یک خاندان و قبیله نباشد. و تعزیت میت را عمومی قرار داد تا همهٔ مردم در مرگ و زندگی یکدیگر شریک باشند. و زیارت و ملاقات دوستان و برادران را مشروع قرار داد تا محبت بین یکدیگر همواره تجدید شود و گاهی هدیه دادن به یکدیگر را بر قرار داشت تا باعث زدودن کدورت از دلها شود و خللی در مقاصد اجتماعی ایجاد نشود، و از طرفی تحیه و سلام را برای هر یگانه و بیگانه بر قرار داشت تا باعث نزدیکی یکدیگر شود و بر مصافحه و دست دادن وعدهٔ مغفرت داد تا همانند دستهای خودشان نیز ارتباط تنگا تنگ داشته باشند و صلهٔ رحم را بر قرار نمود تا اینکه خویشاوندی مستحکم تر گردد و رسم خورد و نوش بی تکلفانه را در خانهٔ دوستان و عزیزان بر قرار داشت تا بی تکلفی و بشاشت استوارتر گردد، حتی در یک ظرف غذا خوردن را تشویق نمود تا کدورت و کراهتی در دلها باقی نماند و وعده و مسئولیت یک نفر را در جماعت، وعده و مسئولیت همگان قرار داد تا راه بی اعتمادی مسدود گردد. حقوق خویشاوندی و برادری را بر قرار نمود تا ارتباط بین یکدیگر بر قرار باشد، فرق مراتب خود ساخته را از بین برد تا عزتهای رسم و رواجی باعث تنافر بین یکدیگر نشود. مساوات را بر قرار نمود تا اتحاد بر قرار بماند و بدون تکلف بتوانند در کارهای یکدیگر شرکت نمایند. سوء ظن، غیبت و سخن چینی و جستجوی عیوب دیگران را ممنوع قرار داد تا

اینکه اطمینان از یکدیگر سلب نگردد. مهمان داری و مهمان نوازی را همراه با فضائل آن بر قرار نمود تا از بین کشورها و شهرها بیگانگی بر چیده شود. خدمت به مسافرین و ابن السبیل را جاری داشت تا یک مسافر خود را قریب و آواره نداند. از بانگ زدن بر فقرا و مستمندان جلوگیری نمود تا تخم منافرت در بین امیر و قریب ریشه نگیرد. حتی موضوعی همچون هدایت که فریضهٔ شخصی هر انسان است و بدون شک هدایت یافتن کسی وابسته به هدایت دیگری نیست اما نحوهٔ خواستن فریضهٔ عینی همچون هدایت را از خدا، شریعت مطهر به انسان آموزش داد آنهم به طور دسته جمعی، الفاظ دعاهای (اجتماعی) هدایت پیامبر چنین است:

اللهم اهدنا فیمن هدیت ، و عافنا فیمن عافیت ، و تولنا فیمن تولیت ، و بارک لنا فیما اعطیت ، وقنا شر ما قضیت[1]

خلاصهٔ ترجمه این است : «ای الله ! من هدایت را تنها برای خودم نمی خواهم که فقط من هدایت شوم ودیگران در گمراهی بسر برند بلکه برای همه می خواهم و تنها برای خود خواهان عافیت نیستم که فقط من از گناهان و پلیدیها نجات یابم و دیگران غرق در این وادی باشند بلکه هدف همان مثل مشهور است که هم تنها گریستن ناپسند است و هم تنها خندیدن.»

بنابراین هدایت یافتن و یا به عبارت دیگر اسلام را قبول کردن و بر اعمال اسلامی استوار بودن، با اینکه فرض عین است اما خواستن آن به طور انفرادی کار پسندیده ای نیست بلکه با صیغه ها و الفاظ جمع و اجتماعی خواستن

۱- کنزالعمال ج۳ص ۲۸۷

آموزش داده شده تا اینکه انسان در اوقات خلوت خود از اجتماع نیز فراموش نکند و تمام برنامه های زندگی او شکل زندگی اجتماعی به خود گیرد.

. با در نظر داشتن برنامه های اجتماعی اسلام، اگر دقت فرمایید می‌توانید تمام برنامه های نظام اسلامی را همراه با حقایقشان مثل: برای خدا بودن و ایثار و ... در نماز بیابید، زیرا نماز گزار با پنج مرتبه حضور در اماکن اجتماعی، که در ضمن نماز جماعت برایش مشخص و توسط خود او انجام می پذیرد، طبیعت خود را در چهار چوب احوال زندگی عامه و اجتماعی برابر می بیند لذا برای اجتماع نیز از این احساسات خود، کار می گیرد.

هدف اینکه احساسات و جذبات به وجود آمده از نماز، همدردی با همنوع خود را در جایی قرار می‌دهد که خدمت خلق را موازی با عبادت پروردگارش می بیند و او به جای انفرادیت رنگ اجتماعیت به خود می گیرد زیرا مقصود از خلافت و امامت کبری همین خدمت خلق است تا همراه با ساختار اجتماع، هر نوع خدمت برای خلق الله، خواه مادی باشد یا معنوی، توسط امام و خلیفهٔ حق، به شکل منظمی انجام گیرد.

و واضح است که وقتی امامت صغری (نماز) کاملا مشابه امامت کبری است پس همین امامت صغری در انسان، استعداد و آمادگی خلافت کبری را به وجود می‌آورد و فقط به وسیلهٔ نماز جماعت مفاد مشترك و خصوصا احساسات زندگی اجتماعی به ظهور می پیوندد و نمونهٔ آن نماز خداوند است که حقیقت (نماز او) آن تربیت جهان است. چنانچه همان طور که نماز ربانی با جماعت ادا می گردد که تمام جهان به طور تکوینی به امامت احکم الحاکمین

به منشأ و خواست او اقتدا می کنند و تنها او را عملا به عنوان مرکز می‌دانند، همچنین این نماز انسانی نیز که به شکل جماعت صورت می گیرد، زندگی اجتماعی و مرکزیت را به وجود می‌آورد تا جماعت انسان را از نظر اینکه خلیفهٔ الهی است بر این راه رهنمون ساخته و بدین وسیله او را تحت کنترل در آورده قانون الهی را بر او جاری گرداند و از نظر تشریعی نیز او را در پیشگاه مالک الملک منقاد گرداند همچنانکه او به طور تکوینی در نزد آن ذات سر فرود آورده بود.

وهمچنانکه رحمت و شفقت الهی به وسیلهٔ نمازش که همانا تربیت جهانیان است، ممکن بود، یا به عبارت دیگر همچنانکه رحمت و شفقت خداوند ﷻ به وسیلهٔ عبادت او بر بندگان سرازیر می گردید، همچنین تربیت بنی‌آدم نیز فقط با نماز انسانهای نماز گزار می تواند ممکن باشد.

هدف اینکه آن آثاری که خداوند به وسیلهٔ نمازش بر جهان می گستراند اگر یک انسان خواسته باشد آنها را در جهان گسترش دهد فقط به وسیلهٔ نماز می تواند امکان پذیر باشد. از این واضح می گردد همچنانکه نماز از نظر عبادی، احساسات خلوت پسندانهٔ انسان را تربیت می کند که به وسیلهٔ آن اجتماعیت به وجود می‌آید همچنین از نظر رحمت و تربیت نیز دواعی جلوت پسندی او را بر انگیخته می کند که به وسیلهٔ آن نظام اجتماعیت مستحکم می گردد.

خلاصه اینکه همچنانکه وصف جامعیت نماز بیانگر تکامل آن است همچنین شان اجتماعی او مبین کاملترین خلافت الهی نیز است و همانگونه که از جامعیت و اجتماعیت نماز، حق عبادت ادا می گردد حق خلافت نیز ادا

می‌شود بلکه اگر شأن اجتماعیت در نماز نمی بود و او همه تن به عبادت رب مشغول شده و از خدمت خلق بیگانه می شد شاید آن عبادت رنگ اسلامی به خود نمی گرفت که نتیجهٔ آن همان رهبانیت و گوشه گیری بود که اسلام برای از بین بردن آن و جایگزین کردن عبادت و هدایتی که جلوت و اجتماعیت از آن به وجود آید اظهار وجود نمود. لذا او عادت و عبادت را چنان با هم آمیخت که این دو چیز متقابل با هم متحد شدند و دو پهلوی یک چیز به نظر می رسند از هر عادت، رنگ عبادت و از هر عبادت، رنگ عادت متبلور است.

بنابراین کامل ترین عبادت همچون نماز، چگونه می توانست از اصول اجتماعی بی بهره باشد و فقط انسان را در راه انفرادیت رهنمون سازد؟ بلکه در هر گوشهٔ خود اصول فطری و عجیب اجتماعیات انسانی را بر قرار نمود و برای تنظیم برنامه های خود چنان اصولی در نظر گرفته است که بزرگترین نظام اجتماعی سلطنتی جهان نیز، فقط می‌تواند طبق همان اصول اداره شود.

استخراج اصول اجتماعیات از نماز

مثلا نخستین اسوه و نمونه‌ای که نماز تقدیم نموده این است که نمازهای فرض در خانه ادا نشوند بلکه با حضور در مساجد ادا شوند یعنی برای ادای نماز نخستین چیز خارج شدن از چهار دیواری منزل است.

ترک خلوت

گویا نماز قبل از همه خلوت خانگی را از بین برده انسان را به میدان آورد و خواست تا او را در میان هجومهای جلوت مشاهده کند و راز آن در این نهفته است زمانی که انسان در چهاردیواری منزل محدود باشد نظر و تخیل و سعی و

علم او همه محدود و مقید می باشد و با ماندن او در خانه، نظرش فقط به امور منزل محدود می‌شود و هیچ رابطه ای با قوم و شهروندان نمی تواند داشته باشد بنا بر این نماز آنها را از منزلها به مساجد آورد تا وسعتهای ظاهر و باطن انسان نمایان گردد و هیچ مسلمانی تنگ دل و تنگ نظر و کم ظرفیت بار نیاید که منتهای نظر او فقط به نفس و منزلش منحصر باشد بلکه ظرفیت او را گسترش داد و از منزل بیرون آورده تا تمام اقشار و گروهها در فکر و نظر او جای داشته باشند و فقط فکر خودش و فرزندانش در دل او نباشد بلکه علاوه بر آنها به فکر قوم خود نیز باشد و نیز علم و تجربهٔ او منحصر به خود و خانواده اش نباشد بلکه در بین اجتماع بیرون شده با دیدن و شنیدن همه چیز، علم و فکر و تجربهٔ او وسیعتر گردد تا بدین وسیله عالی همت و با ظرفیت گشته و آثار نورانیت در او نمایان گردد. وقتی که این سفر کوتاه یعنی حرکت او از منزل تا مسجد این نتایج پر برکت را در پی دارد، پس واضح است که در سفر طولانی تر این آثار نورانی چقدر افزایش می‌یابد و شریعت حکیمانهٔ اسلام چگونه می توانست از این موضوع گذرا رد شود؟

او به طور تدریجی این سفر را توسعهٔ بیشتری داد و در طول هفته یک روز را به عنوان جمعه قرار داد تا تمام مسلمانان شهر از منازل خود خارج شده مسجد محل را ترک و به طرف مسجد جامع سفر کنند اگر چه نیاز به ترک محل نیز باشد و نماز گزاری که طالب اجر و پاداش است با بیان فضائل جمعه و مسجد جامع مخمور و مسرور گرداند. ولی باز هم به این اکتفا نفرمود بلکه آن سفر را توسعهٔ بیشتری داد و در تمام سال دو عید را قرار داد که مسلمانان نه تنها

از منازل و محلهٔ خود، بلکه از شهر خارج گردیده و در عیدگاه تجمع نمایند و در پایان این سفر را تو سعهٔ بیشتری بخشید که به یک منطقه محدود نگذاشت بلکه دستور داد که مسلمان (بشرط استطاعت ـ م) در تمام عمر یک مرتبه به بیت الله الحرام سفر نماید یعنی منزل محل، شهر، منطقه و حتی کشورش را ترک نماید و در کشور دیگر یعنی مسجدالحرام حاضر گردد و سپس همان را نیز گسترش داد که بعد از مسجدالحرام سفر به حرم نبوی و مسجدالاقصی بیت المقدس را نیز شامل فرمود:

لاتشدواالرحال الا الی ثلث مساجد، مسجدالحرام و مسجدالاقصی و مسجدی هذا.[1]

«سفر عبادت فقط به مساجد می تواند صورت گیرد مسجدالحرام (بیت الله)، مسجدالاقصی (بیت المقدس)، مسجد من (بیت الرسول).»

روشن است وقتی که با بیرون شدن به طرف مسجد محل، خلوت گزینی منزل را در هم شکسته، فکر و دل انسان وسیع و روشن می شود. پس آیا بیرون شدن به طرف مسجد جامع و سپس عیدگاه و بعد از آن مسجدالحرام و سپس مسجدالنبی و بعد بیت المقدس خلوت گزینی منزل شهری و کشوری را در هم نمی شکند وآیا برای انسان تنگ دلی و بی حوصلگی باقی می ماند؟

و اگر حقوق شرعی این سفر به طور کامل ادا گردد چه بسا جلوت بزرگی به انسان دست داده و فکر و دل او روشن می گردد. به هر حال نماز، مسلمان را اینگونه به طرف چنین اصولی رهنمون می سازد که منزل و حضر و سفر و

۱- مشکوة باب المساجد و مواضع الصلاة ص۶۸.

کشور و غیر کشور برای او یکسان و مساوی است و تا زمانی که از خانهٔ انفسی خویش بیرون نشود و زندگی اش را رها نکند هرگز نمی تواند حق دین، قوم و کشورش را ادا نماید پس وقتی که نخستین چیز برای ساختار اجتماعیت درهم شکستن خلوت است نماز اولین چیزی است که آنرا درهم می شکند و نخستین اساس اجتماعیت را فراهم می سازد.

قطع انفرادیت

خداوند اجتماع در مسجد را تاکید نموده و نفرموده که هر یک در مسجد حاضر شده نماز خود را به طور انفرادی برگزار نموده و برود زیرا اگر چه خلوت در هم شکسته می‌شود ولی انفرادیت باقی خواهد ماند که این یک خلوت و تنگی معنوی است و مخالف با زندگی اجتماعی است. لذا نماز اسوهٔ دیگری ارائه نمود که فریضهٔ نماز را در مسجد به شکل جماعت برگزار نماید. چنانچه به عناوین مختلفی در بارهٔ نماز جماعت تنبیه و تاکید فرموده است. چنانچه قرآن می فرماید:

واركعوا مع الراكعين [بقره ۴۳] «همراه با نماز گزاران نماز گزارید.»

این آیه جماعت و تاکید به آنرا بیان می کند خواه به عنوان سنت موکده باشد، چنانچه مذهب احناف است یا بعنوان واجب باشد. چنانچه که مذهب شوافع است و یا فرض قطعی باشد چنانچه مذهب دیگر ائمه است به هر حال، تأکید جماعت به طور قدر مشترک طبق هر مذهب از قرآن شریف ثابت می گردد چنانکه در نماز خوف نیز، اجازهٔ ترک جماعت داده نشده است بلکه مستقیما دستور قرآن است که در میدان جهاد نیز نمازتان را با جماعت برگزار

کنید، گر چه با تقسیم جماعت به دو گروه، شریعت مطهره کار را آسانتر نموده است ولی دز هر صورت باید خواند.

سپس حدیث نبوی همرا با تاکید نماز جماعت، صورتهایی برای بهتر برگزار نمودن آن ارائه داده و اسباب ترغیب آن را ذکر نمود، چنانچه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

ان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوة وحده، و صلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل، و ان کثر فهو احب الی الله[1]

«نماز یک نفر با شخص دیگر (یعنی با جماعت) بهتر است از تنها نماز خواندن، و جماعت سه نفر از جماعت دو نفر بهتر است و سپس جماعت هر چه بیشتر باشد محبوبیت آن در نزد خداوند بیشتر است.»

بنا بر همین قاعده امام ابوحنیفه (رح) برای ادای هر نماز از احادیث، همان حصه از وقت را اختیار فرمودند که باعث ازدیاد جماعت است چنانچه در هنگام نماز بامداد بجای غلس [تاریکی] اسفار [روشنایی] را ترجیح دادند زیرا در وقت روشنایی مردم بیشتر شرکت می کنند، در نماز ظهر بجای تعجیل، ابراد را اختیار فرمودند، که از این هم جماعت افزایش می یابد، و در نماز عصر بجای یک مثل، مثلین را اختیار نمودند تا هر شخص تنبل هم بتواند به جماعت شرکت نماید، و از طرفی اگر در نماز عشاء بجای تاخیر تعجیل را اختیار فرمودند، درآن نیز هدف تکثیر جماعت مورد نظر بوده است تا مردم قبل از خواب به راحتی نمازشان را ادا نمایند و در رابطه با نماز مغرب، گر چه عملا در

۱- مشکوة باب الجماعة ص۹۶

رابطه با آن تاخیر ننموده اند ولی جهت توسعهٔ وقت آن، چنان تفسیری از احادیث را اختیار نمودند که وقت مغرب تا غروب شفق بود و بجای شفق احمر، شفق ابیض را مراد گرفتند تا مقداری وقت وسیعتر گردد و مردم بیشتر شرکت نمایند زیرا که شفق احمر بعد از شفق ابیض غروب می کند.

هدف اینکه از نظر احناف، جهت ازدیاد جماعت، در هر نماز، غیر از مغرب، تاخیر مستحب است، زیرا درعبادت هر چه اجتماع بیشتر باشد اجر و ثواب آن بیشتر است.

سپس در نصوص شرعیه به عناوین مختلف و با روشهای موثری اهمیت جماعت و فضیلت آن را بیان نموده و ترک آن را مذمت نموده است. چنانچه در جایی فرمود:

«جماعت از سنن هدی است اگر جماعت را ترک کنید و به منزل نماز خوانید منافق خواهید شد»

وگاهی پیامبر ﷺ می فرمود:

«اگر رعایت حال زنان و کودکان نمی بود، نماز عشاء را برگزار کرده به چند نوجوان دستور می‌دادم که منازل آنهایی که به جماعت حاضر نمی‌شوند آتش بزنم.»

چه بسا که برای افراد نابینا اجازهٔ ترک جماعت داده نشده است. سپس در جایی فرمود:

«اگر در یک روستا یا جنگل که فقط سه نفر باشند نمازشان را با جماعت ادا نکنند، یقینا شیطان بر آنها مسلط می شود.»

و در جایی دیگر فرمود:

«فقط تمام عبادات انسان در زیر سایهٔ جماعت می تواند ارزش داشته باشد زیرا گوسفندی که از گله جدا می شود گرگ او را می رباید و گوسفندی که در جمع گوسفندان باشد گرگ جرات حمله به او را ندارد.»

به هر حال به وسیلهٔ نماز جماعت، امت را از تفرق کلمه و تشتت نجات داده و تأکید زیادی بر وحدت کلمه شده است و به طور واضح از نماز اصول اجتماعیت عامه به دست آمد و در نتیجه این مطلب مشخص شد که طبق این اصول، وقتی که امری همچون عبادت، که از لحاظ نوعیت خود مقتضی خلوت است جلوت را به وجود آورد، سپس طبق این اصول در اموری که مربوط به جلوت [اجتماع] است شریعت چگونه سکوت می کند؟

چنانچه بنده مثالهای متعددی در رابطه با زندگی اجتماعی عرض نمودم که طبیعت خود به خود بطرف نماز جماعت متمایل می‌شود و اجتماعیت عامه به ظهور می پیوندد. سپس نماز با جماعت، در شبانه روزی پنج مرتبه عملا به ما اعلان می کند که همچنانکه شما خدا را در خانه اش (مسجد) یاد می کنید در این خانهٔ بزرگ خدا (دنیا) نیز خدا را یاد کنید. یعنی زندگی اجتماعی اختیار کرده و انفرادیت و تنهایی را ترک کنید. زیرا خیر و برکت، قوت و نصرت، زندگی شیرین، وحدت کلمه و سپس فضیلت و برتری ملی، فقط در زندگی اجتماعی است. اگر اجتماعیت در بین قوم وجود نداشته باشد آن قوم هیچ فضیلت و برتری ندارد. پس نماز با جماعت زندگی تمام مردم را به طرف اجتماعیت رهنمون می‌سازد و به وسیلهٔ آن انسان به فعالیت عادت می کند زیرا

شبانه روزی پنج مرتبه با حضور در مساجد وقتی که چشمها روبروی هم قرار گیرند از یکدیگر اثر می گیرند و همدیگر را پاس می‌دارند که اثرات آن همان تعاون وهمکاری با یکدیگر است و واضح است که ملاك تمدن بر همین تعاون و همیاری است بجای اینکه باعث آزار و اذیت یکدیگر بشوند باعث راحت و معاونت یکدیگر گردند و در تمام شعبه های زندگی: تجارت، کشاورزی، کارمندی، حرفه و صنعت، یاور و دست و بازوی یکدیگر قرار گیرند و وقتی که به وسیلهٔ نماز این روح متمدن، ارتباط و همکاری، که اساس تمدن و ... است به وجود آید اصول اجتماعی کاملا رو به توسعه می‌رود.

معیار اجتماعیت در نماز جماعت

اکنون بر این جنبهٔ نماز دقت کنید که برای نمازگزار هرگز این شرط نیست که حتما اهل همان محله ای باشد که مسجد نبوی درآن است، بلکه هر مسلمان از هر کجا باشد با تمام حقوق می تواند به جماعت شرکت نماید و این هم شرط نیست که فردی از اقوام متولی مسجد باشد بلکه هر کس، از هر قوم و ملتی که باشد به طور کامل حق دارد که در نماز جماعت شرکت نماید و شرط نیست که نمازگزاران مسجد از یک نسل باشند بلکه هر نسل می‌تواند دوشادوش نسل دیگر به جماعت شرکت کند. گویا در هر شبانه روز نماز اعلان می کند ملاك واقعی در اجتماعیت بین مسلمانها وطن، قومیت، نسل، رنگ، خون وخویشاوندی نیست بلکه فقط اسلامیت است. شیرازه و اساس ملت مسلمان مذهب است نه وطن و نسل، که امروزباعث مشکلات فراوانی برای ملی گرایان شرق و غرب (از نظر عصبیت) شده و تا حد جنگ و جدال گسترش یافته است.

اگر معیار اجتماعیت قوم مسلمان وطن یا نسل می بود اسلام نه از حجاز پا فراتر می گذاشت و نه از اعراب به اقوام دیگر تجاوز می نمود و اگر مسلمانان در کشورهای مختلف پراکنده می بودند و اسلام کوشش می نمود که آنها را با رشتهٔ خون یا وطن جمع آوری و متحد نماید، آن وقت اسلام به عنوان دین یا مذهب یاد نمی شد بلکه آن یک نهضت قومی بود که مقصد آن نسل و وطن و اتحاد، فوقیت و برتری قوم خودش مد نظر می بود و با للهیت و دیانت عامه هیچ ارتباطی نداشت. پس نماز همراه با اجتماعیت، معیار اجتماعیت را نیز به ما آموزش داد که نسل و وطن نیست بلکه فقط دین است و نیز اسلام نهضت رسمی و ملی نیست بلکه یک مذهب خدایی است که بر هر نسل و هر وطن سایه افکنده است و همین سبب است که وقتی اجتماع مسلمانها بر معیار مذهب قرار داشت اگر اجتماعیت آنها پراکنده و گروه گروه شد بر مبنای مذهب بود زیرا به طور فطری هر جماعتی که به نام مذهب صورت می گیرد با همان نام نیز از هم می پاشد.

و اگر در بین مسلمانان به وسیلهٔ اسلام و دین وحدت و اجتماعیت کم نظیری به وجود آمده بود درآن فرقه های مذهبی دیگری نیز به وجودآمده بود. یعنی نخست عقاید مذهبی خراب شد که به وسیلهٔ آن در بین قوم اختلاف آشکار گردید و از نظر عقاید گروه گروه شدند یعنی همچنانکه در بین آنها وحدت وجود داشت، تفرقه نیز به وجود آمد. چنانچه اگر در حدیث از هفتاد و سه گروه خبر داده شده است بنا بر اختلاف عقاید خبر داده شده است که بدون شک آنها عقاید مذهبی هستند زیرا از هفتاد و سه فرقه یکی بهشتی و دیگران

ناری و جهنمی فرموده شده است و واضح است که نجات و هلاک اخروی به وسیلهٔ حسن و قبح عقاید مذهبی امکان پذیر است نه به خاطر خیالات معاشرتی و اجتماعی و روش ادارهٔ شهری و .... که اینها فی نفسه دین و دیانات نیستند بلکه فقط مقامات و وسایل شوکت دین هستند که همراه با دخالت نیت می‌توانند دین قرار گیرند ورنه فقط دنیای خالص خواهند بود. برای همین در هنگام تقسیم دیانات و معاشرات و معاملات، دیانات ضد و مد مقابل معاملات و معاشرت قرار گرفته است[1] که این دلیل بر تغایر و تضاد بین آنهاست. پس وقتی که معیار فرقه بندی مسلمانها به نص حدیث از جملهٔ دیانات ثابت شد، واضح است که این ملت از نظر دین، قومی هستند که اجتماع و افتراق آنها به معیار دین خواهد بود.

خلاصه اینکه آن وحدت و اجتماعیتی که مد نظر ملت مسلمان است از نظر دینی و اسلامی است، از این توضیح این مسئله نیز حل می شود که بنا بر آن اصولی که قبلا ذکر گردید وقتی فرقه بندیها در بین مسلمانان امروزی از نظر سیاسی و فرهنگی صورت می گیرد خود به خود واضح می گردد که معیار وحدت امروزه عوض شده است. امروز آنها دوست دارند متحد شوند ولی بنا بر مقاصد سیاسی عصری (نه معیار مقاصد دینی) یعنی امروز آن معیار سست و مضمحل گردیده است زیرا که تفرقهٔ کنونی آنها سیاسی است لذا آن بدین معناست که آنها نیز امروز وحدت سیاسی می خواهند آن هم آن طور سیاست مرسومی که در بین اقوام رواج دارد نه آن طور سیاستی که بر خواسته از دیانت

۱- یعنی دیانات جزء معاملات و معاشرات نیست ـ م.

اسلامی و خالص سیاست الهی باشد که نتیجه اش این خواهد بود که ترویج اخلاق و قانون خدایی و رهانیدن بنی‌آدم را از دساتیر ظلمانی انسانی است و واضح است که این تفکر از نظر اسلام بقدری اسفناک است که باعث شده است اجتماعیت از بین امت برای قرنها مضمحل و بلکه رخت بر بندد و مدتهای مدیدی است که این ملت را تفرق و اختلاف کلمه احاطه نموده که امروز نیز شاهد آن هستیم. ولی آنقدر فرق است که قبلا انتشار و تفرق بنا بر مذهب و دین بود یعنی هر زمان که جمع می شدند اجتماع شان بر اساس دین صورت می گرفت اما انتشار امروز بر معیار ملکی، فرهنگی، اقتصادی و سیاست عصری می‌باشد که آن بدین معناست که معیار قومیت و اجتماعیت شان دینی نیست بلکه به طور کامل دنیا دخیل است گویا قبلا آفات بر امور دنیوی ایشان وارد می‌شد و دینشان محفوظ بود ولی امروز نخست بر دینشان وارد می شود و دنیایشان محفوظ است که یقینا این بسیار تاسف آور است.

هدف من هرگز این نیست که مردم را از شرکت در امور سیاسی و اجتماعی باز دارم و همچنانکه واضح است موضوع بحث من در رابطه با اجتماعیت است و از نظر من وجود چنین افرادی در بین ملت بسیار ضروری است که از شعور سیاسی برخوردار باشند، نه تنها سیاست شرعی بلکه در سیاست عصری نیز ید طولایی داشته باشد و نیز لازم می دانم افرادی باشند که در امور سیاسی ماهر باشند، تا هر اقدام سیاسی شخص مسلمان زیر نظر هدایات شرع انجام گیرد و با حضور در میدان سیاست دامن اسوه های سلف را نیز از دست ندهند تا در ذهن او اهمیت دین ودیانت باقی بماند که مقصود اصلی همان است و دیگر

اینکه معیار اجتماعیت ایشان تنها سیاست، آنهم سیاست عصری نباشد که نام دیگر آن مکر، فریب و هوسرانی باشد بلکه معیار اجتماعیت او همان باشد که اجتماعیت و شیرازه بندی قرون اولی بوده است که روح اجتماعیت آنها بنا بر اخلاص و دیانت و خدا خواهی بود لذا هدف من از این تنقید از بین بردن احساسات سیاسی نبود بلکه باز داشتن از سیاستهای بی رویه و بی اصول بوده است.

به هر حال، بنده این را عرض می نمودم که امروز معیار اجتماعیت مسلمانها عوض شده است یعنی به جای دین، دنیا و به جای حظوظ آخرت، بهره‌های دنیوی معیار قرار گرفته است که به وسیلهٔ آنها مردم شکار مهالك و فتنه ها می‌شوند و آفات وحشتناکی در دنیا به ظهور می پیوندد و نیازی نیست که برای فهماندن معیار اجتماعیت صحیح مسلمانها، از جای دیگری مثال بیاوریم فقط توجه کردن در قواعد نماز جماعت کافی است و الآن هم مختصرا روش تصحیح فکر آنست که همراه با خواندن نماز به طرف ترکیب و هیئت نماز توجه کنیم ودقت کنیم که ما را به کدام جهت سوق می دهد تا همان را در زندگی اجتماعی خود اختیار نماییم.

اجتماعیت و نوع و معیار آن

مهمترین حصهٔ بنیادین نماز جماعت آن است که هر کس وارد مسجد شود، حق شرکت در نماز جماعت را دارا می باشد خواه مقیم هر کشوری باشد خواه از نظر سیاسی و اقتصادی دارای هر مقامی باشد بلکه شرط این است که مسلمان باشد با این صورت حال به وسیلهٔ نماز، اجتماعیت و معیار اجتماعیت هر دو

واضح گردید که هیچ تعلقی به نسل و رنگ و وطن ندارد بلکه ملاک اسلامیت است و همراه با آن اگر در خود نماز دقت کنیم نوعیت اجتماعیت نیز واضح می گردد و روشن است که اجتماع نماز، به معنای جمع شدن و شلوغ کردن نیست بلکه یک اجتماع با نظم و انضباط خاصی مراد است وگرنه قبل از برگزاری نماز جماعت در مسجد، اجتماع صورت می گیرد ولی آنرا جماعت نمی گویند تا زمانی که با هیئت و نظم خاص خودش برگزار نگردد و نخستین رکن این نظم که مربوط به هیئت ظاهری نماز است اصطفاف و صف بندی است ـ همچنانکه ملائکه صف بندی می کنند ـ تا که در بین مجمع نظم و ترتیب بر قرار گردیده و صورت یکسانی نمایان شود وگرنه بدون آن، نظم جمیت بر قرار نمی‌شود چنانچه این حقیقت در حدیث نبوی با تفصیل بیان شده است که آنرا مسلم از حضرت جابربن سمره روایت نموده است.

خرج رسول الله ﷺ و سلم، فرآنا حلقا، فقال ما لی اراکم عزین، ثم خرج علینا فقال الا تصفون کما تصف الملائکة عند ربها، قلنا یا رسول الله ﷺ و کیف تصف الملائکة عند ربها، قال یتمون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف[1]

«رسول الله ﷺ بمسجد تشریف آوردند ما را حلقه زنان مشاهده فرموده و گفتند: «چه شده است که شما را منتشر و پراکنده می بینم چرا صف نمی بندید همچنانکه ملائکه در نزد پروردگارشان صف می بندند؟» عرض نمودیم ای رسول خدا ﷺ فرشتگان چگونه در نزد پروردگارشان صف می بندند؟ فرمودند: «نخست صف اول را کامل کرده وسپس متصل بهم ایستادن را رعایت می کنند.»

۱- مشکوۀ باب تسویۀ الصف ص۹۸

از این حدیث واضح گردید که نخست آن حضرت ﷺ ملامت و سر زنش فرمودند که چرا متفرق نشسته اید که این خود علامت آن است که دوست ندارید با هم بنشینید، گویا حکم فرمودند که با هم بنشینید. سپس فرمودند تنها جمع شدن و با هم نشستن کافی نیست بلکه در اجتماع خود نظم و ترتیب را به وجود آورید یعنی صف بندی کنید و صف بندی تنها کافی نیست بلکه صفها را نیز کامل کنید تا زمانی که صف اول کامل نشود صف دیگر را نبندید که این باعث بی نظمی و بد شکلی می‌شود. سپس اینکه تمام صفها را با این شکل کامل کردن تنها کافی نیست تا زمانی که به هم متصل نایستید که یک ذره هم خلا باقی نماند که این منافی نظم جماعت است. بعد از همهٔ این آداب اجتماعیت، تنها اجتماعیت کافی نیست تا زمانی که قید «عند ربها» یافته نشود یعنی تا زمانی که به نیت حضور قلب و خشوع باطن در پیشگاه خداوند حاضر نگردید و الا بدون اینها تمام این اجتماع و نظم و ترتیب شما یک چیز رسمی خواهد بود که از حقیقت به دور است. آیا برای بر قراری نظام ملت، غیر از بین بردن صورت تفریق و بر قرار داشتن صورت وحدت و رعایت نظم و ترتیب صفوف را تدریجا کامل نمودن و تواصل و اتصال را بوجود آوردن و در تمام این امور از خدا خواهی و فروتنی کار گرفتن، راه چاره ای دیگر وجود دارد که ساختمان حیات اجتماعی بر آن استوار گردد؟ هر گز نه.

بنا براین نماز با جماعت در مسجد هر روز اجزای ملت را چنان با اصول و با نظام می گرداند که با اطلاع از آن اصول اگر ملت خواسته باشند نظام اسلامی را بر تمام کشور اجرا کنند. به آسانی برایشان امکان پذیر خواهد بود زیرا از تبدیل

اعمال تبدیلی بر اصول لازم نمی‌آید و گرنه اصول، اصول باقی نمی ماند. لذا این اصول در مسجد، نماز جماعت برقرار می دارد و در بیرون، ملت را به طور کامل سازماندهی و منظم می گرداند که به وسیلهٔ آن نقشهٔ حیات اجتماعی خود به خود در ملت نمودار می گردد. لذا طبق این اصول گویا نماز ما را عملاً هدایت می کند که به همان شکلی که در مسجد آمده و نمازتان را انجام می‌دهید آنرا در منازل و در ممالك خود نیز پیاده کنید. زندگی خانوادگی، شهری و کشوری شما همانند نماز باید منظم و روی یک خط قرار داشته باشد. همچنانکه در آن به طور فشرده ایستاده هستید و هیچ فاصله ای در بین شما وجود ندارد، باید اصول اجتماعیت بر قرار داشته باشید و از تفرق کلمه به دور بوده و گروهك بازی نکنید بلکه تمام مسلمانان ید واحد و همانند یك جسد باشند و این جسد ملی اگر چه دارای اعضای مختلفی است ولی روح آن یکی است و برای این وحدت یا تشکل ملت واحده، اجتماع و یا حد اکثر اتفاق بر یك نقطهٔ نظر و یا یك حزب قرار گرفتن کافی نیست تا زمانی که طبق اصول نماز حرکت نکنید و با افکار متحد تحت یك نظم و انضباط خاصی حرکت نکنید تمام ملت همچون صف نماز همانند دیوار آهنین ایستاده باشند تا بینندگان کوچکترین فتور و خللی مشاهده نکنند. سپس صفوف نماز همانند خط آهنین در جماعت مسلمانان از استقامت برخوردار باشد یعنی در قلوب زیغی نباشد و در دیدگاهها تضاد و تصادم وجود نداشته باشد. مقاصد همه یکی و قلب همه متوجه یك خط باشد آنهم در خط خود، سپس همراه با آن همانند نماز که با قید « عند ربها » برگزار می گردید در این حیات اجتماعی نیز شعار

مسلمانان رجوع و انابت الی الله و اخلاص و خدا خواهی باشد. یعنی هر چه انجام می‌دهند به خاطر خدا و آخرت باشد و نفس و دنیا هیچ سهمی در آن نداشته باشد هدف اینکه در این موضوع نیز قید « عند ربها » متبلور باشد.

نماز و مرکزیت

از طرفی نماز افراد منتشر و پراکنده را جمع آوری کرد و روشی را اختیار نمود که پیشا پیش تمام افراد یکی را به عنوان امام انتخاب نمود و تمام جماعت را به اختیار او سپرد که از آن اصول امن و اطمینان بر آورد می شود. بدین معنا که قوام نظم جماعت با وجود تمام این شرایط و حدود و قیود مذکوره بر قرار نخواهد ماند تا زمانی که این جماعت از شیرازه بندی و معیار وحدتی برخوردار نباشد، صف بندی و یکسانی صفوف و اتصال آنها زمانی به وجود خواهد آمد که قدرتی برتر آن را بر سر کار آورده و راههای تشتت و افتراق را مسدود نماید. زیرا اصول هر چقدر معقول باشند تا زمانی که آن اصول از مدیریت صحیح برخوردار نباشد، کافی نخواهد بود. بنا بر این نیرویی که باعث این صف بندی و تشکیلات و باعث نظم صوری و بر پایی اجتماع می‌شود، امام است اگر امام نباشد جماعتی نخواهد بود هر چند با روش زیبایی بر گزار گردد زیرا همهٔ آنها عامل اند و اداره کننده و مجری فقط امام است چنانچه فقها می‌نویسند که صف بندی برای اقامهٔ جماعت زمانی باید صورت گیرد که امام در محراب حاضر شود و الا بدون امام، اقدام به جماعت نمودن ـ با وجود آن همه افراد ـ انفرادی خواهد بود.

اکنون بدانید اصولی که برای نصب امام در امامت صغری ضروری بود، کاملا همان اصول در امامت کبری نیز لازم است گویا نماز هدایت نمود که جماعت مسلمان هر چقدر با نظم و زیبایی انجام گیرد، نمی توان جماعت گفت تا زمانی که برای آن امیر یا امامی انتخاب شود که همه را بر یک صف متحد گرداند و همهٔ آنها را زیر نظر و تحت کنترل داشته باشد. همچنین بدون امام نه تنها نظم جماعتی نخواهد بود بلکه ارتباط بین یکدیگر که روح نظم است، بر قرار نخواهد ماند. زیرا این یک اصل فطری است که همچنانکه چند نفر مشترکا به یک چیز مرتبط می باشند، در بین خود نیز ارتباط دارند یا همچنانکه پدر با فرزندانش محبت دارد همچنین برادران نیز در بین همدیگر محبت و اخوت را بر قرار می‌دارند یا همچنانکه چند قبیله با اینکه به یک جد وابسته هستند در بین خود نیز تعلقات و ارتباطات نسلی دارند، گر چه تفاوت ارتباط به وسیلهٔ قرب و بعد وجود خواهد داشت که شرکای قریب نسبت به شرکای بعید ارتباطشان بیشتر خواهد بود، ولی نفس رابطه فطری است. همچنین در موضوعات معنوی نیز این اصول فطری با استحکام بیشتر کار فرما می‌باشد. چنانچه چند شاگرد که با یک استاد رابطه دارند در بین یکدیگر نیز ارتباط دارند زیرا استاد اصل معنوی آنها است چند مرید با اینکه با مرشد و پیرشان محبت و ارتباط دارند در بین یکدیگر نیز ارتباط دارند زیرا مرشد اصل معنوی آنها است همچنین امام نیز اصل نماز تمام نماز گزاران است.

بنابراین اصل لازم است نمازگزاران هم با امام و به وسیلهٔ امام در بین یکدیگر رابطهٔ مخلصانه و اتحاد بر قرار داشته باشند به شرطیکه امام و مقتدی از

شرایط شرعی به طور کامل برخوردار باشند زیرا امام اصل نماز مقتدیها است گویا اصل نماز اوست و در ضمن، نماز مقتدیها نیز ادا می‌شود.

به همین سبب در حدیث آمده است:

الامام ضامن[1] «امام (در رابطه با جماعت) ضامن است.»

بنا براین امام، ضامن و مقتدی مضمون است که در پناه امام، نماز مقتدیها نیز ادا می شود و اصول امامت که در امامت صغری بیان گردید بعینه روح امامت کبری نیز هست و در آن نیز مؤثر و کار آمد است. امام المسلمین یا امیر المؤمنین یک اصل کلی برای تمام مسلمانان است و همانند یک مربی و پدر شفیق است که مسئول تربیت علمی، دینی، سیاسی و اخلاقی او و مدارج روح و روان اوست زیرا او خلیفهٔ الهی و خلیفهٔ رسول اوست پیامبر ﷺ دربارهٔ خودشان فرمودند:

انا لکم بمنزلة الوالد[2] «من برایتان بمنزلهٔ پدر (معنوی) می باشم.»

بنابراین لازم است که تمام مسلمانان مشرق و مغرب با امام عامه مرتبط باشند. تا بتوانند به همان اندازه با همدیگر نیز مرتبط باشند به شرطی که امیر نیز از آن شرایطی که شریعت برایش تعیین نموده است برخوردار باشد و رعایا نیز بنابر تربیت او به همان راهی بروند که شریعت برایشان طرح نموده است. چنانچه بر همین مبنا شریعت از آن طور امیر و رعایایی اعلان بیزاری نموده است که با هم ارتباط نداشته باشند و این زمانی خواهد بود که امیر و رعایا هر

۱- کنزالعمال ج۳ص ۳۸۲

۲- کنز العمال ج۲ ص۱۰۴

دو از اوصاف مقررهٔ شریعت برخوردار باشند، پیامبر ﷺ فرمودند:

خیار ائمتکم الذین تحبونهم و یحبونکم و تصلون علیهم و یصلون علیکم، و شرار ائمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم و تلعونهم و یلعونکم، قال قلنا یا رسول الله، افلا ننابذهم، قال الا ما اقاموا فیکم الصلوة الا من ولی علیه من وال فرآه یاتی شیئ من معصیة الله فلیکره ما یاتی من معصیةالله و لا ینزعن یدا من طاعته.[1]

«بهترین امرای شما کسانی هستند که شما با آنها محبت داشته باشید و آنها با شما، شما آنها را به نیکی یاد کنید و آنها شما را، و بدترین امرای شما کسانی هستند که شما با آنها بغض و عداوت داشته باشید و آنها با شما، شما بر آنها لعنت کنید و آنها بر شما، ما عرض کردیم ای رسول خدا! آیا آنها را رها کنیم؟ فرمودند: نه، تا زمانی که او در بین شما نماز را بر قرار داشته باشند. ای مردم آگاه باشید کسی که بر دیگران امیر قرار داده شود و مردم او را در معصیتی مشاهده کنند، کارش را ناپسند بدانند ولی از اطاعت او سرپیچی نکنند.»

از این حدیث همچنانکه شرایط امام واضح گردید که باید با رعایای خود شفیق و مهربان باشد یعنی به اخلاق ربانی آراسته باشد و خلافکار و معصیت کار نباشد، وظایف رعایا نیز واضح گردید که در هر حال محب امیر و با اخلاق بوده و برای اطاعت اوامر او آماده باشند و اگر گاهی حرکات نامناسبی از او مشاهده نمودند از اطاعت او منحرف نشوند تا زمانی که اقامهٔ دین را انجام می‌دهد که بزرگترین علامتش این است که او همراه با رعایا نماز را بر پای می‌دارد، لذا اصولی که نماز در امامت خود به ما آموزش می‌دهد تمام آن

۱- کنزالعمال ج۲ص۱۰۴

اصول در امامت کبری نیز لازم است یعنی بر امیر لازم است که با اخلاق و متواضع و همراه با آن محافظ مهمات دین نیز باشد.

سپس نماز جنبهٔ دیگری را در رابطه با شرایط امامت مورد بررسی قرار می‌دهد و آن اینکه باید امام جماعت از نمازگزاران تا حدودی از برتری خصوصی‌تری برخوردار باشد تا نمازگزاران از اقتدا کردن به امام، احساس عار نکنند. به همین سبب در حدیثی آمده است:

یؤم القوم اقراهم بکتاب الله ، فان کانوا فی القرائة سواء ، فاعلمهم بالسنة ، فان کانوا فی السنة سواء، فاقدمهم هجرة، فان کانوا فی الهجرة سواء ، فاقدمهم سنا.[1]

«کسی برای مردم امامت دهد که بیش از همه به تجوید قرآن ماهر باشد. اگر در این مورد با هم برابر بودند کسی که از همه عالم به سنت است امامت دهد. و اگر در این نیز با هم برابر بودند کسی که قبل از همه هجرت کرده است، امامت دهد و اگر در این مورد نیز با هم برابر بودند کسی امامت دهد که از نظر سن از همه بزرگتر باشد.»

سپس در رابطه با همین اصول فقها می نویسند اگر از نظر سن با هم برابر بودند، برتری با کسی است که در نسب خود از همه اعلا باشد و اگر در نسب نیز با هم برابر بودند کسی که از نظر حسن و جمال از همه زیبا تر است، امامت دهد.

از این اصول واضح گردید که باید در امام چنان فضیلت و خصوصیتی وجود داشته باشد که مقتدی او را از خود برتر بداند و نتواند از اقتدای به او

۱- مشکوة باب الامامهٔ ص۱۰۰

گریزی داشته باشد. البته با وجود تمام این راهکارها، اگر کسی به زور جهت اقامهٔ نماز در محراب ایستاد باوجودی که هیچ گونه خصوصیت و فضیلتی در او وجود ندارد حتی در او علامات فسق و فجور نیز یافت می شود، نمی‌توانیم دستور دهیم که جماعت را رها کنند یا دستش را گرفته از آنجا دور کنند تا زمانی که به دنبال تخریب نماز نباشد. زیرا که در این احتمال بروز فتنه است و فتنه از قتل شدیدتر و امر قابل برداشتی نیست البته اگر احتمال فتنه نباشد بدون شک او را باید تعویض نمود.

اگر دقت کرده باشید روح حیات اجتماعی بر همین اصول مضمر است و بدون آن هیچ نظمی در برنامهٔ زندگی سیاسی و کشوری بر قرار نخواهد شد یعنی در رابطه با امامت کبری نیز باید در امیر اوصاف و فضایل خاصی وجود داشته باشد تا مردم در مقابل او سر اطاعت فرود آورند. قرآن دو نوع جامع در رابطه با فضایل خصوصی آن بیان نموده است که امیر باید از خصوصیات و وجاهت ظاهری و باطنی یا از نظر صحت و قوت جسمانی و علم و معرفت روحانی نیز برخوردار باشد. چنانچه در رابطه با حضرت طالوت عليه السلام فرموده است وقتی که پادشاه بنی اسرائیل قرار داده شد بعد از «و زاده بسطة فی العلم والجسم۱» این جمله نیز در رابطه با او فرموده شد « والله یؤتی ملکه من یشاء»۲

از این واضح می گردد که نفس امارت و ملوکیت از برسر اقتدار آمدن هر پادشاهی قابل اعتبار خواهد بود البته امارت مطلوب و پسندیده همان است که

۱- و خداوند در علم و جسم به او فزونی داد.[بقره ۲۴۷]

۲- خدا به هر کس بخواهد ملکش را می دهد. [بقره ۲۴۷]

امیر با شرایط منصوصهٔ خاص خودش بر تخت شاهی جلوه گر باشد که توضیحات آن در احادیث وکتب فقه مذکور است و در این رابطه مسلمانان را متوجه نموده است که اگر کسی قصدا شخص غیر اصلح را برای امارت انتخاب نمود بدون شک به خدا و رسول او خیانت نموده است.

به هر حال اصول کلی همان است که یک شخص اصلح امام قرار داده شود. خواه برای امر نماز باشد یا غیر نماز، امامت صغری باشد یا امامت کبری، اما اگر کسی بر خلاف این اصول با زور و زبر دستی منصب امارت را اشغال نمود بر کنار نمودن او جایز نیست زیرا آن احتمال فتنه و تخریب اجتماعیت را بدنبال دارد.

سپس نماز این جنبه را مورد بررسی قرار می دهد که در نماز به امام اقتدا کرده و با سمع و طاعت از او پیروی کنید زیرا اطاعت او فرض است و هر کس اندکی از اطاعت امام سر پیچی کند، نمازش قبول نخواهد شد. گویا این عبادت روزمرهٔ زندگی رایگان خواهد بود و زمانی از اطاعت او سرپیچی جایز است که از نظر فکری و عملی به دنبال تخریب نماز باشد و واضح است که انحراف از این اصول در زندگی اجتماعی جایز نمی باشد زیرا اطاعت، او اطاعت از حق و واجب است. ارشاد نبوی است.

ومن اطاع امیری فقد اطاعنی، و من عصی امیری فقد عصانی.[مسلم باب وجوب طاعة الامراءص۱۲۴]

«کسی که امیر مرا اطاعت نمود گویا از من اطاعت نموده است و کسی که از امیر من سرپیچی کند از دستورات من سرپیچی نموده است.»

البته انصراف از اطاعت امیر زمانی جایز و بلکه واجب است که مرتکب کفر صریح و به دنبال تخریب اسلام باشد که در این صورت طبق این اصول با او رفتار خواهد شد.

لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق[1]

«در معصیت و نافرمانی خالق از هیچ مخلوقی اطاعت جایز نیست.»

و علتش هم واضح است که هدف اصلی از نصب امام شوکت دین و اقامهٔ حدودالله است وقتی که آن مقصد بر آورده نشد وجود امام بدون معنا خواهد بود. لذا عزل امام مخرب دین ، واجب خواهد بود در غیر این صورت در هر حالت اطاعت از او واجب است. چنانچه احادیث زیادی در این مورد آمده است و در احادیث زیادی نیز وارد شده است که در هنگام بروز فتنه و اختلاف و نزاع از امیر حمایت شود به اوخیانت نکنید و به دنبال تخریب نظام سرانجام گرفتهٔ مسلمانان مباشید البته در رابطه با نظام کفری به هر حال باید به دنبال بر انداختن آن بود زیرا که آن برای جامعه شریعت همانند مرض است و مرض باید ازاله شود و نباید آنرا توسعه و گسترش داد .

به هر حال جماعت بدون مرکزیت سرانجامی نخواهد داشت و مرکزیت بدون انتخاب و نصب امام و امیر ناممکن است و تمام این اصول برآمده از نماز است.

سپس نماز جنبهٔ دیگری را مورد بررسی قرار می دهد و آن اینکه از امام جماعت در نماز به حدی اطاعت شود که بر ندای او هزاران نفر جماعت رکوع

۱- کنزالعمال ج۲ص ۱۲۱

کنند و هر آنچه او انجام دهد همه آنرا تکرار نمایند و هـر آنچـه کـه او بگویـد همه آنرا بگویند.

انما جعل الامام لیؤتم به، فاذا رکع فارکعوا، و اذا سجد فاسجدوا، و اذا قـال غیر المغضوب علیهم ولاالضالین، فقولوا آمین[1].

«امام بدین سبب انتخاب گردیده است که به او اقتدا شود زمانی که رکوع نمود شـما نیـز رکوع کنید زمانی که سجده نمود شما هم سجده کنید و زمانی که او « غیرالمغضوب علـیهم ولاالضالین » گفت، آمین بگویید.»

هدف اینکه با یک اشارهٔ او صدها گردن خم شود و با یک حرکت بـدن او هزاران بدن به حرکت در آینـد و هـیچ یـک از نمـاز گـزاران قـدرت نـدارد از اطاعت امام سرپیچی کند و الا نمازش ادا نخواهد شد. ولی با وجودی کـه امـام مقتدا است ولی به قـدری از اسـتبداد دور و بـر حـذر گردیـده اسـت کـه گویـا خودش ملزم به اطاعت است. چنانچه همان جماعتی که با یک اشارهٔ او سرفرود می آورند اگر در رکنی از امام اشتباهی صورت گرفـت، بـرای افـراد جماعـت هرگز جایز نخواهد بود که بر آن اشتباه سکوت کنند بلکه بر آنها فـرض اسـت که امام را بر اشتباهش متوجه کنند. مثلا اگر از امام در قرائت اشـتباهی صـورت گرفت نمازگزاران او را فتحه دهند و اگر در ارکان و افعال نماز اشتباه یا سهوی انجام داد با لفظ سبحان الله او را متوجه نمایند. حتی اگر نماز گزاران زن بودنـد آنها نیز از اصلاح امام فرو گزار نکنند و او را با یک سوت یا کف زدن متوجـه کنند. زیرا صدای زن عورت است و بر امام نیز فرض است، که بر گفته‌های قـوم

۱- مشکوة باب ما علی الامام. ص۱۰۱

توجه کند و بر خطای خود اعتراف نموده و وارد عمل شود و سجدهٔ سهو انجام دهد و به دنبال جبران آن باشد.

از آن توضیح این اصول استنباط گردید که استقلال امام باید به قدری باشد که تمام صفوف با یک اشارهٔ او به رکوع روند ولی وقار و عزت مردم نیز به طوری رعایت گردد که با مشاهده نمودن سهوی از امام، از اعتراض شانه خالی نکنند. زیرا امارت و امامت یکی از امانتهای خود قوم هستند که در نزد آنها (امیر و امام) به ودیعت گذاشته شده است و این سرمایه و ملک شخصی او نیست که کسی حق اعتراض نداشته باشد. نماز با بیان این اصول ملت را متنبه نمود که نظام جماعت کبری و ملت مسلمه با همین اصول دنبال می‌شود که با یک اشارهٔ امام و امیر، امت به حرکت در می‌آیند و برای هیچ کس جایز نیست که از اطاعت او انحراف ورزد.

ان امر علیکم عبد مجدع یقومکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا[1].

«اگر غلام دست و پا بریده ای به عنوان امیر انتخاب گردید از او اطاعت کنید»

بنابراین کسی حق ندارد در مرجعیت و مرکزیت امیر جماعت خلل وارد کند چنانچه ارشاد نبوی است:

من اتاکم وامرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه[2].

۱- مسلم ص۱۲۵

۲- مسلم باب من فرق امرالمسلمین ج۲ص۱۲۸

«وقتی که بر امارت فردی اتفاق نمودید اگر کسی قصد خلل اندازی در امارت و مرکزیت امیر کرده و بدنبال تفریق جماعت شما بود او را به قتل برسانید.»

لذا باید تا به این حد از امیر حفاظت و اطاعت نمود ولی همراه با آن، عظمت و شأن قوم نیز باید به قدری باشد که به وسیلهٔ آن در امام کوچکترین شائبهٔ استبدادی به وجود نیاید و نتواند سخن خود ساختهٔ خود را به قوم بقبولاند و مردم را به هر طرف که بخواهد سوق دهد. زیرا شخصیت او برای قوم به عنوان مرکز نیست بلکه از نظر خلافت و نیابت، برای ملت به عنوان مرجع است. لذا از جانب کسی که او خلیفه و نائب قرار گرفته است باید به طرف همان قوانینی که او را راهنمایی نموده است مردم را سوق دهد و بر او فرض است که طبق قوانین الهی احکام را جاری نماید و هر گوشه از حکم برایش مخفی بماند با مردم مشورت نماید. به همین سبب جهت تجویز احکام بر امام مشورت لازم است.

و امرهم شوری بینهم. [شوری ۳۸] «و کارهایشان با مشورت است.»

و برای قوم حق انتقاد و پیشنهاد محفوظ خواهد بود تا شائبهٔ استبداد در امام باقی نماند همچنانکه فاروق اعظم بر روی منبر فرمود:

آیا اگر دستور دهم اطاعت خواهید نمود؟ همه جواب مثبت دادند. سپس فرمودند: اگر بر خلاف کتاب الله دستور دهم. در جواب گفته شد اگر چنین دستوری بما رسید با این شمشیر کجی تورا راست می کنیم.

به هرحال، اسلام برای امیر جایگاه و منزلت خاصی قائل است، زیرا او نائب حق است ولی از جایی که او از مقام عصمت برخوردار نیست لذا هر گفتهٔ او علی الاطلاق واجب الاطاعت نیست تا زمانی که طبق معیار قوانین الهی نباشد.

هدف اینکه در امامت، جمهوریت به طوری رعایت گردیده است که ملت از حق رای برخورداراند و همراه با آن، مراتب شخصیتی او به طوری رعایت گردید که قدرت تصمیم گیری برای امام خواهد بود که اطاعت از آن لازم می‌باشد.

وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله . [آل عمران ۱۵۹]

«ای پیامبر ! با مردم مشورت کن سپس وقتی تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.»

پس امام هم مفروض الاطاعت است تا زمانی که بر راه راست حرکت کند، و اصلاح و راهنمایی او بر جماعت نیز واجب است وقتی که کجروی را انتخاب نمود، بدون این اصول نظام جماعت بر حق و صداقت بر قرار نخواهد ماند، هدف اینکه نماز برای رکن مهم نظام ملت نیز یک اصول عقلی و طبعی تقدیم نمود که روح نظام است.

سپس نماز یک راه اصولی دیگری را نیز دنبال نمود وآن اینکه اگر با اطلاع دادن قوم امام اشتباه و خطای خود را قبول کرده و به دنبال جبران آن بود یعنی سجدهٔ سهو نمود، گویا به طور آشکار بر اشتباه خود اعتراف نموده است بنابراین بر قوم نیز لازم است که در این اشتباه و تدارک با امام همگام باشند. گویا قوم نیز با عمل خود اعلام کنند که با وجودی که خطا از امام به طور سهوی انجام شده است، ولی وقتی که او آشکارا بر خطای خود معترف و به

دنبال تدارک و جبران آن است لذا ما نیز به سبب این رجوع مخلصانهٔ او، پشتیبان و حامی او هستیم، زیرا او به قصد تخریب نماز نبرده است. و همین اساس نظم نماز است حتی اگر از امام مخفیانه اشتباهی سرزد شود و قوم متوجه نشوند و او سجدهٔ سهو کند باز هم واجب است که مردم از او پیروی کنند تا در نظم نماز تفرقه و دوگانگی ایجاد نشود. نماز به ما می گوید که همین نظم در امامت کبری نیز باید رعایت شود که اگر قوم ، امیر را بر خطای اجتهادی او متوجه نمودند بر او فرض است که به دنبال اصلاح اشتباه خود باشد. وقتی که برای اصلاح آن اقدام نمود مردم نیز او را تنها نگذارند و از اطاعت اوکنند خواه این اشتباه مخفیانه باشد خواه آشکار. زیرا نظام ملت بدون این راه معتدل نمی‌تواند بر قرار بماند. اگر مردم مطلقا مطیع امیر باشند خواه خوب عمل نماید یا بد، این نیز باعث تباهی ملت است، و از طرفی اگر بر هر کار جزئی از اطاعت امیر سرپیچی نمایند این نیز باعث بی انضباطی و نابودی ملت است. راه اعتدال همان است که بر هر کار خوب و بد، اطاعت امیر واجب، و بر کار اشتباه او نظر صحیح دادن نیز واجب است تا لامرکزیت و استبداد، به ظهور نپیوندد.

در رابطه با شرائط یا مناصب امام، نماز اصول زرین دیگر را به ما می‌آموزد که امام در بین نماز گزاران دیگر ممتاز است ولی زمانی که او در محراب می‌ایستد برای او همین امتیاز امامت کافی است، امتیازات رسمی، شوکتهای ظاهری و اقتدارات نمایشی لازم نیست روی همین اصول، ایستادن امام در جایی که از همه بلندتر باشد، مکروه گفته شده است.

حضرت عمار ﷺ در مدائن جهت امامت نماز، جلو رفتند و بر جای بلندی قرار گرفتند و نماز گزاران پایین تر ایستاده بودند. حضرت حذیفه ﷺ پیش رفته و هر دو دست عمار ﷺ را گرفته پایین آوردند. وقتی که نماز به پایان رسید حضرت حذیفه ﷺ گفت:«آیا این گفتهٔ رسول الله را نشنیده ای که فرمودند: وقتی که کسی برای مردم امامت دهد، به جای بلندتری از مردم نایستد؟» حضرت عمار ﷺ فرمود:

«به همین سبب من هم هیچ واکنشی از خود نشان ندادم و با اشارهٔ شما پایین آمدم.»

این اصل در نماز به ما می فهماند که برای امیر امامت کبری نیز، همان عزت امارهٔ او کافی است و کر و فر ظاهری، حشم و خدم و تکلفات مرسوم بین عجم ها، شیوهٔ امیر اسلامی نیست، و تا زمانی که این امارت، سادگی و بی‌تکلفی و عظمت حقیقی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ و حضرت عمر فاروق ﷺ را با خود نداشته باشد از نظر اسلام خلافت نیست بلکه پادشاهی است که این هرگز مورد نظر اسلام نخواهد بود.

هدف اینکه تمام مقامات مهم زندگی اجتماعی، که عبارت از ساده زیستی ، امتیاز شان، حق پسندی ، فضیلت امتیازی، اطاعت امیر از جماعت، آزادی و خیر اندیشی او، جماعت فرمانبردار، اعتراف نمودن امیر بر حق، وهمکاری با جماعت در هر حال، از زوایای مختلف نماز بر ما معلوم می‌شود و فقط با رعایت نمودن تمام قواعد نماز، نظام اجتماعی ملت شکل می گیرد، و همراه با آن، نماز در نظام اجتماعی خود سیستم فرق مراتب را نیز رعایت نمود تا همراه

با مساوات عامه، فرقهای مراتب نیز نظر انداز نشوند که بدون آن ساختمان عدل قوامی نخواهد داشت. نماز در برگزاری خود به شکل جماعت، مرتبه و درجهٔ فطری زن و مرد را در نظر گرفت و در بین مردها نیز مراتب بالغ و نابالغ را مورد نظر قرار داد. تقدم و تاخر در بین افراد بالغ را نیز ملحوظ داشت در تقدم صفوف درجات یمین و یسار را مورد نظر قرار داد و در خود یمین (کسانیکه بطرف راست امام قرار دارند ـ م) تفاوت قریب و بعید را مد نظر داشت حتی در بین نزدیکان کسی که در محاذی و موازی امام قرار دارد، فرق گذاشت.

حدیث پیامبر اسلام است:

لیلنی منکم اولواالاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم[۱]

«باید (در نماز جماعت) عقلاء، و افراد بالغ نزدیک من قرار داشته باشند سپس آنهایی که (از این جنبه) باین ها نزدیک اند و سپس آنانی که به اینها نزدیک اند.»

در جایی دیگر آمده است .

عن ابی مالک الاشعری ﷺ قال: الا احدثکم بصلوة رسول الله ﷺ قال اقام الصلوة وصف الرجال و صف بهم الغلمان ثم صلی بهم ثم قال هکذا صلوة امتی۲

«ابو مالک اشعری ﷺ می فرماید: آیا کیفیت نماز رسول الله ﷺ را برای شما بازگو نکنم ؟ سپس فرمود: آن حضرت نماز را بر پا فرمود اولین صف را مردان و سپس کودکان پشت

۱- مشکوة باب تسویة الصفوف ص۹۸

۲- مشکوة باب الموقفص۹۹

سر آن حضرت صف بستند، سپس آن حضرت برای همه شان نماز را امامت داده و فرمودند نماز امتِ من بدینگونه است.

از این پس اولین صف را باید مردان بالغ ببندند و سپس کودکان نا بالغ.»

و در بارۀ باقی ترتیب صفوف حضرت انس ﷺ می فرماید:

صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلف النبی ﷺ وام سلیم خلفنا۱

«در منزل ما ، من و یک بچه یتیمی پشت سر آن حضرت (صف بسته) نماز خواندیم و ام سلیم پشت سر ما ایستاده بود.»

این حدیث بیانگر این است که صف زنان پشت سر صف کودکان باید قرار داشته باشد چون نوعیت کودکان به هر حال همانند مردان است زیرا از نظر عقل و فهم از نوع زن کاملتراند گر چه آنها فی الحال به حد بلوغ نرسیده اند.

در رابطه با فرق یمین و یسار، ارشاد فرمودند نماز گزاران جانب راست [امام] مورد عنایات خاصه قرار دارند، ارشاد نبوی است.

ان الله و ملائکته یصلون علی میامن الصفوف.۲

«خداوند و فرشتگان او بر جانب راست صفها رحمت می فرستند.»

سپس در بین نماز گزارانی که در جانب راست امام قرار دارند، فرمود: کسی که به امام نزدیکتر است به رحمت بیشتر نزدیک خواهد بود.

سپس در بین کسانی که نزدیک امام قرار دارند، پیامبر فرمود: نخست رحمت بر سر امام فرود می‌آید بعد از امام به صف اولی به کسی می رسد که در موازی و دقیقا پشت سر او قرار دارد و سپس از او به کسانی که به طرف

۱-کنزالعمال ج۳ص۲۹۲

راست او نزدیک تر هستند سپس به ترتیب افرادی که به طرف راست صف اولی تا به آخر قرار دارند. سپس سمت چپ صف اولی نیز به همین ترتیب خواهد بود.

به هر حال! نماز به ما فهماند که به معیار قرب و بعد، در بین نماز گزاران نیز فرق مراتب است و نقطهٔ معیاری و اصلی این قرب و بعد امام است یعنی هر کس به او نزدیکتر باشد، قریب دانسته می شود. و هر کس از امام دور تر باشد بعید دانسته می شود لذا از این برنامهٔ نماز، این اصول به دست آمد که جهت مجتمع داشتن قلوب جماعت در اجتماع نماز، که به طور کامل مساوات است از جانب خداوند فرق مراتب معتبر قرار داده شده است. وگرنه افرادی که از نظر رتبه و مقام با هم تفاوت دارند، هرگز در یک صف اجتماعی نمی‌توانستند قرار گیرند و اعتماد و اطمینان و بشاشت در بینشان موج زند. از طرفی ممکن بود که به سبب فرق مراتب، تحقیر افراد کم مرتبه، در قلوب افرادی که مغرور و دارای رتبه های بلندی هستند جای گیرد. پس نماز این فرق مراتب را همراه با مساوات عامه بر قرار داشت و به افراد مختلف المراتب همین دستور را داد که همه در یک صف قرار گیرند. پاشنه و کلهٔ پا در یک خط قرار داده و شانه ها را با همدیگر متصل نموده بایستند و تهدید نمود که اگر ذره ای جلو و دنبال ایستادید در دلهای شما اختلاف می اندازد چنانچه که شما به ظاهر، جلو و دنبال ایستادن را گوارا نمودید: ارشاد نبوی است:

لتسوتن صفوفکم او ليخالفن الله فی قلوبکم [مسلم ص۱۸۲].

«یا صفوفتان را راست بگیرید یا خداوند در دلهای شما اختلاف می‌اندازد.»

چنانچه ابو مسعود انصاری ﷺ وقتی که احساس می نمود که بین مردم اختلاف و جدال وجود دارد آنها را نصیحت به تسویهٔ صفوف می فرمود و می گفت:

فانتم الیوم اشد اختلافا.

«شما امروز بیش از همه دچار اختلاف هستید»(زیرا که اهمیت به برابری صفوف نمی‌دهید.»

و در جایی دیگر با تاکید می فرماید:

حاذوا بالاعناق.۱ «گردنهایتان را برابر و راست بگیرید.»

و در جایی می فرماید:

حاذوا بین مناکبکم۲ «شانه هایتان را دریک خط قرار دهید.»

سپس برای درست نمودن و برابر داشتن شانه‌ها، همه باید نرمی را اختیار نموده و صفوف را به هم متصل گردانند و دستور داد:

لینوا فی ایدی اخوانکم۳

«ملاحظهٔ دستهای (شانه ها) برادرانتان را نموده و با آنها نرم باشید ».

و جهت تشویق کسانی که از این دستور اطاعت می کنند ، فرمود:

خیارکم الینکم مناکبا فی الصلوة٤

۱- مشکوة بابتسویةالصفوف ص۹۹

۲- مشکوةبابتسویةالصفوف ص۹۸

۳- مشکوةباب تسویةالصفوف ص۹۸

٤- مشکوة بابتسویةالصفوف ص۹۸

«بهترین شما کسی است که در صفوف نماز در برابر نمودن شانه ها نرم باشد.»

یعنی با اندک تذکری شانه ها را متصل گرداند و صف را راست نماید.

سپس مردم را به یک خط هدایت نمود تا در یک صف، نزدیک هم بایستند تا در دلهایشان بیگانگی و تفرقه به وجود نیاید، ارشاد نبوی است:

الا من وصل صفا وصله الله، و من قطع صفا قطعه الله[۱]

«آگاه باشید! کسانی که صفوف را به هم متصل می دارند خدا آنها را با خود متصل می گرداند و هر کس که باعث انقطاع صف بشود خدا او را از خود قطع می گرداند.»

در جایی می فرماید:

صفها را نیز کامل کنید وگونه‌ای نباشد که بدون تکمیل صف اول صف دیگری بسته شود که با این عمل عادت به عقب افتادن پیدا نکنید زیرا هر کس که خودش را عقب انداخت خدا نیز او را دنبال می اندازد. همچنین صفوف را نا تمام رها کردن یک نوع بی‌نظمی و بد شکلی نیز هست. ارشاد نبوی است:

اتمواالصف المقدم ثم الذین یلیه فما کان من نقص فلیکن فی الصف المؤخر[۲]

«صف اول را کامل کنید سپس صف دیگر را کامل کنید و اگر کمی وجود داشته باشد باید در صف آخر باشد.»

سپس جهت پیوسته و شدت اتصال حکم «تراص» را دادند که خوب متصل بایستند تا هیچ فاصله ای در بین آنها وجود نداشته باشد.

۱- مشکوة باب تسویةالصفوف ص۹۹

۲- ابوداوود بابتسویةالصفوف ص۹۸

راصوا صفوفکم۱ «در صفوف خود متصل بایستید.»

و در جایی دیگر میفرماید:

سدواالخلل.۲ «فاصلۀ بین صفوف را پر کنید.»

به هر حال، اگر از طرفی معیار این بود که فرق مراتب باقی باشد و همانطور که در بین قرب و بعد حسی فرق بود، از نظر اجر و پاداش نیز فرق باشد تا اینکه اشتیاق در مقربین باقی بماند و تکاسل و سستی متاخرین جهت به دست آوردن آن از بین برود و اگر از بین نرود نتیجه اش جز ندامت و پشیمانی چیزی نخواهد بود. از طرفی این نیز ملاک بود که هیچ فرقی در بین افراد، با رتبه های مختلف در برابر تساوی اجرای قانون به وجود نیاید تا اینکه افرادی که در جلو قرار دارند مغرور و افرادی که در آخر قرار دارند دل شکسته نشوند نماز در جماعت خود این اصول اعتدال را بر قرار نمود که در آن فرق مراتب نیز رعایت شده است و از نظر دستور اساسی هم یکسانی هست. پس واضح گردید که بدون این اصول، نظام جماعتی ملت قوامی نداشت. بنابراین به وسیلۀ نماز انسجام ملی و وحدت عملی نیز به دست آمد زیرا زمانی که عبادت اجتماعی بدون آن نا ممکن بود پس زندگی اجتماعی و فرهنگی یا اجتماع ملت بدون این اصول چگونه امکان پذیر خواهد بود؟ بنابراین ضروری بود که امیر مسلمانها فرق مراتب در بین مردم قائل شود تا اینکه باعث فرو پاشی جماعت نشود و آن‌حضرت مراتب و مناقب اصحاب مختلفی که اوصاف کمال واقعی

۲- سنن الکبری ص۲۸۸

۳- مشکوة باب تسویۀالصفوف ص۹۸

آنها به وسیلهٔ فیوضات نبوی درآنها به وجود آمده بود، ستودند و تفاوت درجات مراتب را واضح نمودند. چنانچه در رابطه با منقبت حضرت صدیق اکبر ﷺ و قرب و همبستگی او را با خود چنین بیان می‌فرمایند:

عرج بی الی السماء فما رایت شیئا الا وجدت اسمی مکتوبا محمد رسول الله و ابوبکر الصدیق خلیفتی.۱

«عروج آسمان برایم صورت گرفت من هیچ چیزی را ندیدم که نوشته نباشد محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق خلیفهٔ اوست.»

در رابطه با شیخین (حضرت ابوبکر و عمر ﷺ) می فرماید:

ابوبکر و عمر منی بمنزلة السمع و البصر ۲

«ابوبکر و عمر برای من همانند گوش وچشم اند.»

در جای دیگر می فرماید:

اقتدوا بالذی من بعدی ابی بکر و عمر ۳

«بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید.»

سپس در رابطه با مراتب خلفای اربعه ارشاد می فرماید:

یا علی ! ان الله امرنی ان اتخذ ابابکر وزیرا، و عمرا مشیرا، و عثمان سندا، و ایاک ظهیرا، انتم اربعة، فقد اخذ الله میثاقکم فی ام الکتاب، لایحبکم الا

۱- کنزالعمال ج۴ص۴۹۶

۲- کنزالعمال ج۴ص۵۹۸

۳- ترمذی باب مناقب ابی بکرج۲ص۶۸۵ کنزالعمال ج۴ص۵۹۷

۴- کنزالعمال ج۴ ص۶۵۴

مؤمن، و لایبغضکم الا فاجر، انتم خلائف نبوتی و عقد ذمتی و حجتی علی امتی.[ابن السمان فی الموافقة) من روایةالریاض ۱

«ای علی! خدا به من دستور داده است که ابوبکر را وزیر و عمر را مشاور و عثمان را سند و تو را یاور خود قرار دهم شما چهار نفر هستید که خداوند در لوح محفوظ این عهد را در رابطه با شما گرفته است که فقط مؤمن می تواند با شما اظهار محبت نماید و بغض دارندهٔ شما فاجر خواهد بود. شما خلف رشید نبوت من و باعث استحکام مسئولیت های من و حجت من بر امت من هستید.»

هدف اینکه نخست رتبهٔ خلیفهٔ اول، سپس مرتبهٔ شیخین، سپس درجهٔ خلفا را به ترتیب خلافت ایراد فرمود علاوه بر آنها مراتب اصحاب دیگر را نیز واضح فرمودند. به عنوان مثال امتیاز فقهای صحابه را واضح فرمودند و فضیلت اصحاب بدر را توضیح دادند و مناقب اصحاب حدیبیه را روشن ساختند و فضیلت شهدای احد را ظاهر فرمودند و مراتب مهاجرین اول را بیان داشتند. سپس فضائل و فرق مراتب بین تمام اصحاب را بیان داشتند. به عنوان مثال فرمودند:

انا سابق العرب و صهیب سابق الروم و سلمان سابق الفرس و بلال سابق الحبش۲

«من از نظر دین و ایمان در بین اعراب و صهیب در بین رومیان و سلمان دربین اهل فارس و بلال در بین اهل حبشه ، اولین ها هستیم.»

۱- کنزالعمال ج۵ ص ۸۴

هدف اینکه هر یک که دارای فضیلت و منقبت بود آنها را واضح فرمودند که هر کس دیگری را به وسیلهٔ همانها می شناخت و هر یک از کمالات دیگری بهره مند می گردید، اما جهت بر قراری مساوات از نظر منصبی این را نیز بیان فرمودند:

اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم.۱

«یاران من همانند ستارگانند به هر یک اقتدا کنید هدایت می یابید.»

از این حدیث شان هدایت و همچنین شان مساواتشان هر دو ظاهر گردید در حقوق منصبی و قانون اساسی و از نظر مجلس نشینی و زندگی اجتماعی، هیچ گونه فرق و امتیازی در بین آنها وجود نداشت.

هدف اینکه از طرفی امام الانبیاء ﷺ در بین مقتدیان و قوم خود فرق مراتبی که وجود داشت واضح فرمودند و از طرف دیگر روح مساوات و یکسانی را در بین آنها به طور کامل دمیدند، بنا بر این آن اصول مساوات و تفاضلی که در امامت صغری بود، دقیقا در امامت کبری باقی ماند و نماز این جنبهٔ مهم زندگی اجتماعی را نیز واضح فرمود که نخستین مقصد و هدف امام جماعت این است که او تمام نماز گزاران را در پیشگاه خدا جهت انابت و رجوع الی الله و تضرع وزاری و فروتنی حاضر گرداند.

دوم اینکه ! کلمات ربانی را با صدای بلند به همه بشنواند. و گوش همگان را با اعلای کلمةُ الله به صدا در آورد و قرائت قرآن یعنی ارشادات الهی و هدایات معنوی آنرا به سمع نماز گزاران برساند. بدین وسیله نماز راهنمایی نمود که

۱- فتح الباری ج۴ ص۵۷

وظیفهٔ امیر درامامت کبری و نظم ملت نباید این باشد که مردم را به مرض تفوق و تعیش گرفتار نماید و یا امامت را برای وسیلهٔ جاه و باه قرار دهد، بلکه اولین وآخرین فریضهٔ او اعلای کلمةالله و طنین انداز کردن ندای الله در جهان می باشد و بندگان او را برای رسیدن به بارگاهش نصیحت نماید و آنها را به طرف معروفات و نیکیها راهنمایی کرده و از منکرات باز دارد تا اینکه در دنیا نام خدا و قانون او فرا گیر شود و تمام جهانیان در زیر سایهٔ او زندگی خود را سپری نمایند و بتوانند فضای امن و رفاه عمومی را به وجود آورند.

الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا‌الصلوة و اتوالزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور.۱ [حج ۴۱]

هدف اینکه نماز بر تمام لوازم و ضروریات زندگی اجتماعی از قبیل امامت و امارت، جایگاه امام، فرائض رعیت و اهداف امام، چنان روشنی انداخت که اگر امیر قوم فقط قوانین و شرایط نماز را در نظر بگیرد و بخواهد اصول امارت شرعیه را وضع نماید، بتواند.

سپس حرکات و افعالی که باعث فساد و بر هم زدن شیرازهٔ جماعت می شود آنهم در نماز موجود است. نخستین چیزی که نظام جماعت را تباه و بر باد می کند کبر نفس افراد جماعت است که شخص متکبر هرگز با کسی دیگر ارتباط بر قرار نمی کند و این کار فقط از یک انسان متواضع بوقوع می پیوندد

۱- کسانی را که چون دراین سرزمین قدرت دهیم نماز را بر پا می دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و سرانجام همهٔ کارها بدست خداست.

که او در مقابل انسان برتر از خود با حق پسندی تمام فروتنی نماید و از بغاوت و سر کشی دور ی جوید.

به هر صورت! چه چیزی غیر از نماز می تواند درهم شکنندهٔ تکبر باشد. نمازی که موضوع آن فقط تواضع برای خداوند ﷻ است، چنانچه که واضح گردید.

موضوع دوم ! هوای نفس است که بسا اوقات انسان برای تحقق اغراض و خواهشات خود منافع اجتماعی را زیر پا می گذارد هر چند که هدف کبر و برتری نباشد، به هر صورت هیچ چیزی فنا کننده تر از نماز برای هوای نفس وجود ندارد زیرا نماز از ابتدا برای همین هدف مشروع شده است.

موضوع سوم ! سوء ظن است که بدون آگاهی انسان در تاریکی قرار گرفته نسبت به کسی ذهنیت بدی به وجود آورد و سپس با او ترک گفتگو نماید که از این نظام اجتماعی نابود می شود. به هر صورت علاج این هم در نماز وجود دارد وقتی که نماز، نماز گزار را بی لوث و بی غرض گرداند و در قلب او نورانیت به وجود آورد که در انسان امتیاز خیر و شر به وجود می آورد در دل او چیز مضر و بی مورد هیچ ارزش و جایگاهی ندارد که او مبتلای سوء ظن گردد گر چه این امکان هم وجود دارد که بدون تحقیق و تفتیش ذهنیت بدی نسبت به کسی برایش به وجود آید ولی او به وسیلهٔ نماز آن را خلاف عدل احساس می کند در جایی که تمام حقائق به وسیلهٔ نورانیت نماز واضح می گردد وسوسه های ذهنی هیچ جایگاهی ندارد.

موضوع چهارم ! امتیـازات طبقـاتی، تفرقـه هـای نـسلی و تعـصبات گروهـی هستند که می‌توانند نظـام را درهـم و بـر هـم کننـد لـذا مـساوات و یکـسانی در صفوف نماز، انسان را از این مهلکه نیز نجات داد.

خلاصه اینکه اگر به اسباب تفرقه و اختلاف دقت شود به طور اصولی علاج آنها در نماز وجود دارد. یعنی همانطور که اصول اجتماعی در نماز وجو دارد، مداوا و معالجهٔ مهلکات اجتماعیت نیـز در آن وجـود دارد. بنـا بـر ایـن در نمـاز اجتماعیت و نظم ملت با تمام جوانب وجود دارد که از آن واضـح گردیـد کـه یک انسان نماز گزار به قدری که در استحکام و بقای نظام ملت می تواند مـؤثر باشد، یک شخص بی نماز نمـی توانـد. زیـرا نمـاز یـک معالجـهٔ کامـل، جهـت مخربات نظم است لذا در انسان نماز گزار جرائیم تخریب نظم، هر گـز بـه طـور قوی و جدی نمی تواند بروز کند، هدف اینکـه نمـاز از نظـر فکـری « تئـوری » اصول تقویت نظام را روشن ساخت و عمـلا نیـز بـرای نظـام ملـت یـک دیـوار آهنین ثابت گردید.

نماز و مشابهت آن با جهاد[1]

البته همچنانکه برای نظام ملت اصول و قانون لازم است ، قدرت و قوت نیز ضروری است: هیچ نظامی در دنیا بدون قـدرت نمـی توانـد ادامـه داشـته باشـد. اصول هر چقدر معقول باشد اما ظلمت طبایع، بدون شان و شـوکت مـادی آنـرا قبول نمی‌کند افـراد شـرور و کـسانی کـه اصـول حق و اعمـال صـالح را بـرای اغراض خود قربانی می کنند در هر زمـان وجـود داشـته‌انـد و واضـح اسـت کـه

[1] «این عنوان به خاطر مناسبتی که با متن داشت انتخاب گردید.م»

مقابله با چنین افرادی تنها با اخلاق امکان پذیر نیست زیرا آنها به وسیلهٔ اخلاق اصلاح نمی شوند بلکه با زور و قدرت آدم می شوند. اگر دقت کنید عبادت خالصه‌ای همچون نماز، در آموزش مبارزه و ضد حملات و اصول و تدابیر جنگی هیچ کوتاهی ننموده بلکه شاید به قدری که نماز با جهاد مناسبت دارد با هیچ عبادت دیگری این مناسبت را ندارد. چنانچه با هر انسان حقیقی و صادق دو نوع دشمن همراه است که او را از راه راست منحرف می کنند: یکی دشمن ظاهری، همانند کفار و فجار و یکی دشمن باطنی، همانند شیاطین. یا بعبارت دیگر دشمنان شیطانی حق و صداقت: البته شیاطین بر دوقسم اند: یکی به صورت انسان، که از نوع انسان هستند. و دیگری از جنات، که از نوع شیطانی هستند قرآن کریم دو نوع شیطان را بیان می فرماید که « من الجنة والناس » یعنی شیاطین الانس و شیاطین الجن. این دو نوع شیاطین برای یک لحظه هم نمی خواهند که یک بنده، فرمانبرداری خدا را کرده و کامیاب و موفق شود. شیاطین جن چونکه دشمنان مخفی هستند و می خواهند. در نفس انسانی نیز همانند خود بغاوت و سرکشی و ظلمت را به وجود آررند و او را به انواع مختلف از ذکر الله و اطاعت حق و... دور می کنند و به طور خصوصی در عبادتی قرب افزا همچون نماز نهایت کوشش خود را به خرج می دهند که رابطهٔ بین بنده و خدا را قطع نمایند. حتی برای عبادت نماز و همانند آن یک لشکر مستقل از شیاطین کمر بستند که از هنگام وضو در کمین انسان نشسته اند. اسم شیطانی که برای وسوسه در هنگام وضو تعیین گردیده « ولهان » است و اسم شیطانی که جهت تخریب نماز مقرر گردیده «خنزب » است خدا می داند

که چقدر ولهان و خنزب کمر بسته به انسانها حمله ور می شوند تا اینکه آنها را از ملک قرب الهی بیرون کنند. به همین سبب به نماز گزار دستور داده شده است که با آمادگی تمام به صفوف نماز بپیوندند تا در جنگ با دشمنان جنی با شکست مواجه نشوند، چنانچه گاهی اوقات به طور حسی این دشمن مخفی می‌آید که با چشم سر دیده می‌شوند و خداوند ﷻ به بندگان مخصوص خود قدرت می دهد تا آنها را دستگیر کرده سزا دهند. چنانچه آن حضرت ﷺ در حدیثی ارشاد می فرمایند:

ان عفریتا من الجن تفلت البارحة لیقطع علی صلوتی، فامکننی‌الله منه، فاخذته فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد حتی تنظروا الیه کلکم، فذکرت دعوت اخی سلیمان «رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی» فرددته خاسیا.[1]

«شیطانی از جنات، شب هنگام نزد من آمد تا نمازم را قطع نماید. خداوند مرا بر او چیره گردانید و او را دستگیر نموده اراده کردم که او را بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا همهٔ شما او را با چشمان خود ببینید. ولی به یاد دعای برادرم سلیمان افتادم که فرمود «الهی چنان پادشاهی به من عنایت کن که بعد از من به هیچ کس ندهی، یعنی حتی قدرت بر جنات را برایم حاصل کن» پس او را نامراد رها کردم.»

از این حدیث واضح گردید که در نماز با دشمنان نامرئی مقابله و مبارزه می شود و در حقیقت نماز یک جهاد معنوی است که به طور خصوصی جهت جلوگیری از شیاطین و فتنه پردازیهای درونی قرار داده شده است. چنانچه اگر

۱- کنزالعمال ج۴ص۴۲۳

در تمام امور نماز رخنه‌اندازی وجود دارد فقط از طرف شیاطین است. حتی در رابطه با اوقات نماز هم شیطان از مبارزه دست نمی‌کشد چنانچه هنگام طلوع و استوا و غروب، بدین سبب نماز ممنوع قرار داده شده است که در این اوقات اثرات شیطان کارفرما می باشد گویا این اوقات پایگاههای غیر مرئی شیطانها است که در آنها اسلحه‌های پلیدشان، از قبیل کفر و شرك و...جمع آوری می‌شوند. به همین سبب شریعت نماز گزار را که سپاه خدا در مقابل شیاطین است. دستور داد تا در قلعهٔ دشمن ناآگاهانه وارد نشوند. به همین مناسبت در این اوقات نماز خواندن ممنوع قرار داده شده است.

البته وقتی که شیطان خودش در اوقات نماز انسان خلل واردکند برای مقابله با او باید آمادگی نمود بلکه باید قبل از حملات او حالات، تدافعی را اختیار نمود. چنانچه به محض شروع شدن اوقات حقیقی نماز، هجوم شیاطین شروع می‌شود به همین جهت اذان در ابتدا قرار داده شد تا آغاز آن با تکبیر الهی شروع شود. در حدیث آمده است:

«در هنگام اذان شیطان می‌آید تا در اعلان حق خلل وارد کند ولی با تکبیر اذان ضربه‌ای بر سرش وارد می‌شود که حتی باد رها کرده فرار می کند. سپس وقتی که نماز شروع می‌شود در بین صفوف نماز، خود را جای می دهد تا با اینگونه اختلاط تفرقه ایجاد نماید و سپس کوشش می کند تا ذهن نماز گزار را مشوش نماید تا از یاد خدا غافل شود و اگر کسی از جماعت عقب بماند نماز او را به خطر می اندازد. چنانچه گوسفندی که از گله تنها بماند. گرگ او را می رباید. شیطان از راه دیگری نیز برای وسوسه اندازی وارد می‌شود تا اینکه در

نماز خاطر جمعی و یکسویی باقی نماند. گاهی اوقات در دو رکعتی فراموشی می‌آورد گاهی در قرائت شک وارد می‌نماید گاهی در رکوع و سجود شبهه وارد می‌کند. به هر حال از مبادی تا مقاصد یا از ابتدا تا انتهای نماز ، شیطان سعی و کوشش می‌کند که با انسان به طور کامل مبارزه نماید و او را از راه حق و وصال ربانی متزلزل نماید. لذا بندگان را متنبه نمودند که آنها نیز در نماز با آن ظالم به طور کامل مبارزه کنند. به وسیلهٔ صف بندی برای حرب و ضرب اجتماعی آماده شوند تا کمر این دشمن انسانیت شکسته و او در این جنگ با شکست مواجه شود.

الصلوة تسود وجه الشیطان، والصدقة تکسر ظهره، و التحابب فی الله والتورد فی‌العمل یقطع دابره، فاذا فعلتم ذالک، تباعد منکم کمطلع الشمس من مغربها[1]

«نماز روی شیطان را سیاه می‌گرداند و صدقه کمراو را می‌شکند و محبت و همکاری با یکدیگر برای خدا ریشهٔ او را از بیخ می‌کند پس وقتی که شما این اعمال را انجام دادید شیطان به اندازهٔ فاصلهٔ بین مغرب و مشرق از شما دور می شود.»

نماز در رابطه با این جنگ معنوی، به فراهم نمودن اسلحه‌ای معنوی دستور داده است که تعوذ است یعنی به خدا پناه ببرید و در ابتدا اعوذ بالله بخوانید و علتش هم واضح است که اگر انسان دشمن حسی داشته باشد و اسلحه نداشته باشد، با دست با او می جنگد اگر قدرت حمله را نداشته باشد حد اقل از خود دفاع می‌کند. چون دشمن رو بروی او، وحمله رو در رواست، اما وقتی که

۱- کنزالعمال ـ ص۶۳ج۴

دشمن در کمین و از پشت سر به طور ناگهانی حمله می کند. در حالی که ما او را نمی بینیم و او ما را می بیند .

إنه یراکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم۱

«او (شیطان) وهمکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید.»

چاره غیر از این چه می تواند باشد که به چنان ذاتی پناه ببریم که هم شیطان و هم ما را می‌بیند و از حملات بی رحمانهٔ او و از عجز وناتوانی ما نیز به خوبی اطلاع دارد و او دارای چنان قدرتی است که اگرتمام جن و انس وتمام بر و بحر متحد شوند از ملکیت او ذره‌ای نمی‌توانند کم بکنند بلکه نمی توانند او را پیدا کنند.

لا تدرکه الأبصار، وهو یدرک الأبصار، و هو اللطیف الخبیر۲

«نگاهها نمی توانند او را درک کنند و او نگاهها را درک می کند و او باریک بین و آگاه است.»

به همین سبب در ابتدای نماز وقتی که قرائت شروع می‌شود ـ که هدف اصلی اقامهٔ نماز است ـ نخست « اعوذ بالله » خوانده می شود گویا برای مبارزه با شیطان این سلاح رادراختیار می گیرد و این طرز عمومی نماز به ما می گوید که دشمن نیز برای خود حفاظی دارد که همانا آن اوقات مخصوصهٔ اوست [یعنی اوقات نماز] یعنی خودتان به تنهایی در آن داخل نشوید. که شما ازتوانایی

۱- اعراف ۲۷

۲- انعام ۱۰۳

های اندرونی او آگاهی ندارید. بنا براین قبل از حملهٔ دشمن، اسباب وآلات تدافعی را در اختیار بگیرید همچنانکه یکی از آنها اذان است و دشمن در سنگرهای شما رخنه ایجاد می کند. چنانچه کوشش می کند تا خود را در صفوف نماز شما جای دهد. بنابراین خوب پیوسته ومتصل صفهایتان را ببندید که دشمن به وسیلهٔ وساوس و شایعات ذهنیت شما را عوض می کند.

به هر حال به وسیلهٔ ذکرخداوندﷻ بیدار باشید چنانچه دشمن درفاصله‌هائی که در بین صفوف شما به وجود آمده ایستاده و از داروهای غفلت‌آور استفاده می کند که به وسیلهٔ آن هوش معنوی از سر انسان کوچ می کند. بنابراین در بین صفهایتان خلأ ایجاد نکنید تا از این حربه علیه شما استفاده نکند چونکه دشمن و حرکات او نامرئی است لذا با قادری پیمان ببندید که قدرت او نامحدود، وما فوق قدرت دشمن شما است. از این تدبیر یعنی پناه گرفتن به وسیلهٔ پناه گرفتن به قلعهٔ خداوندی، واضح می گردد. آیا اگر تمام نظام ملت اسلامیه، در زیرحکم یک فرمانروا، در مقابل مخالفین حق، قوای جنگی فراهم کنند غیر از آن اصول جنگی که نماز به ما تلقین نموده است، راه بهتری وجود دارد؟ بنابراین همچنانکه نماز یک عبادت بزمی است که سراسرسکون و آرامش است یک عبادت رزمی نیز هست که سراسرهجوم و حرکت است.

بعد از این تفصیل اجمالی، اصول کلی که استخراج می‌شود آن است که از هر نوع آمادگی که دشمن بر خوردار است انسان نیز از سلاحها وهمچنین تدابیر مناسب دفاعی و حفاظتی در خور شأن او از قبل آمادگی داشته و فراهم نماید، و واضح است که از این اصول در جهاد نباید تخلف نمود.

بنابراین در جهاد ، وقتی که دشمن حسی است و از هر نوع سلاحی بر خورداراست، لازم است که ملت نیز همان نوع سلاح را در اختیار داشته باشد همچنانکه دشمن مخفی در نماز بر انسان حمله آور می شد لذا در مقابل او نیزسلاح مخفی و معنوی در نظر گرفته شده است.

سپس اگر در این رابطه بیشتر دقت کنید درخواهید یافت شیطانی که در نماز وسوسه اندازی می کند، در اولین مرحله اجازهٔ جنگ ومقاتله با اوداده نشده است بلکه نخستین حکم این است که او را طرد کنید «فلینته ولیتعوذ» به آن توجه نکنید و به خدا پناه ببرید. یعنی از او اعراض کرده و قلب خود را به طرف نماز متوجه گردانید. اگر باز نگشت با تعوذ او را طرد کنید، گویا در مرحلهٔ نخست عدم تشدد، و سپس بعد از اصرار، مقابلهٔ به مثل واجازهٔ جنگ با او داده شده است. آیا در جهاد غیر از این اصول راه دیگر به کار گرفته می‌شود که اگر کفار تجاوز را شروع کنند، نخست از مقابله با آنها صرفنظر شود تا امنیت بر قرار شود اما وقتی که تصمیم قطعی بر حمله‌آوری نمودند آن وقت باآمادگی تمام با آنها مقابله و مبارزه کنید؟ چنانچه در حدیثی ارشاد شده است:

لا تتمنوا لقاء العدو فاذا لقیتم فاثبتوا.[1]

«آرزوی ملاقات با دشمن را نکنید ولی اگر ملاقات نمودید با ثبات باشید.»

هدف اینکه هر یک از اصول نماز، بیانگر اصول نظامی و جنگی است و نماز به قدر کافی آن را روشن ساخته است و نقشهٔ میدان جنگ را نیز در صف عبادت از نظر یک انسان شجاع دور قرار نداد تا در عین خلوتهای عبادت، از

۱– سنن دارمی جزء۲ص۲۸۵ و کنزالعمال ج۲ص۳۱۴

حوادث میدان جهاد نیز فراموش ننماید. گویا هر جزء نماز، یک جنبه ای از جهاد را در خود جای داده است. اگر برای نماز جماعت امام لازم وضروری است در میدان جهاد نیز چاره ای غیر از امام نیست. اگر در نماز جماعت صف بندی ضروری است در جهاد نیز لازم است. سپس اینکه در صفوف نماز هر صفی که به امام نزدیکتر است آن صف از نگاه رتبه و مقام از صفوف دیگر برتر است و صفوف دیگر از فضیلت کمتری بر خوردارند همچنین کسانی که در صف اول جهاد قرار دارند و به امیر نزدیک تراند و تیر بر سینهٔ آنها وارد می‌شود از کسانی که در صفوف آخر قرار دارند، برتراند.

اگر در صفوف نماز یمین و یسار است در صفوف جنگ نیز میمنه ومیسره وجود دارد و در میمنه ومیسرهٔ صف اول نماز، یعنی کسی که در وسط این دو قرار دارد واز همه به امام نزدیکتر و موازی امام قرار دارد او به منزلهٔ قلب است پس در جهاد نیز کسانی که در وسط صف میمنه ومیسرهٔ لشکر قرار دارند و به امیر لشکر از همه نزدیک تراند و به منزلهٔ سنگ دست امام هستند، قلب سپاه هستند.

و اگر در نماز دستور است که صفوف خود را متصل و پیوسته ببندند تا خلأ در بین صفوف ایجاد نشود پس همین حکم برای صفوف جهاد نیز ضروری است تا دشمن در بین صفوف رخنه ایجاد نکند و باعث ضعف قسمتی از لشکر نشود.

همچنین اگر برای نماز قواعد، آداب و برنامه‌ای هست تا در صفوف نماز یکسانی و برابری به وجود آید و تمام جماعت همانند یک دیوارآهنین به

نظرآیند یعنی این طور که همه با هم به سجده گاه خود نظر داشته با شند و به آسمان و این طرف و آن طرف نگاه نکنند و هیأت حیوانات را اختیار نکنند چنانچه در هنگام رکوع « تدبیح حمار » یعنی همانند الاغ کمر خود را برآمده نکنند و « بروک جمل » یعنی همانند شتر به دستها تکیه زده و ننشینند، و « إقعاءالکلب » یعنی همانند سگها سرین و باسن خود را بر زمین نگذارند، و «إفتراش ثعلب» یعنی همانند روباه، بازوها و ساق دستها را بر زمین فرش نکنند، و «نقردیک» یعنی همانند نوک زدن خروس در ادای رکوع و سجود شتاب ننمایند، و « تخصرشیطان » یعنی مانند شیطان دست به کمر زده و نایستد. دقیقاً همین اصول در صفوف جهاد ودر برنامه‌های لشکر نیز قرار داده شده است تا اینکه در هیئت و نقل و حرکتها و همگامی یکسانی باشد، توجه به این طرف و آن طرف نباشد. تمام صفوف در یک خط مستقیم قرار داشته باشند و هر صف همانند دیواری آهنین به نظر آید و همه به یک کار بپردازند همه با هم دست به اسلحه ببرند همه به یک آن حمله بکنند تا در نظم و ترتیب فرقی ایجاد نشود.

هدف اینکه در نماز هم قواعد وآموزش نظامی، جهت هماهنگی در نظرگرفته شده است تا به طور دسته جمعی حمله نموده وضربهٔ مهلکی بر دشمن قوی جنی (شیطان) وارد نمایند و لشکر خدا با هزیمت و شکست دادن او به مراد و مقصود خود رسیده باشند.

همچنانکه در نماز با اعلام امام، انتقالات رکوع و سجود صورت می گیرد که این بسیار بر شیطان سنگین تمام می‌شود و او خاسر ودست خالی از آنجا

فرار می کند، دقیقا همین اصول در جهاد نیز طبق اشارات و برنامه های امیر ، انتقالات و تاکتیک های جنگی قرار داده شده است که دشمن از آن می‌هراسد.

همچنانکه شعار و تمام انتقالات نماز ، با نعره های تکبیر صورت می گیرد لذا در جهاد نیز نعرهٔ تکبیر شعار قرار داده شده است که عموما در هنگام پیش روی یا عقب نشینی از آن استفاده می‌شود وهمچنانکه از تکبیر نماز، شیاطین متواری می‌شوند حتی زمانی که در اذان الله اکبر گفته می‌شود با تصریح حدیث اگر این نعره از قلب صادق و با خلوصی نشأت گرفته باشد شیطان میلها دور فرار می کند، لذا در جهاد نیز از صدای تکبیر، لرزه بر اندام کفارافتاده و فرار می کنند، سپس آن آثاری که بنا بر اهمیت دادن، نماز از خود به جای می گذارد دقیقاً همان اثرات و آثار را جهاد نیز از خود بجای می گذارد.

به عنوان مثال در حدیث آمده است: «در هنگام صف آرائی نماز گزاران، خداوند به خنده می آید، کما یلیق بشأنه [آن چنانکه شان اوست] بندگانم را نگاه کنید چگونه عیش و استراحت خود را رها کرده به طرف خانهٔ من در حرکتند و برای فرار دادن دشمن (شیطان) من آماده اند.» دقیقاً به تصریح حدیث در هنگام صف آرائی مجاهدین نیز ، حق تعالی به خنده می‌آید که توجه کنید به بندگانم که چگونه سر به کف گذاشته، برای جان دادن در راه من آماده اند.

همچنانکه جماعت نماز و دفاع اجتماعی از شیاطین، در منازل قرار داده نشده است بلکه برای آن جاهای مخصوصی در نظر گرفته شده است که آنها را مساجد می گویند و فضیلت و ادای نماز در همانها قرار داده شده است، دقیقا

جهاد نیز در گوشه های منازل نمی تواند صورت گیرد بلکه لازم است برای آن هم میدان مخصوصی باشد که مقابله و رویا روئی اجتماعی در آن صورت گیرد.

همچنانکه در پایان نماز اوراد و اذکار وتسبیح و تهلیل و... قرار داده شده است که این همانند یک غنیمت فاضله‌ایست که بعد از حصول ثواب اصل نماز، آنها به عنوان فوائد و برکات فاضله است که به چنگ آوردن آنها برای نماز گزاران مصداق آیهٔ «لهم الحسنی وزیادة» می باشد و گویا این تتمهٔ روح نماز است که به دست آوردن آن، غنیمت و فضیلت بسیار بزرگی است، دقیقا تتمهٔ عبادت جهاد نیز، احراز و به چنگ آوردن مال غنیمت می‌باشد که هم دارای اجر و ثواب جهاد و هم منفعت مادی است.

آغاز و انجام همهٔ نمازها برادعیه و اذکار است بلکه بعضی آنها را روح نماز گفته اند. چنانچه از آن حضرت ﷺ انواع ذکر و ادعیه مروی است که در ابتدا و وسط و انتهای نماز خوانده می شود. همچنین آغاز و انجام جهاد نیز مشتمل برذکرالله واقسام مختلف ادعیه وغیره قرار داده شده است چنانچه در احادیث همین اذکار، در اوقات مختلف برای جهاد روایت شده است.

همچنانکه از ابتدا تا انتهای نماز ، روشهایی جهت فروپاشی و ریختن گناه قرار داده شده است بدین ترتیب که با شستن هر عضو وضو، گناهانی از او معاف شود و نیز راهی برای نشاط خاطر او فراهم گردد که با خوشحالی و ذوق وشوق تمام برای بارهای متعدد،آن عبادت را انجام دهد و همچنین حدیث تصریح نموده است که نماز گزار وقتی به رکوع یا سجده می رود گناهانش بر

روی شانه هایش گذاشته می‌شود و در هنگام انتقالات گناهانش از دو طرف شانه هایش همانند برگهای خشک فرو می‌ریزند تا بدانجا که بنده از گناهان صاف و پاک می گردد. همچنین در باره جهاد نیز فرموده شده است (السَّيْفُ مَحَّاءٌ لِلذُّنُوْب) شمشیر از بین برندهٔ گناهان است، که به سبب آن گناهان یکی پس از دیگری فرو می‌پاشند و با هر قطرهٔ خون، نفس انسان شستشو داده شده و صاف و شفاف می‌شود. هدف اینکه بین نماز و جهاد، نه تنها مشابهت‌های زیادی وجود دارد بلکه تمام اجزای آنها با هم همخوانی دارند.

بنابر این اگر خواسته باشیم اصول جهاد را مشخص کرده و در مقابل دشمنان روح جنگی را برقرار کنیم فقط نماز است که تمام نقشه ها و تدابیر آن را در خود جای داده است و در هر شبانه روزی پنج مرتبه ما را به طرف تشکیلات جنگی راهنمائی می کند و آداب و قواعد آن را به ما آموزش می دهد. شاید به همین سبب است که حضرت عمر ﷺ می فرماید که من در رابطه با ترتیبات ضروری جهاد، در قواعد و برنامه های نماز توجه می کنم.

شاید کسانی چنین برداشت کنند که حضرت عمر ﷺ به جای حضور قلب در نماز بی‌توجه بوده، حتی موقعیت برایشان فراهم می شد که در هنگام نماز برای تنظیم برنامه‌های جهاد، از قواعد نماز استفاده نموده وبرنامه ریزی نمایند این صحیح نیست زیرا نماز از نوع افعال [ثبوتی و انجام شدنی] است واز قسم تروک [چیزهاییکه باید ترک شوند] نیست در افعال، طبیعت به طرف خود همان افعال، متوجه می گردد نه به طرف تروک، و اگر چنین گفته شود که حضرت عمر ﷺ توجه خود را از افعال نماز به طرف افعال جهاد معطوف داشته

اند واضح است که در اثنای نماز توجه خود را بطرف افعال جهاد معطوف داشتن، برای شخصیتی همچون حضرت عمر ﷺ بعید است، چونکه افعال، منافی خشوع نماز است البته اینچنین فکر و تدبر در تروک [همانند روزه] هم امکان پذیر هست که انسان همراه با نیت (روزه) اندکی کار وبار شخصی خود را ترک کند و طبیعت فارغ شدهٔ خود را به طرف افعال دیگر متوجه نماید. مثلا روزه مجموعه‌ای از تروک است واگر فعل و عملی درآن وجود دارد مربوط به قلب است یعنی نیت، حتی که استحضار آن هم در هر لحظه ضروری نیست لذا فرصت برای فکر و تدبر (در امور جهاد) در روزه بیشتر از نماز امکان پذیر است و دیگر اینکه شیاطین درایام رمضان در بند هستند که امکان وسوسه وآب و غذای نفس نیز قطع است تا اینکه نتواند انسان را به افکار وتخیلات مبتلا گرداند لذا اگر حضرت عمر ﷺ می‌فرمودند که در هنگام روزه، به طرف برنامه ها وتشکیلات جهاد فکر می کنم یک حرف بجا و منطقی بود، نماز چه خصوصیتی دارد که درآن به تشکیلات جنگی فکر کرده شود با وجودی که در نماز علاوه بر افعال خود آن، بسیاری از شیاطین مشغول وسوسه اندازی هستند که یکسو بودن طبیعت و فرصت فکر کردن به امور دیگر دشوار و محال است پس چه خصوصیتی وجود دارد که برای فکر کردن درتشکیلات جهاد ، نماز تعیین شود؟

توجیه قابل قبولی که به نظر حقیر می‌رسد این است که نماز یک روح جهادی را در خود جای داده است که هر رکن آن مشابه نماز است. اگر یک نماز گزار حقیقت و ماهیت نماز را مد نظر خود قرار دهد، گویا تمام مراحل

جهاد را پشت سر گذاشته است گر چه آن معنوی وغیر حسی است ولی نوعیت جنگی درآن نهفته است که این خود جهاد معنوی است. بنابراین اگر طبیعت او از جهاد معنوی به طرف جهاد حسی منتقل گردد و او در هنگام عبور از مقامات مختلف جهاد معنوی، نیم نگاهی به طرف جهاد حسی داشته باشد که طبیعت او فطرتا به طرف همان جهاد معنوی درحرکت بود این نه تنها عجیب نیست بلکه باید هم چنین باشد چونکه اگر نماز با تمام جزئیات خود با تنها چیزی که مشابهت و مطابقت کامل دارد جهاد است بنا بر این، فکر نمودن فاروق اعظم، آن هم در نماز، در رابطه با تشکیلات جهاد، دلیل بر منافی خشوع نماز نیست بلکه دلیل بر توجه عین نماز است که در بین نماز و جهاد به طور اصولی و کلی تطابق و مشابهت وجود دارد. پس مقولهٔ فاروق اعظم در حقیقت به طرف یک مشابهت مستقل بین جهاد و نماز اشاره دارد که یک نوع تأیید و دلیل قوی بر مضمون مورد بحث ما است.

به هر حال از این واضح گردید که در افعال و حقایق نماز تمام نظام سیاست، دیدگاه صحیح امام و امیر ملت، حدود شخصیت و جمهوریت، نصب و مقام امام، منصب قوم، سمع و طاعت، همکاری با امام، وحدت ملی، اتفاق و اتحاد، برنامه های سیاسی و جنگی لشکر، تشدد و عدم تشدد، یکسانی و صف بندی لشکر و مرکزیت آن، سنگرهای جنگی و استحکام آن، آداب جنگ، جنگیدن برای خدا، به دست آمدن غنیمت، آمادگی و برخورد مناسب با دشمن، خلاصه تمام تفصیلات اصولی، برنامه های تعمیری و تخریبی واضح گردیده است. بنابر این اگر کسی به دنبال اصلاح خود است داروی آن در نمار

است واگر کسی می خواهد که نظام سیاست ونظم مملکت را بر قرار داشته باشد باز هم تمام این مراحل از نماز، برای او حاصل می شود پس نماز، از طرفی انسان را به خدا می‌رساند و از طرفی به جنگ با مخلوق وادار می‌سازد. از طرفی انفرادیت و یکسوئی را آموزش می‌دهد واز طرفی بر اجتماعیت و توصل می‌آورد. از یک طرف سلم و سلامتی را آموزش می‌دهد و از طرفی انسان را به طرف حرب و ضرب آماده می کند. از یک طرف حالات شخصی انسان را صحیح می گرداند و از طرفی نظام اجتماعی را بر پا می دارد.

نظم قانون هم از نماز ثابت گردید همچنانکه در نماز جمعیت وجود دارد، جامعیت نیز وجود دارد و در جائی که جامعیت است در آنجا اجتماعیت نیز وجود دارد. از جمعیت، نفوس شخصی قرار وآرامش پیدا می کند و از جامعیت تشکیل جماعتی صورت می گیرد و از اجتماعیت نظام بر قرار گردیده، جماعت با غیرت و شوکت می گردد و به عبارت دیگر می‌توان گفت برنامه های مفصلی از عادات و عبادات که در تمام اسلام گسترده است همهٔ آنها در یک نماز متمرکز و موجود است. لذا اگراسلام، اسلام کبیر است، نماز، اسلام صغیر است. بنابراین نماز به ذات خود اسلام مکمل و میزان الکل قرار گرفت که تمام عبادتهای اسلام وتمام عبادات قولی و عبادات کونی درآن جمع گردیده است بنابراین عبادات قولی، عبادات فعلی، تمام هیئتها و اشارات عبادات، همچنین مداوای عادات شخصی انسان، خصائل اجتماعی، خلوت وجلوت، تبتل و تواصل، صلح و جنگ، همه در نماز موجود است. به بیان دیگر هیچ شعبهٔ زند گی انسان نیست که اصول آن در نماز وجود نداشته باشد.

بنا براین اگر اسلام در جهان یک مذهب جامعی است که در هر شعبه زندگی، انسان را راهنمائی کرده است و در آن جمعیت نفوس، اجتماعیت اقوام و تمام اسوه‌های نظام اجتماعی در آن موجود است، پس هیچ مانعی وجود ندارد که نماز را اسلام مستقل و دین کامل بگوئیم زیرا تمام شعبه های زندگی به شکل عجیبی با کمال تشریع در آن جمع گردیده است. پس از این نظر گویا نماز بذر، وتمام اسلام به عنوان یک شجرهٔ طیبه ازآن روئیده است تمام آنچه که در ضمن نماز وجود دارد همهٔ آنها به شکل جزئیات مفصلا دراسلام بیان شده است. پس دین، اسلام بزرگ، و نماز، اسلام کوچک است. به همین سبب است که آن حضرت ﷺ اگر چیزی را به عنوان فارق و جدا کننده در بین مسلمان و مشرک قرار دادند، نماز است. ارشاد نبوی است:

مفرق ما بيننا و بين المشركين الصلوة «مشکوة»

«فرق در بین ما و مشرکین نماز است.»

و به همین سبب است که آن حضرت ﷺ ترک هیچ عبادتی غیر از نماز را به کفر تعبیر ننموده اند. ارشاد نبوی است:

من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر[1].

«کسی که نماز را قصداً ترک کند عمل کفر انجام داده است.»

وقتی که نماز، میزان کلی برای تمام اسلام است و بلکه خود اسلام است، پس ترک اسلام را غیر از کفر چه تعبیری می توان کرد روی همین اصل در حدیثی ارشاد شده است که ترک نماز مرادف با انهدام اسلام است.

۱- کنزالعمال ج۳ص۲۳۹

الصلوة عمادالدین، فمن اقامها فقد اقام الدین، و من هدمها فقد هدم الدین۱

«نماز ستون دین است کسی که آن را بر پای داشت دین را بر پای داشته است و کسی که آن را ترک کرد، عمارت دین را منهدم نموده است.»

و راز آن در این نهفته است که در حقیقت ، اسلام دینی کامل و جامع همهٔ عبادتهاست و از آن یک نکتهٔ بسیار لطیفی واضح می گردد. که وقتی نماز، جامع همه عبادات است گویا با ادا کردن نماز در حقیقت به همهٔ عبادتها به طور اجمالی عمل شده است و همزمان برای ادای تفصیلی آن مستعد وآماده می‌شود و روی همین مناسبت در حدیثی آمده است:

روز قیامت اولین سؤال در بارهٔ نماز خواهد شد اگر نمازهای انسان به طور کامل ادا شده باشند فرموده می‌شود، نیازی نیست که عبادات دیگر مورد بررسی قرار گیرند، واگر نمازها به طورکامل ادا نشده باشند فرموده می‌شود عبادات دیگر او نیز به طور کامل ادا نشده است، بنابراین تمام عبادات دیگر او با دقت بررسی شود.

رازی که در آن نهفته است این است که در خود نماز، نمونهٔ تمام عبادات وجود داشت وقتی که نماز کامل بود پس تمام عبادات دیگر او نیز کامل نخواهد بود. لذا تمام عبادات دیگر نماز جزئی، و خود نماز کل قرار گرفت زیرا عبادات دیگر در دامن آن پرورش می‌یابند و ادا نمودن آن بدین معناست که گویا به همهٔ عبادات به طور اجمالی عمل نموده است، وآمادگی برای انجام تفصیلی عبادات دیگر است.

۲- کنزالعمال ج۳ ص ۲۴۰

این نیز واضح گردید که تارک نماز گویا تارک همهٔ عبادات است و بزرگترین ظالم به شمار می‌رود. همچنانکه بر پا دارندهٔ نماز، به معنای برپا دارندهٔ همهٔ عبادات است چونکه همهٔ عبادات در نماز وجود دارند و این بهترین معیار است و شاید به همین سبب است کسی که نماز را با رغبت ادا کند خود به خود به طرف عبادات دیگر تمایل پیدا می کند. زیرا انسان آن عبادات را به طور اجمالی در نماز انجام داده است و مزهٔ آن را چشیده است و باید هم برای ادای تفصیلی آنها در او شوق به وجود آید.

اگر بیشتر دقت کنید خصوصیت ذاتی نماز همین می تواند با شد که عبادات دیگر به آسانی ادا گردند و دسترسی و توفیق به همهٔ عبادات دیگر داشته با شد. گویا نماز علاوه بر اینکه جامع عبادات است، مفتاح عبادات نیز هست. لذا از ادا نمودن آن راه برای انجام عبادات دیگر هموار می گردد که سبب آن همین است زیرا راز تداوم امور در انضباط اوقات، مضمر است یعنی از انضباط اوقات هر کار می‌تواند بر وقتش انجام گیرد. اگر کسی برای کارهایش وقتی مقرر ننماید یعنی هر وقت دلش خواست و در هر جا یادش آمد انجام داد و در وقت مقرر و مشخص انجام نداد، این یک امر فطری است که خیلی از کارهایش به تعویق افتاده و فوت می‌شوند، وخصوصیت قضائی های زیاد این است که بالاخره کار به جای خود باقی می‌ماند و وقتی که یک کار از وقتش جا به جا شد طبعا کارهای دیگر ، روی می‌آورند و نتیجه این خواهد شد که چنین شخصی تمام برنامه‌های کاریش به هم خورده و روی هم انباشته می‌شود و وقتی

که این برنامهٔ عملی زند گی او نا منظم شد، در نتیجه سکون و آرامش قلبی او از بین خواهد رفت.

پس همچنانکه تنظیم اوقات باعث برکت عمل می‌شود یعنی هر کار خود به خود به جایش و به وقتش انجام می شود و تسکین و بشاشت و طمانینت قلب حاصل می‌شود. اکنون بدانید که خداوند در بارهٔ نماز می فرماید:

إن الصلوةكانت على المؤمنين كتابا موقوتا .۱

«نماز بر مؤمنین در اوقات معین مقرر شده است.»

نماز عبادت زمانی انسان است که برای آن هم زمان و هم مکان متعین است یعنی مسجد، وقتی که یک شخص قسمتی از اوقات مهم خود را در شبانه روز صرف نماز نماید چنانچه که واضح گردید علاوه بر آن، او پایبند اوقات می گردد و به طور فطری کارهائی که در بین اوقات نماز انجام می‌شوند مشخص و منضبط خواهند بود و مسلما آن کارها نیک، و از بدی به دور خواهند بود چون که دو نماز ، قلب نماز گزار را در این بین به قدری متأثر و منور می گرداند که راهنمای اندرونی و داخلی او ، عموما او را بطرف کارهای نیک رهبری خواهد کرد .

از این واضح گردید که مراد از توقیت نماز ، فقط اوقات خود نماز نیست بلکه به وجود آمدن انضباط در بین اوقات نمازها هم ضروری است که این اوقات هم پر بار از نیکی ها شوند، این خود دلیل بر این است همچنانکه نماز مفتاح طاعات است باعث انضباط اوقات نیز هست.

۱- نساء ۱۰۳

پس وقتی که نماز خودش مستلزم طاعات دیگر هست، لذا اگر از این جنبه هم در روز قیامت مشاهده شود که نمازها مکمل هستند چه بعید است که این دستور صادر شود که نمازهای دیگر او نیز درست و کامل اند؟ زیرا تمام آن عباداتی که به سبب تنظیم اوقات و برنامه های کاری سهل وآسان گردانیده و همانند نماز بدون زحمت و به طور عادی انجام می‌شدند، نیز کامل خواهند بود.

به هر حال از این واضح گردید که انسان نماز گزار در حقیقت جامع تمام اعمال و اوصاف دین بوده و از طرف تمام امور دنیوی نیزمطمئن می‌باشد و تارک نماز، از تمام این خوبیها محروم می‌باشد و تمام اوصاف کمال، اعمال و اسلام و بلکه تمام امور دنیوی او نیز به هم ریخته می‌باشد که نه در قلبش سکون و نه سلامتی، نه بشاشت و نه نورانیت است، بلکه او یک مریض قلبی می‌باشد که اگر معالجه شود شفا می‌یابد و الا به مرگ ابدی گرفتار می‌شود. والعیاذ بالله.

هدف اینکه هر چقدر شعبه های تعلق مع الله وجود دارد همهٔ آنها در نماز تکمیل می گردد وتمام انواع عبادت را ـ این عبادت سهل و مختصر ـ در خود جای داده و گویا آنها نیز خود به خود همراه با نماز ادا می‌شوند لذا در رابطه با تعلق مع الله، نماز را یک فرد کاملی باید معرفی نمود گویا ذاتا و اصالتا، عبادت فقط نماز است.

از این نظر هم عبودیت منحصر در نماز قرار گرفت که غیر از نماز عبادات دیگر، می‌توانند عبادات نسبی باشند که آنها فقط به سبب امتثال امر، عبادت قرار گرفته‌اند وگرنه به ذات خود عبادت نیستند و از این جهت عبادت منحصر به نماز است که ادای آن باعث قیام و ادای عبادات دیگر نیز هست و تمام

عبادات دیگر در ذیل این عبادت آمده اند. گویا این اصل، وعبادات دیگر فرع هستند و وجود فرع، بر اصل موقوف است. بنا بر این، وجود حقیقی مختص به اصل است و فرع در مقابل اصل معدوم می‌باشد ونماز بدین جهت عبادت اصلی است که معنای عبادت در فروعات دیگر یافت نمی‌شود و اگر هم پیدا شود به طفیل نماز است.

هدف اینکه هر معنائی که مراد باشد، تنها فرد کامل عبادت و جوهر فرد، درارتباط با خداوند نماز است که از آن معارف الهیه منکشف گردیده نه تنها کمالات ذات و صفات عیان می‌شوند بلکه در خود بنده نیز جلوه گر می‌شود و از طرفی تعلق مع الخلق هم فقط توسط نماز نظام ملك وملت، درست گردیده وروح تمدن ظاهر می‌شود یعنی از تعلق و ارتباط تعاون وتناصر و توارد با همدیگر ظاهر می شود و از این طرف در رابطه با تعلق مع‌النفس هم، توسط نماز می‌تواند مقامات و اخلاق نفسانی درست گردد و انسان از دام خصائل بهیمیه و شیطانی بیرون آید بلکه انسان واقعی گردد.

پس باید دانسته باشید که انسان عالم صغیر است که تمام نمونه ها و نقشه های عالم کبیر در آن مجتمع است. به همین سبب نماز، اسلام صغیر است زیرا تمام نقشه ها و نمونه‌های اسلام کبیر در آن گرد آمده است. چنانچه انسان در عالم کون (تکوینیات) جامع الحقایق (جامع حقایق همهٔ موجودات) است نماز هم در امور شرع جامع (جامع تمام امور شرعی) است. لذا جامع با جامع باید تعلق داشته باشد پس انسان مسلمان برای نماز اسلامی که جامع تمام عبادات و نمازها است بر گزیده شده است چون فقط انسان مسلمان در باب معرفت الهی از

همه کاملتر است و به سبب همین اسلام، انسان دارای تمام معارف گذشتگان وآیندگان است چون آخرین ملت است و نماز اسلامی در بر گیرندهٔ نمازهای تمام گذشتگان است چون آخرین نماز است. لذا انتخاب انسان مسلمان برای نماز اسلامی یک امر طبیعی است تا از هر حقیقت تشریعی، صفا و نورانیت متبلور شود و تمام جنبه های انسانیت، به وسیلهٔ جنبه های مختلف نماز منور گردد.

پس همچنانکه انسان به سبب جامعیت نمازش ادا کنندهٔ هر نوع عبادت تشریعی ثابت گردید همچنین بنا بر جامعیت ذاتی خویش و به سبب نورانیتهای مختلف خود، جامع علم تمام حقیقتهای تکوینی نیز قرار گرفته و با آنها آشنا گردید یعنی تمام حقایق تکوینیات به سبب نماز با رونق می گردند و حقیقت همهٔ جمادات ونباتات و حیوانات برای او به طور کامل منکشف وواضح می گردند و با این اطلاعات و شناخت کامل او، برتری او بر اینها ثابت می‌شود و به سبب همین برتری آشکار، او می‌تواند بر اینها حکومت نماید و از این مقصد خلافت الهیه کامل می گردد که هدف از تخلیق انسان همان بوده است و روی همین اصل فاروق اعظم ﷺ در تمام استانهای اسلامی این دستور را صادر فرمودند.

إن أهم أمور دينكم عندى الصلوة فمن ضيعها فهو لما سواها أضيع[1]

«مهم ترین امور دینی شما از نظر من نماز است کسی که نماز را ضایع کند طاعات دیگر را راحت تر ضایع می کند.»

۱- کنزالعمال ج۳ص۲۳۹

گویا پیامبر تباهی نماز را ، تباهی دین دانستند که از این اهمیت زیاد نماز واضح می گردد. شاید علت این باشد که عبادتهای اسلامی هر یک به گونه ای نازل شده است چنانچه بعضی با الهام و بعضی توسط فرشته و بعضی در خواب بر پیامبر نازل شده است و یکی از آنها توسط عمل کسی، و سکوت (تقریر) آن حضرت مشروع گردیده است.

اما برای فرضیت نماز یک روش و طریقهٔ بسیار عمده و ممتازی اختیارشده است وآن اینکه خداوند خود آن حضرت را در شب معراج در عرش به حضور پذیرفتند و با نهایت قرب و نزدیکی، این هدیهٔ نماز را به ایشان عطا فرمودند.

عبادات دیگر از آسمان به زمین نازل گردیدند ولی برای این عبادت آن حضرت از زمین به آسمان فرا خوانده شدند. عبادات دیگر به وسیلهٔ وحی از آسمان به زمین انجام گرفت. ولی فرضیت نماز بر بلندای آسمانها صورت گرفت، عبادات دیگر توسط ملائکه مشروع گردیده‌اند ولی نماز بدون واسطه، خود معبود حقیقی به طور تحفهٔ شرعی عنایت فرمودند. از مجموع اینها اهمیت نماز واضح می گردد که خداوند به این عبادت چقدر اهمیت قائل است که راز آن از همین معلوم می‌شود که این جامع طاعات، خودش یک مذهب مستقل، واسلام اجمالی کامل است به همین سبب در حدیث نبوی ارشاد شده است:

الصلوة معراج المؤمنین. «نماز معراج مؤمنین است.»

برداشت اینجانب این است که این تنها یک تمثیل و تشبیه نیست بلکه یک حقیقت واقعی است که نماز برای نماز گزار یک نوع معراجی است اگر او از جملهٔ افراد کاملین است همین الآن آن را احساس می کند و اگر ناقص باشد بعد

از مرگ احساس می کند. ولی معراج برای هر نماز گزاری حاصل می‌شود چنانچه که واضح گردید و دیگر اینکه به این سبب معراج بودن آن واضح است که آن برکات و عزتهای روحانی که برای آن حضرت عطا گردیده بود به سه چیز خلاصه می‌شود، یکی مشاهدهٔ حق، چنانچه قرآن فرموده است:

ما کذب الفؤاد ما رأی.[1] «آنچه که دل مشاهده نموده دروغ نشمرد.»

دوم قرب زیاد، چنانچه قرآن می فرماید:

ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی۲ . [نجم ۸و۹]

سوم ، گفتگو ومکالمهٔ با خدا، چنانچه «التحیات» حاکی و بیانگر همین مذاکره است که همیشه در قعده خوانده می‌شود اگر خوب دقت کنید. به طفیل کفشهای مبارک سرورکائنات (علیه افضل التحیات والتسلیمات) این مقامات برای هر نماز گزار در شبانه روزی پنج مرتبه حاصل می شود.

اول مشاهده، در حدیثی ارشاد است: «در حالت قیام نظر بنده بر چهرهٔ خدا می باشد آن طور چهره‌ای که مناسب شأن خود اوست.»

دوم نهایت قرب، که به نص حدیث آمده است: «سر بنده در مقابل قدمهای خداوند نهاده می‌شود چنان قدمی که مناسب شأن اوست.»

سوم کلام و گفتگو، که این در هر رکعت برای بنده میسر است چون لازم است که در هر رکعت بنده سورهٔ فاتحه را بخواند و در بارهٔ سورهٔ فاتحه حدیث صریحی ارشاد است که، جواب هر جملهٔ آن از طرف خداوند به طور نقد داده

۱- نجم ۱۱

۲- سپس نزدیک و نزدیکتر شد تا به اندازهٔ دو کمان.

می‌شود. چنانچه در وقت گفتن «الحمد لله‌رب‌العالمین» -خداوند می فرماید «حمدنی عبدی» زمانی که بنده می گوید «الرحمن الرحیم» خداوند می‌فرماید «أثنی علی عبدی» زمانی که بنده می گوید «مالك یوم الدین» خداوند می‌فرماید «مجدنی عبدی» و زمانی که بنده می گوید «ایاك نعبد وایاك نستعین» خداوند می‌فرماید «هذا بینی و بین عبدی» و وقتی که بنده می گوید «اهدنا الصراط المستقیم...» خداوند می‌فرماید «هذا لعبدی ولعبدی ما سأل».

و همین به معنای گفتگو و همکلامی با خداوند است. پس وقتی که در نماز نهایت قرب حاصل است، گویا مشاهده هم مشاهدهٔ حقیقی است و گفتگوی رودر رو هم حقیقی است. گر چه تلاوت قرآن در نماز به نص حدیث فرض است که گویا تلاوت قرآن به معنای گفتگو با خداست. وهمین سه مورد روح معراج بود. پس حدیث «نماز را معراج مؤمن است» را چگونه می توان تشبیه و استعاره گفت، وقتی که تمام حقایق معراج همراه با واقعیت در نماز موجود است که اهل مشاهده در دنیا هم آن را احساس می کنند و اهل مراقبه در حد معرفت از آن بهره مند می‌شوند و اهل مجاهده فقط ایمان دارند که مشاهدهٔ آن بعد از مجاهدهٔ موت بر ایشان حاصل می گردد و با خود می گویند واقعا ما در دنیا توسط نماز با خدا گفتگو نموده بودیم که هم اکنون حظ آن را احساس می کنیم و نهایت قرب نیز برای ما حاصل بود که لذتهای آن را الآن مشاهده می کنیم که انس با آن در آن زمان در ما راسخ بود و الآن ما در مظان معرفت، بلکه استحضار قرار گرفتیم و اگر تجلیات خداوند در جلوی چشم ما ظاهر شود، خواهیم دانست که این همان تجلی است که هر روز بر ارواح ما منکشف

می‌شدند و ما با آن در ارتباط بودیم. چنانچه از حدیث مشهور «حشر» واضح می گردد که خداوند در جلوی مسلمانان با یک صورت خاصی متجلی شده و می‌فرماید «انا الرحمن» من رحمن هستم [از جایی که او را نمی شناسند] همه در جواب می گویند «نعوذ بالله منک» پناه می بریم به خدا از تو، سپس طبق وعده «یوم یکشف عن ساق۱» تجلی ساق ظاهر می گردد و همه به سجده می‌افتند و رحمانیت او را اعتراف می کنند.

از این واضح گردید که یکی از جلوه های خداوند که برای آنها متعارف و شناخته شده است ظاهر می گردد و به همین سبب است که از یک تجلی، وحشت و از تجلی دیگر، احساس انس می کنند. جلوهٔ ساق را که همه می‌شناسند به سجده می‌افتند شاید این تجلی ساق همان باشد که قسمت پایین تر آن یعنی قدم که مردم همه روزه آنرا سجده می کردند و سرشان بر قدم خدا گذاشته می‌شد به همین سبب همه آنرا می‌شناسند که هر روز در مقابل آن سر به سجود بودند و روح با این تجلی مناسبت کافی پیدا کرده بوده است.

خلاصه اینکه اگر عامهٔ مردم در این دنیا نمی‌توانند قدم الهی را مشاهده کنند بدین معنا نیست که در آنجا نیز آن قدم را نشناسند. و مکالمه و قرب الهی را نیز

۱- روزی که تجلی ساق ظاهر گردد.[قلم ۴۲]

روز قیامت پروردگار ساق بلا کیف خود را ظاهر می فرماید و نماز گزارانی که در دنیا به قدمهای او سجده می نمودند ساق او را می شناسند و به رحمانیت او اعتراف نموده و به سجده می افتند و کسانی که در دنیا نمازی نخوانده اند کمرهایشان همانند تخته هایی راست مانده و از سجده به قدمهای پروردگارشان محروم خواهند شد (تفسیر عثمانی و...).

بر همین قیاس کنید. هدف اینکه مکالمه و گفتگوی با پروردگار و نهایت قرب و مشاهدهٔ تجلی قدم در نماز استعاره و تشبیه نیست بلکه واقعیت است و روح معراج نیز همینها هستند بنا بر این هر مومن در شبانه روزی پنج مرتبه در نماز معراجی خواهد داشت.

نکتهٔ دیگری که واضح می گردد این است که تمام مراتب عبودیت بر پیامبر پایان یافته و ایشان عبد کامل بودند و رفعت و سر بلندی انسان فقط در عبدیت خدا مضمر است و برای آن حضرت رفعت، به قدر عبدیت شان داده شده بود یعنی عبدیت در ایشان به نهایت خود رسیده بود. لذا رفعت نیز به ایشان به همان اندازه و مناسبت داده شده بود که تا سر حد عرش توانستند رسائی داشته باشند که آنرا معراج می گویند و در همانجا نماز به عنوان هدیه به ایشان داده شد.

از این واضح گردید که نماز با عروج ومعراج، رفعت و سر بلندی ربط و مناسبت کافی دارد و سببش همین است که وقتی ثمره ونتیجهٔ تواضع و عبدیت، رفعت و سر بلندی است و رفعت و سر بلندی به قدر تذلل و پستی خواهد بود پس انسان در نماز تذلل خود را به انتها می‌رساند زیرا رفعتی که به وسیلهٔ نماز پیدا می کند باید بی نهایت باشد. لذا اگر از تواضع و عبدیت رفعت داده شود پس در عبادتی همچون نماز که نهایت تواضع وعبدیت در او هست رفعت نیز باید به حد انتها باشد. چنانچه وقتی که ذات اقدس آن حضرت ﷺ در تذلل برای خدا به درجهٔ نهایی رسیده بود معراج نیز به حد انتها بود و در معراج نماز میسر گردید تا اینکه تذلل برای خدا بیشتر افزایش یابد و مقامات رفعت و عروج نیز افزایش یابد.

از این واضح شد که ابتدای نماز هم عروج ومعراج است و انتهای آن نیز عروج و معراج است و گویا نماز در بین دو معراج قرار گرفته است. لذا اگر برای هر مسلمانی به قدر قابلیت و استعداد در نماز عروج نصیب گردد و به طور روحانی در نماز برای او معراج نصیب گردد این خصوصیت طبیعی نماز است و امر تعجبی نیست چنانچه این حقیقت با الفاظ واضح تری درحدیث مذکور ارشاد شده است.

از این واضح گردید که نماز از دو طرف، نه تنها با عروج ومعراج مناسبت دارد بلکه نتیجهٔ آن هم معراج است و این نه تنها برای پیامبر ، بلکه به طفیل ذات با برکت ایشان برای هر نماز گزار بعد از اینکه نماز را بر این روش بسیار عمده و زیبا فرض نمود نمونهٔ عملی و روش بسیار زیبایی را برای قیام آن نیز اختیار نمود که بعد از فرض گردیدن هر عبادت آن حضرت به وسیلهٔ راهنمایی قلب منور والهام خداوند نمونهٔ عملی آن را شخصا انجام دادند و با انجام آن به امت نشان دادند تا جهانیان شکل عملی آن را از عمل آن حضرت ﷺ آموزش بگیرند. اما در بارهٔ نماز این روش کافی نبود بلکه همچنانکه آن حضرت خودشان آنرا عملا دانسته بودند برای آن حضرت هم نمونه‌ای از نماز نشان داده شد و همچنین توسط عمل رجال غیب نیز آن حضرت تمام جنبه های عملی آن را محفوظ وضبط فرمایند و احتمال کوچکترین خطایی در آن نباشد. چنانچه جهت نمونهٔ عملی هیچ عبادتی فرشته‌ای فرستاده نشد ولی نمونهٔ عملی برای نماز و همچنین برای تعیین حد و مرز اوقات نماز ، سید الملائکه حضرت جبرئیل علیه السلام دو روز متوالی به زمین فرستاده شد تا اوقات نماز یعنی ابتدا و

انتهای وقت هر نماز را عملا مشخص نمودند. چنانچه تفصیل آن در احادیث موجود است.

از این واضح گردید که این عبادت در نزد خداوند از اهمیت زیادی برخوردار است. گویا حضرت جبرئیل تمام احکام اسلام را به وسیلهٔ وحی، علم آنرا به دنیا آورد ولی جهت فرضیت نماز چنان اهمیت به آن داده شد که حضرت جبرئیل مستقلا برای ادای شکل عملی آن و با حد بندی اوقات تمام نمازها به دنیا فرستاده شد که علم نماز را مستقیما در شب معراج خداوند به ایشان عطا فرمود که از این اهمیت نماز واضح می گردد که تعلیم و آموزش آن را مستقیما خود خداوند بدهد آن هم نه در بیت نبوت، بلکه به خانهٔ خودش در عرش به حضور پذیرفتند و نسخهٔ عملی آن را توسط سید المقربین حضرت جبرئیل فرستادند.

واضح است که چنین عبادتی تا چه حد می تواند برای آن حضرت تسلی بخش باشد و همین سبب است که آن حضرت نماز را خنکی چشم خود فرمودند، ارشاد نبوی است:

جعلت قرة عینی فی الصلوة[1] «خنکی چشم من در نماز قرار داده شده است.»

به همین سبب است که آن حضرت در رابطه با شخص نماز گذار می‌فرماید:

«ای مردم! اگر در جلوی منزل کسی نهری جاری باشد. و او در شبانه روزی پنج مرتبه در آن غسل نماید آیا در بدن او چرکی باقی می ماند؟ عرض شد

۱- کنزالعمال ج۳ص۲۴۱

هر گز نه، فرمودند در حقیقت نماز غسل روحانی است که هر روزی پنج مرتبه صورت می گیرد.»

پس در این صورت چگونه می‌تواند در روح چرکی باقی بماند؟ به همین سبب ارشاد فرمودند:

الصلوة الی الصلوة کفارة لما بینها۱

«از یک نماز تا نماز دیگر، کفارهٔ گناهان بین آن دو است.»

پس وقتی که نماز آن قدر عبادت با اهمیتی بود که در رابطه با آن اهتمام خداوند به طور مستقیم، و همکاری ملائکه ، سپس عروج آن حضرت و برای علم و عمل آن سعی تلاش شد چون نماز نقطهٔ مرکزی اسلام بود و بدون شک هم بود چون موضوع اسلام عبادت است و فرد کامل عبادت نماز است پس لازم بود برای نقطهٔ مرکزی اسلام یک مرکز حسی بر قرار باشد که بیانگر شعار حسی اسلام کامل باشد. هم چنان که نماز شعار عملی آن ست به همین سبب بنیاد کعبه فقط برای نماز قرار داده شد که آن را مسجدالحرام می گویند و مسجد به معنای سجده گاه است و مقصود اصلی ازسجده مکان سجده است. لذا بنیاد مسجدالحرام و بیت الله در حقیقت فقط برای نماز ریخته شد اگر به اطراف آن طواف می‌شود اهمیت آن به این سبب است که آن در حکم نماز است. چنانچه صراحتا در حدیثی آمده است که طواف هم در حکم نماز است. فقط فرق آن است که طواف نماز حکمی است وسلام و کلام در آن جایز است ولی در نماز اصلی اینها جائز نیست.

۲- کنزالعمال ج۳ص۲۴۶

به هر حال ! اگر غرض و غایهٔ بیت الله الحرام طواف هم قرار داده شود زیرا آن نیز در حکم نماز است لذا به این مناسبت هم بنیاد مسجدالحرام تنها نماز باقی می ماند.

هدف اینکه برای این مرکز عملی « نماز »، مکان هم مرکزی ساخته شد. چنان چه تمام مخلوقات به نماز رجوع می کنند همچنین به خاطر نماز حقیقی و حکمی تمام جهان به طرف بیت الله رجوع می کنند و به همین سبب است که حضرت ابراهیم عليه السلام بعد از تعمیر نمودن کعبه هدف اصلی از آباد نمودن اطراف آن را توسط فرزندانش فقط اقامهٔ نماز ظاهر فرمودند و مقبولیت فرزندانش را توسط نماز خواستار شدند که آن را خداوند در کلام پاکش بیان فرموده است. ارشاد خداوند است:

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم، ربنا لیقیمواالصلوة، فاجعل افئدة الناس تهوی الیهم۱ .[ابراهیم ۳۷]

و در پایان دعائی که مستقلا ایراد فرمودند آن است که من و فرزندانم را اهل نماز قرار بده .

هدف اینکه از ابوالانبیاء تا خاتم الانبیاء، و از حضرت جبرئیل تا عامهٔ فرشتگان، همه یک اهمیت خاصی برای نماز قائل بودند لذا از یک طرف جهت اقامهٔ نماز مساجد ساخته می‌شوند و برای نماز شهر (مکه) جداگانه آباد می‌شود و برای همین نماز، تمام انبیاء ـ علیهم السلام ـ التجاء می کنند.

۱- پروردگارا ! من برخی از فرزندانم را به دره ای بی آب و گیاه ، در جوار خانهٔ محترم تو جای دادم تا نماز را بر پا دارند پس دلهای مردمان را بسوی آنان گرایش ده .

هدف اینکه ابتدا و انتهای دین، و مقصود جهان هستی فقط و فقط نماز به نظر می رسد، دیگران به جای خود، حتی خداوند هم خود را از نماز مستثنی قرار نداد چنانچه که قبلا واضح گردید. این یک امر جداگانه‌ایست که نماز اوتعالی به معنای تذلل نیست چون او از هر عیب پاک و از هر نوع احتیاج و ذلت منزه و مقدس است و نماز او فقط می‌تواند به معنای انزال رحمت باشد و بس.

به هر حال ! در حد عنوان هم که شده خداوند خود را صائم یا مزکی یاحاجی ذکر نفرمود ولی یقینا مصلی ذکر فرمود چنانچه قبلا ذکر گردید، ارشاد ربانی است:

هوالذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من‌الظلمت الی‌النور.۱. [احزاب ۴۳]

خلاصه اینکه، نماز از نظر جامعیت به انتهای خود رسیده است و همچنین از نظر جمعیت و اجتماعیت بسیار عمده و فوق العاده است و به همین سبب تهذیب و تزکیهٔ نفس نیز در نماز به حد کمال خود رسیده است و بهترین روش اصول تدبیر منزل نیز ، درآن گرد آمده است و مقاصد و سیاست مدن نیز، به بهترین وجه درآن جمع گردیده است که انسان به وسیلهٔ آن تزکیه شده و صلاحیت درست نمودن نظام زندگی شهری و منزل در انسان به وجود می‌آید.

خلاصه اینکه از ادا نمودن عبادت نماز ، به وسیلهٔ تزکیهٔ نفس در انسان، کمالات خداوندی نمودار می‌شود و او به وسیلهٔ این نمونه های کمالات

۱- اوست که همواره با فرشتگان خود بر شما صلوة (رحمت) می فرستد تا شما را از تاریکیها بسوی روشنایی بر آورد

خداوندی این صلاحیت را پیدا می کند که آن کاری که -خداوند برای مخلوق خود از نظر رحم و شفقت، درست نمودن نظم دینی و دنیوی، تربیت دادن ظاهری و باطنی، روحانی و مادی آنها و رساندنشان به حد کمال انجام می‌دهد، همان مسئولیت از نظر اینکه انسان جامع نمونه‌های ربانی است به دوش انسان نیز عائد می گردد که او خود اصلاح شده دیگران را نیز اصلاح نماید و نظام فرهنگی و تمدنی آنها را صحیح نماید و احکام الهی را برآنها جاری نماید و آنها را ملت وفادار به حکومت خداوند گرداند و نقارهٔ ملوکیت او در دنیا نواخته شود و از این واضح می گردد که فقط به وسیلهٔ نماز انسان می‌تواند حق عبادت او را ادا نماید و به وسیلهٔ نماز مقصد خلافت الهی را می تواند کامل نماید.

قرن اول با این صلاح و اصلاح که به برکت نماز درآنها به وجود آمده بود قیام نمودند و در عین پادشاهی فقیری کردند یعنی در وقت پادشاهی هم آن تواضعی که به سبب نماز درآنها به وجود آمده بود در آنها نمودار بود و در هنگام تواضع و غنای نفس، اجتماعیت و تنظیم ملتی که به وسیلهٔ نماز در آنها به وجود آمده بود فنا نمی گردید.

حضرت عمر ﷺ با وجودی که امیرالمومنین است مشک آب را به دوش کشیده و به درب منازل رعایا می گشتند. عرض شد ای امیرالمومنین این کار را به یکی از خادمین بیت المال دستور دهید فرمودند روز گذشته سفیر روم در نزد من حاضر شد او از من خوف زده شد که به وسیلهٔ آن در نفس خود مقداری عجب و خود پسندی احساس نمودم و هم اکنون به دنبال علاج و جبران آنم.

ببینید آن کسی که بر اریکهٔ قدرت و مسند خلافت است باز هم از خوی عبادت و تواضع نفس و امنیت بر خوردار است. چنانچه یک شب فاروق اعظم ﷺ جهت اطلاع از حال رعایا مشغول گشت‌زنی بود از منزلی که در کنار راه قرار داشت زمزمه‌ای به گوشش رسید که یک زن این اشعار را می‌خواند.

فوالله لو لاالله تخشی عواقبه   لزحزح عن هذالسریر جوانبه[1]

فاروق اعظم ﷺ از شنیدن این شعر مفتضحانه به خشم آمده و از دیوار منزل به داخل پرید و با صدای بلند فریاد زد کیست که این شعر ممنوعه و فحش آمیز را می خواند؟

آن زن ابتدا ترسید، ولی سپس با جرات تمام گفت: امیرالمومنین شما به من می گوئید که کار خلاف شریعت را انجام دادی ولی کار خودت را نمی‌بینی که در یک آن سه خلاف را مرتکب شدی؟ ایشان فرمودند چه کار خلافی انجام دادم؟ او گفت اولین خلاف این است که دستور خداوند است که « لا تدخلوا بیوتاغیر بیوتکم حتی تستانسوا وتسلموا علی اهلها »[2]. [نور ۲۷]

حال آن که شما بدون سلام واجازه به منزل ما وارد شدید.

۱- به خدا سوگند اگر ترس عذاب خدا نمی بود چهارپایهٔ این تختخواب در هم می ریخت [بیگانه ای را آورده ، چنان با او مزاح می کردم که پایه های این تختخواب به هم می ریخت - م].

۲- داخل نشوید در خانه هایی غیر از خانه های خودتان تا آنکه اجازه گیرید و بر آنها سلام کنید .

دومین خلاف این است که دستور خداوند است که «واتواالبیوت من ابوابها»۱ . [بقره ۲۷]

ولی شما از روی دیوار پریده وارد منزل شدیدبا وجودی که این حق شما نبود.

سوم اینکه دستور خداوند است که « ولاتجسسوا ».[2] [حجرات ۱۲]

ولی شما وارد منزل شده اسرار خصوصی دیگران را تجسس نموده و بر احوال مخفی و پنهان یک زن تنها در خانه، اطلاع پیدا می کنی.

فاروق اعظم ﷺ به گریه افتاده و از آن زن معذرت خواهی کرده و برگشتند و تمام شب را به استغفار مشغول بودند. وقتی صبح شد آن زن را صدا زده و فرمودند: «اکنون از نظر اینکه امیر مسلمانها هستم از تو سوال می کنم که چرا مرتکب خواندن آن شعر ممنوعه‌ای که از آن بوی بی حیائی می آمد شدی؟» او عرض نمود: «ای امیر مومنین، من یک زن جوان هستم و یک ماه است که ازدواج کردم، شوهرم با لشکر شما به جهاد رفته است. لذا بنا بر جوش جوانی و فراق شوهر خود نا خواسته این شعر بر زبانم جاری شد وگرنه بحمدالله از هر گونه زنا و بد کاری پاک هستم.»

فاروق اعظم ﷺ به خانه اش رفته و از همسرش سوال نمود که یک زن جوان تا چند روز می تواند به فراق شوهرش صبر نماید؟ همسرش جواب داد تا سه ماه، در همان وقت امیرالمومنین این دستور را صادر فرمودند که هیچ

۱- به خانه ها از درهایشان در آیید.

۲- کارهای پنهانی یکدیگر را جستجو نکنید .

سربازی بیشتر از سه ماه در لشکر نماند با پایان یافتن ماه سوم به او مرخصی داده شود و دیگری جایگزین او شود.

از این واقعه واضح گردید با اینکه مسائل و وظایف خلافت و امارت به دست چنین افراد پاکباز و مقدسی انجام می‌پذیرد ولی جهت اصلاح و تربیت رعایا و حفظ اخلاق آنها امیرالمومنین که سرمایهٔ اجتماعی است خود در شبها گشت می‌نماید حتی بر یک زن غریبه هم چنان شفقت می نماید هم چنان که برای یک فرد بزرگی صورت می گیرد که از این شفقت بر رعایا واضح است ولی درجات عبدیت هم به قدری است که از سرزنش نمودن آن زن به گریه می‌افتد و از او معذرت خواهی نموده به خانه بر می گردد که این خود مطلع بودن از تمام احوالات را می‌رساند و از خود و دیگران فراموش نمی کند و مقتضای زمان هر چه باشد آنرا ادا می کند.

و از نظر عبادت به حدی است که تمام شب را به توبه و استغفار سپری نمودند که من مرتکب سه خلاف و نافرمانی شدم. با وجودی که آنها خلاف نبود زیرا در رابطه با فرایض، وقتی که اصلاح خلق مد نظر باشد برای امیر حق تفتیش اسرار، محفوظ و ثابت است ولی به سبب علو مراتب آن را گناه تصور نموده و تمام شب را به توبه و زاری مشغول بودند که این خود بلندترین مقام جمعیت خاطر است. لذا اجتماعیت و جمعیت در یک آن موجود و زیر عمل است و این کیفیت در تمام صحابهٔ کرام به سبب تعلق مع الله به وجود آمده بود که مظهر اتم و کامل آن نماز بود چنانچه ابتدای آن نماز شروع می‌شود و تمام شبها را در نماز نفوس صالح خود را صیقل و شفاف نموده بودند.

به هر حال! اگر نماز را از نظر جامعیت مورد بررسی قرار دهیم تمام حالات مناسب بشری با حقایق شرعی خود درآن جمع گردیده است و اگر از نظر اجتماعیت در نظر بگیریم، هر نوع اصول اصلاح معاملات بین یکدیگر در آن موجود است و اگر جمعیت را مورد بررسی قرار دهیم چیزی بیشتر از آن که دلها را به وسیلهٔ علم و معرفت، حقایق کائنات و حقایق الهیات از امن وآرامش سیراب نماید وجود ندارد که عبادت و نیابت انسان، هر دو از آن مکمل شود که هدف اصلی از خلقت آن همین است و شرح هر سهٔ این مقامات، یعنی جامعیت، اجتماعیت و جمعیت با هر دو موالیدشان، یعنی عبادت و نیابت همین است که مفصلا به ترتیب عرض شد. این همان حقیقت نماز است که مایل بودید آنرا تحت عنوان فلسفه بشنوید. اما آیا فلسفه می تواند ما را به این حقایق برساند؟ هرگز نه.

عمل فلسفیانه هرگز به این امور و حقایق رسائی ندارند چونکه این حقایق ماورای عقل است و از بلند پروازیهای عقل به مراتب بالا و برتر است به همین سبب در کلام فلسفی نمی‌توانید اینچنین معارف الهیه را ملا-حظه کنید. این امور فقط به برکت فیوضات ذوات انبیا (علیهم السلام) به دست آمده و به طفیل ایمان آوردن به آنها و اتباع روحی میسر خواهد بود. چون اینها امور معرفتی هستند وامور عقلی نیستند و محل کار آنها میدان عقل نیست بلکه وجدانیات است که به وسیلهٔ سمعیات به دست می آیند.

من کسی نیستم که بیان این امر مهم به فردی همچون من واگذار گردد ، من کجا و آن حقایق علمی کجا، این فقط به طفیل مصاحبت بزرگان بود که ذهن

بنده به طرف آن رسایی و راه یافته بود وچند جمله ای در رابطه با این موضوع بر زبان آوردم. فلله درّهم .

البته تمام این مقامات نماز ، زمانی در انسان ظاهر میگردد که او به خاطر یاد حق نماز را ادا نماید و در هر رگ وپیوند او ذکر الله نمودار باشد و الا اگر به جای ذکر، غفلت باشد نه جمعیت حاصل خواهد شد ونه جامعیت ونه اجتماعیت، بلکه بر عکس، غفلت و قساوت قلب افزایش می‌یابد و نماز با غفلت، سزاوار برچهره خوردن است چنانچه در حدیثی فرموده شده است که بعضی از نماز گزاران با سهم کاملی از نماز باز می گردند و بعضی با نصف و بعضی با یک چهارم وبعضی با دست خالی و هیچ به آنها داده نمی‌شود.

و این برای کسانی است که به جای ذکر ، غفلت را در نماز همانند لحاف بر روی خود کشیدند.

از این معلوم می‌شود که فلسفه و غایت و حقیقت اصلی نماز، ذکرالله است و به برکت ذکرالله این هر سه مقامات مذکوره به دست می‌آیند و با همین سه مقاصد خلافت و عبادت کامل می گردند. به همین سبب بنده در ابتدا این آیه را تلاوت نمودم.

واقم الصلوة لذکری.۱ «نماز را به یاد من بر پای دارید.»

این بیانگر آن است که روح، حقیقت، منشا برکات و مرکز نماز ، ذکرالله ثابت گردد ولی این روح «ذکرالله» چه زمانی در نماز به وجود می‌آید؟ زمانی که نماز با رعایت هیئت وکیفیت حقیقی خودش ادا گردد و آداب و شرائط و

۱- طه ۱۴

سنن و واجبات آن چنانچه شایستهٔ آن ست رعایت شود و اینها فقط از خواندن نماز به دست می‌آیند، بلکه معنی اقامه این است که نماز به درستی ادا گردد و حقیقت درستی، همان تکمیل شرائط و اقامهٔ حدود است به همین سبب قرآن حکیم در آیهٔ مذکوره نفرمود که «صل لذکری» بلکه «اقم الصلوة لذکری.طه ۱۴» فرمود که خلاصهٔ آن این ست که در نماز فقط خم و راست شدن ملاک نیست بلکه حق آداب و سنن و واجبات و فرائض آن را نیز باید ادا نمود تا ثمرات حقیقی آن بر آن مرتب گردد .

پس نتیجه این شد که ذکرالله بر اقامهٔ نماز موقوف است و این سه مقامات بر ذکرالله معلق هستند و مبنای مقاصد خلقت آدم ، یعنی عبادت و خلافت بر این سه مقام ذکرالله معلق هستند. اگر نماز اقامهٔ نشود، ذکرالله هم نیست لذا جمعیت، جامعیت و اجتماعیت وجود نخواهند داشت. و وقتی که این سه مورد وجود نداشته باشند پس عبادت وخلافت وجودی نخواهند داشت لذا اصل و اساس نمازی که تمام این موارد بر آن موقوف هستند و معادل تمام اسلام قرار گرفته فقط ذکرالله است .

اگر حقیقتا نماز با آن روح ادا گردد نه اینکه اثرات آن تنها بر ما، بلکه بر اقوام دیگر نیز وارد خواهد شد. من به یک هندو گفتم شما همواره با مسلمانان در بارهٔ ساز و دهل در جلو مساجد اختلاف دارید و می‌خواهید که سازها با صدای بلند در جلوی مساجد نواخته شود آیا از این امر معقول اطلاع نداری که نماز عبادت الهی است و نباید باعث آزار مخلوق قرار گیرد؟ پس چرا این چیز

پاک را شما وسیلهٔ جنگ قرار می‌دهید و هر انسان مذهبی باید احترام آنرا داشته باشد؟

او جوابی به من داد که واقعا شرمنده شدم و چاره‌ای غیر از سکوت نداشتم. او گفت مولانا صاحب! نماز گزاری کجا باقی مانده است؟ اگر نماز گزار حقیقی وجود داشته باشد ما منزل خود را برایش خالی می کنیم و چه کسی جرات بی احترامی دارد ولی در این زمان سوء استفاده کنندگانی در رابطه با هر کاری وجود دارند، امروز فقط افرادی که از دین، اسم الله، اسم نماز و لفظ اسلام، اغراض خود را کامل می کنند باقی ماندند لذا رفتار اقوام دیگر با آنها، همانند کارهای خودشان خواهد بود.

حقیقتا او جواب درستی به من داد و من غیر از سکوت هیچ کاری از دستم بر نیامد. الله اکبر، اگر نماز گزار حقیقی، و مسلمان واقعی وجود داشته باشد اقوام دیگر نیز از او مرعوب می‌شوند وقتی که نماز با شیطان مجادله و او را متواری می کند پس شیاطین الانس در مقابل آن چه حیثیت و جایگاهی دارند که در مقابل آن تاب بیاورند و مرعوب نگردند؟

در میدان بزرگ کلکته وقتی که نماز عید برگزار می گردد و غالبا یک صد و بیست هزار نفر در پشت سر یک امام اقتدا می کنند، اقوام دیگر برای دیدن این منظر جمع می‌شوند یک مرتبه همراه با دیگران «مسز سروجنی نائید» که در آن وقت یکی از رهبران سیاسی به شمار می‌رفت نیز آمد او این منظره را دیده متحیر گردید و گفت این نظم وانضباطی که دهها صفوف مرتب با آواز یک نفر به حرکت در می‌آیند از چه جایگاه خوبی بر خورداراند و چقدر خوب است.

این نظم که برای مسلمانان از نظر مذهبی میسر است برای هیچ یک از اقوام امروزی میسر نیست. به هر صورت، حقیقت این است که در شکل و صورت نماز آثار رعب اندازی نمودار است اگر در جایی اقامهٔ نماز میسر گردد که روح نماز با ذکر الله توام باشد و تعداد مسلمانان همین باشد آیا نظام دنیا همان گونه که امروز است باقی خواهد ماند؟

پس به گمان بنده برای ثابت نمودن حقانیت اسلام، فقط نماز با همان حقیقت و خصوصیتی که ذکر گردید کافی است و اگر در بین اقوام دیگر یک انسان منصفی وجود داشته باشد غیر از اعتراف هیچ راهی دیگر ندارد که این عبادت، که در آن چنین مواردی رعایت شده است یقینا از جانب الله است که عقل هیچ انسانی هرگز نمی تواند همانند آن را پایه‌ریزی نماید واگر به طور سهل ممتنع از طرق مختلف بتواند این کار را بکند ولی یک انسان هر قدر فلسفی و دانشمند باشد، نمی‌تواند در چنین عمل مختصری در مصوبه هایش اینقدر رعایتهای نامحدودی را بگنجاند که در آن دین، دنیا، اخلاق، معاشرت، عبادت، عادت، خلوت، انفراز، سیاست، حکومت، صلاح و اصلاح، اعلای کلمه الله و اسفال کلمهٔ کفر، همه به یک وقت در آن جمع گردیده باشند لذا باید مسلمان حضور در نماز با جماعت را جدی بگیرد و با رعایت آن ، فتنه ها هرگز نمی‌توانند در مقابل او اظهار وجود نمایند و از عدم حضور او راهی برای ورود فتنه ها در ایمان او پیدا می‌شود.

اکنون بر دعای توفیق این بحث را به پایان می رسانم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین.

محمد طیب غفر له مدیر دارالعلوم دیوبند

۲۱رجب المرجب ۱۳۶۱هـ

اتمام ترجمه جمعه ۱۴-۱۲-۸۳

عبدالغنی شیخ جامی عفی عنه

آداب نماز[1]

از امام محمد غزالی(رحمه الله)

خداوند تعالی فرموده است: « واقم الصلوة لذکری » (نماز را بپای دار برای یاد من طه/۱۴) و حضرت رسول خدا ﷺ فرموده است «نماز، ستون دین است» و بدان که تو در نماز با پروردگار خویش راز و نیاز می کنی پس دقت کن که چه وظیفهٔ داری و چگونه شایسته است به نماز مشغول شوی ، اینک توصیه می کنم که بر سه چیز مواظبت کنی تا از زمرهٔ کسانی باشی که نماز را بر پای می دارند و بر آن مواظبت می کنند زیرا خدا به اقامهٔ نماز امر کرده و فرموده است «اقم الصلوة» و«اقیمواالصلوة » ونفرموده است نماز بخوان، یا نماز بخوانید، و کسانی را که بر اقامهٔ نماز مواظبت می کنند ستوده و فرموده است «والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی صلاتهم یحافظون» (کسانی که به آخرت ایمان آورده اند و بر اقامهٔ نمازشان مواظبت می کنند. انعام/۹۲).

۱- در حقیقت این بحث ترجمه شده از کتاب اربعین امام محمد غزالی می باشد و حضرت مولانا عاشق الهی آن را به اردو ترجمه نموده و حضرت مولانا محمد طیب آنرا جهت استفادهٔ خوانندگان در پایان درج نموده اند لذا بنده نیز دقیقا از اصل کتاب اربعین امام محمد غزالی نقل نمودم.

اول مواظبت بر پاکیزگی است به طوریکه قبل از نماز، وضو را به طور کامل بگیری، وکامل بودنش این است که تمام سنتها و ذکرهائی را که در وقت عمل به هر جزئی از آن روایت شده اند ، مراعات کنی و در پاکیزگی لباس و بدن و آبی که به آن وضو می گیری، احتیاط کامل را رعایت نمایی ولی مواظب باش که احتیاط در پاکیزگی به وسواس منجر نگردد زیرا گاهی شیطان با ایجاد وسوسه، مقدار زیادی از وقت عبادت را تلف میکند.

و بدان که مقصود از پاکی لباس که قشر خارجی است، و از پاکی بدن که قشر نزدیک به مغز است، و از پاکی قلب که مغز و باطنی است، پاک کردن و مبرا ساختن قلب است از نجاسات و آلودگیها به اخلاق بد و اوصاف ناپسندیده که مهمترین و بالاترین پاکیزگیها است، چنانکه در قسم سوم بیان خواهد شد و بعید نیست که پاکی ظاهر در پاکی باطن تاثیر کند و نوری از ظاهر بر قلب بتابد، زیرا وقتی که انسان به نحو کامل وضو می گیرد و نظافت را رعایت می کند، صفا وآرامش و گشایشی در قلبش ایجاد می‌شود که قبل از آن وجود نداشته است و این تغییر حالت به واسطهٔ علاقه‌ای است که در بین عالَمِ ظاهر و عالَمِ روحانی که قلب جزءآن است وجود دارد، زیرا بدن از عالم مادی ظاهر است و قلب در اصل فطرت، از عالم ملکوت وروحانی است، و وقتی که به عالم مادی فرود آید مانند غریبی است که از اصل وطبیعت و موطن اصلی خود دور شود و همچنانکه آثاری از علوم و معارف قلب بر اعضای بدن فرود می آیند، از حالات اعضای بدن نیز نورهایی به سوی قلب فرا می‌روند و به همین مناسبت است که انسان به خواندن نماز که حرکات اعضای ظاهر بدن و از عالم

مادی است، مکلف شده است، و نیز حضرت رسول خدا ﷺ آنرا در دنیا از امور دنیوی به شمار آورده و فرموده است: «وادار شده ام که از دنیا ی شما سه چیز را دوست بدارم، بوی خوش، زن ونماز» و با وجود علاقه در بین ظاهر و باطن، تاثیر هر یک از آنهادر دیگری، ممکن به نظر می‌رسد و نمونه‌ای از بدایع صنع خدا در این مورد این است که به تجربه ثابت شده است کسی که در حالت مقاربت با همسرش باشد، اگر نظرش را متوجه جسمی سفید و براق یا چیزی قرمز کند به طوری که آن رنگ بر نفس مستولی گردد، فرزندی که از چنین مقاربتی متولد شود، متمایل به آن رنگ خواهد بود و اگر زن باردار، در حال اولین حرکت جنین، صورت زیبایی را نگاه کند و فکرش را کاملا متوجه آن سازد، در زیبایی بچه اثر می گذارد و به همین دلیل حضرت، رسول خدا ﷺ به کسی که می‌خواهد با همسرش مقاربت کند دستور داده است که در آن حال صالح بودن فرزند را به خاطر داشته باشد و اصلاحش را از خدا بخواهد و بگوید خدایا ما را از شیطان محفوظ بدار و شیطان را از فرزندی که به ما عطا می کنی دور ساز.

انسان در آن حالت مخصوص، زارعی است که به بذرافشانی اشتغال دارد و باید به فکر خوبی و مرغوبی محصولش باشد و این فکر بسا موثر واقع می‌شود و خداوند به روحی که در فرزند ایجاد می کند صلاح ونیکوکاری عطا می‌فرماید و زارعی را که به یاد خدا است مشمول لطف خود قرار می‌دهد و انواری را که بر او وارد می کند در فرزندش منعکس می‌نماید وهچنانکه اگر آئینه را در برابر خورشید قرار دهند نورش در اجسامی که با آن موازی باشند منعکس می گردد

نوری که بر قلب مومنان می تابد در نزدیکان نیز اثر خواهد داشت اکنون که سخن به اینجا رسید ما را در برابر دید بزرگی از شگفتیهای آفرینش خدا در عالم ملك و ملکوت قرار داد و به اسرا ر شفاعت در روز آخرت نزدیک گردانید ولی چون موضوع بحث در اینجا اسرار معارف الهی نیست و مقصود اصلی بیان اعمال ظاهر است به همین مقدار از اسرار پاکی ظاهر اکتفا می کنیم اگر بعد از پاکی بدن و گرفتن وضوی کامل صفائی را که گفتم در قلب خود احساس نکردی، باید بدانی که تیرگیها و آلودگیهای شهوات دنیا و اشتغال بدان چرکهای زیادی را بر روی قلبت قرار داده اند که مانع از درك اسرار نهانی و لطیف هستند و اگر نیروی کمی در آن باقی مانده باشد به اندازه ای است که بتواند چیزهای روشن و آشکار را ادراك کند و لازم است به فکر زدودن چرکها و جلاء و پاکیزگی قلب باشی که برای اصلاح تو و رسیدن به سعادت از هر چیزی واجب تر است.

دومین چیزی که در نماز باید بر آن مواظبت کنی، رعایت سنتها و ذکرها و تسبیحات و اعمال واقوال ظاهر است، و لازم است که تمام آداب و هیئتها را بجا آری، و من در کتاب بدایه الهدایه همهٔ آنها را ذکر کرده‌ام و در هر یك از آنها رازی نهفته است و همچنانکه پاکی ظاهر در قلب تاثیر می‌کند آنها نیز موثرند بلکه تاثیر سنتها به مراتب کاملتر است و بیان آن در این مختصر، مناسب نیست و کسی که شئونات را رعایت کند از فوائد و منافع آنها بی‌نصیب نمی‌ماند هر چند از اسرارشان آگاهی نداشته باشد چنانکه اگر کسی داروئی را

بخورد در رفع بیمایش موثر است اگـر چـه از ترکیبـات و طبـایع اجـزاء آن بـی اطلاع باشد و مناسبتش را با مرض خود تشخیص ندهد.

بدان که پروردگار عالم چنانکه هـر یـک از انـواع جانـداران را بـه صـورتی مخصوصی آفریده برای نماز نیز صورتی را مقرر کرده است و خلـوص نیـت و حضور قلب روح نماز واعمال و ارکان اصلی بجای بـدن آن و ابعـاض درجـای کامل بودن اعضا ء هستند پس خلوص نیت مانند روح، وقیام وقعود مانند بـدن، و رکوع وسجود مانند سر و دست و پا است، و کامـل بـودن رکـوع و سـجود و طمانینه و سکون و آرامش در بین حرکتها، و انجام دادن هر یـک از آنهـا بنحـو شایـسته، بجـای زیبـایی انـدام وخـوبی شـکل و رنـگ اعـضا اسـت و ذکرهـا و تسبیحهایی که در هر یک از آنها مـستحب اسـت ماننـد چـشم وگـوش و سـایر آلات حس هستند که در سر قـرار دارنـد و فهـم معـانی و دقـت در آنهـا ماننـد نیروی بینایی و شنوایی و بویایی است در اعضای مربوط به آنها نماز گـذار مـی خواهد بوسیلهٔ نماز به بارگاه خدایتعالی تقرب و نزدیکی حاصـل کنـد و تقربـی که در انتظارش است مانند تقرب کسی است که با اهدای کنیزکی بـدربار شـاه بدست می آورد و خواندن نماز بی حـضور قلـب کـه بـه منزلـهٔ روح آن اسـت، درست به تقدیم کنیزک بی روح و کالبد بی جان بدربار شاه میماند که نـه تنهـا سبب تقرب نیست بلکه بواسطهٔ اهانتی که به شـاه شـده اسـت موجـب حـبس و شکنجه یا اعدام است ونمازی که فاقد رکوع و سجود باشد ماننـد کنیـزک بـی دست و پا است ونمازی که در اعمال آن ذکرهای مخصوص ترک شـود ماننـد کنیزکی است که دارای چشم و گوش بینی نباشد و نمازی که بـا غفلـت و بـی

توجه به معانی قرآن و ذکرها خوانده شود مثل کنیزکی است که با دارا بودن چشم وگوش وبینی فاقد بینایی و شنوایی و بویایی باشد و بدیهی است که تقدیم چنین هدایایی هیچ گاه سبب تقرب نخواهد شد و اگر فقیه به صحت نمازی که فاقد سنتها و ذکرها باشد فتوا دهد و آنرا باطل نداند مثل این است که طبیب دختری را که فاقد دست و پا باشد زنده و دارای حیات بداند و از جملهٔ مردگان بشمار نیاورد و اگر ممکن است اهدای چنین دختری موجب تقرب به دربار شاه گردد امکان دارد نماز ناقص نیز انسان را به خدا نزدیک کند و اگر احتمال دارد که شاه هدیهٔ بی ارزش را به صاحبش بر گرداند و به سبب جسارتی که کرده است او را مورد شکنجه قرار دهد در مورد نماز بی روح و ناقص نیز چنین احتمالی وجود دارد و بعید نیست چنانکه در اخبار وارد شده است مانند لباسی کهنه و پاره پاره بر روی صاحبش انداخته شود و ناگفته نماند که هدف و منظور اصلی از خواندن نماز تعظیم وادای احترام در برابر خالق است واهمال و سهل انگاری در آداب آن با تعظیم منافات دارد.

سومین چیزی که باید در نماز بر آن مواظبت کرد این است که در تمام آن روحش را به خلوص نیت و حضور قلب مراعات کنی و به معانی اذکار توجه داشته باشی و در اعمال رکوع و سجود که خشوع و تواضع ظاهری است بر فرو تنی و خشوع قلبی مواظبت نمایی وبدانی که هدف اصلی خشوع قلب است و فروتنی ظاهری نمایانگر آن می باشد و هنگامی که الله اکبر را بر زبان می آوری باید چیزی بزرگتر در قلبت وجود نداشته باشد و وقتی که می گویی «وجهت وجهی» لازم است روی قلبت به کلی متوجه خدا، و در وقت گفتن الحمد لله،

در برابر نعمتهای او شاد ومسرور و لبریز از سپاسگزاری باشد و در وقت گفتن «ایاک نستعین» باید عجز و ناتوانی خودت را بخاطر داشته باشی و بدانی که نه از تو و نه از کسانی دیگر هیچ گونه کاری ساخته نمی‌شود. و همچنین در تمام اعمال و اذکار باید بیاد خدا باشی و شرح یک یک آنها بطول می انجامد و من آنها را درکتاب احیاءالعلوم بیان کرده ام و بکوش که از اول تا آخر نماز حضور قلب داشته باشی و غفلت را به دل راه ندهی زیرا برای هر کس آن مقدار از نماز به حساب می‌آید و در نامهٔ اعمالش نوشته می‌شود که با تعقل و خشوع قلب اقامه شده باشد اگر حضور قلب در نماز برایت دشوار است و من هم در بارهٔ تو غیر از این تصور نمی کنم پس حساب کن اگر مثلا در نماز ظهر بقدر دو رکعت غفلت کرده ای لازم نیست مجددا آن نماز را بخوانی بلکه بوسیلهٔ نماز سنت با حضور قلب آن را جبران کن، و هر اندازه از نماز فرض را با غفلت خوانده‌ای به همان اندازه نماز سنت را با حضور قلب بخوان هر چند ممکن است مجبور شوی به جای چهار رکعت نماز فرض، ده رکعت نماز سنت بخوانی، و از رحمت خدا بعید نیست که نماز سنت را با خشوع و حضور قلب بجای نماز فرض قبول کند این بود اصولی که باید در نماز رعایت شوند.

پایان